

هدایت

بر اساس منابع اهل سنت

عمرو خالد

ترجمه: محمد ابراهیم ساعدی رودی





سننی بوک - بزرگترین مرجع کتب و نرم افزار اسلامی

www.sunnibook.net

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سننی بوک دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنت داتلود مرکز داتلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سننی آنلاین پایگاه اطلاع رسانی اهل سنت ایران	www.SunniOnline.us
سنت آنلاین دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سننی وب مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

این کتاب

از کتابخانه سننی بوک داتلود شده برای دریافت کتب بیشتر ما را از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سننی بوک دنبال کنید.

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام : <https://telegram.me/sunnibookarchive>

فهرست

مقدمه	۱۰
انفاق در راه الله	۱۱
اخلاق در گفتار و کردار	۱۱
تجارت سودمند	۱۴
خداوند برای هرکس که بخواهد چندین و چند برابر می کند	۱۵
خودپرست مباش	۱۹
میان خود و آتش مانعی قرار دهید، گرچه با نیم خرما باشد	۲۰
صدقه و ایمان	۲۲
انفاق کسی که از فقر نمی ترسد	۲۳
بخشنده تر از باد وزنده	۳۱
در آن چه داری پرهیزگار باش تا مردم تو را دوست بدانند	۳۲
در سختی ها مردان شناخته می شوند	۳۵
شکستگی در برابر الله	۴۳
انواع عبادت ها:	۴۳
فرق میان این دو	۴۳
شکستگی در برابر خدا از عبادت های قلب است	۴۳

- ۴۸ خواری و شکستگی پیروزی و توانمندی را به دنبال دارد
- ۵۱ ظلم تاریکی است
- ۵۴ گنجینه های پایان ناپذیر
- ۵۴ نعمت های بی شمار
- ۵۵ هر کس کار نیکی انجام دهد برای خود انجام میدهد
- ۵۶ بیندیش و تدبیر کن !
- ۵۷ هر کس برای الله عزوجل تواضع کند ، خداوند او را بالا می برد
- ۶۰ جبرئیل و شکستگی
- ۶۳ سیدنا آدم علیه السلام
- ۶۵ از رحمت الله جل جلاله ناامید نشوید
- ۶۶ یک بار دیگر می گویم، پس خوب گوش کن
- ۶۶ ابراهیم علیه السلام
- ۶۷ شکستگی موسی علیه السلام
- ۶۸ سلمان فارسی رضی الله عنه
- ۶۹ عبدالقادر گیلانی - رحمه الله
- ۶۹ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
- ۷۱ امام احمد بن حنبل
- ۷۸ عفو و گذشت الله جل جلاله
- ۸۰ عفو خداوند متعال در دنیا
- ۹۰ عفو الله عزوجل در روز قیامت

- ۹۵ بزرگترین عفو و گذشت
- ۹۶ عفو کسانی که از امت محمد (صلی الله علیه وسلم) به آتش افکنده می شوند
- ۱۰۲ دلایل عفو و گذشت
- ۱۰۵ رضایت و خشنودی
- ۱۱۴ آیا از الله تعالی راضی هستی؟!
- ۱۱۴ بیایید تا طعم ایمان را بچشیم!
- ۱۲۰ نشانه های رضایت
- ۱۲۳ نمونه هایی از سرگذشت راضیان از قضای الهی
- ۱۲۳ اول: رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۱۲۵ دوم: فضیل بن عیاض - رحمه الله -
- ۱۲۵ یک مقایسه
- ۱۲۵ سوم: عمر بن خطاب رحمه الله
- ۱۲۷ چهارم: عمران بن حصین رحمه الله
- ۱۲۷ پنجم: عروه بن زبیر رحمته الله علیه
- ۱۲۸ ششم: صفیه دختر عبدالمطلب رحمته الله علیه
- ۱۲۹ هفتم: سعد بن ابی وقاص رحمته الله علیه
- ۱۳۰ هشتم: عبدالله بن مسعود
- ۱۳۲ ما و آنان
- ۱۳۳ از ثمره های رضایت

۱۳۷	تقوا
۱۳۹	معنی کلمه ی تقوا
۱۴۱	مداومت در طاعت
۱۴۲	تقوا و ارکان زندگی
۱۴۳	تقوا و معاملات
۱۴۳	تقوا و روابط اجتماعی
۱۴۵	تقوا و اخلاق
۱۴۵	تقوا و عبادت ها
۱۴۶	بزرگداشت مقدسات دینی بیانگر تقوای دل هاست
۱۴۷	مهمترین توشه تقواست
۱۵۰	چنان که باید تقوا پیشه سازید
۱۵۳	تقوا در احادیث شریفه
۱۵۴	یک دعا و یک موضع گیری
۱۵۵	وداع با مسافر
۱۵۶	حدیث تاجران
۱۵۶	یک موعظه بلیغ و رسا
۱۵۷	نمونه هایی از متقیان و پارسایان
۱۵۸	ابوبکر رضی الله عنه
۱۵۸	عمر بن عبدالعزیز
۱۵۹	زنان نیکوکار فرمانبردارند

- ۱۶۰ ما و آنان
- ۱۶۵ یقین به قدرت پروردگار
- ۱۶۵ حقیقت یقین به الله (جل جلاله)
- ۱۷۱ قرآن و یقین
- ۱۷۸ رسوخ یقین به الله در دل به وسیله ی تفکر در دخل و تصرف او در هستی
- ۱۷۸ از بین بردن تاثیر آتشی که ابراهیم خلیل علیه السلام در آن افکنده شد
- ۱۸۰ بطلان تاثیر کارد ابراهیم خلیل علیه السلام
- ۱۸۲ از بین بردن ویژگی جریان آب برای موسی علیه السلام
- ۱۸۳ خداوند ارتباط میان شیء و سبب مستقیم دنیوی آن را از بین می برد
- ۱۸۳ آوردن امنیت از ترس و وحشت
- ۱۸۵ آمدن نبوت از قلب خانه ی کفر
- ۱۸۷ بیرون آمدن آب از سنگ
- ۱۹۰ زنده کردن مردگان به وسیله مردگان
- ۲۰۰ پیروزی و گشایش در گرفتاری ها و بحران ها
- ۲۰۳ نمونه هایی از کسانی که به الله یقین دارند
- ۲۰۳ -- رسول الله ﷺ امام و سرور داران به الله (جل جلاله):
- ۲۰۸ ابودردا (رضی الله عنه) و یقینش به الله (جل جلاله)
- ۲۱۲ عشق به اسلام
- ۲۱۲ آیا تجارتی را به شما نشان دهم؟

- ۲۱۵ اصل مشکل
- ۲۱۵ مفهوم دینداری
- ۲۱۶ نمونه هایی از عاشقان اسلام
- ۲۱۶ یک مرد و یک موضع گیری
- ۲۱۷ تو بانگ سرده، رساندنش با ما
- ۲۱۸ پرنده ای که به اسلام عشق می ورزد
- ۲۲۲ اسلام آوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه
- ۲۲۳ اولین روز اسلامش
- ۲۲۵ موضع گیری دیگر
- ۲۲۸ ابوذر غفاری رضی الله عنه
- ۲۲۸ عقبه بن نافع
- ۲۳۲ براء بن مالک رضی الله عنه
- ۲۳۳ چیزهای آسان زیادی هست که می توانی انجام بدهی، مثل:
- ۲۳۵ باهر چه در توان داری بکوش، حتی اگر کم باشد
- ۲۳۶ مثنی بن حارثه
- ۲۳۷ ای دیندار متدین! با تو سخن می گویم
- ۲۳۹ محبت خداوند
- ۲۳۹ آیات قرآنی پیرامون محبت
- ۲۳۹ ولی این آیه به تو می گوید
- ۲۴۰ آیا این بدان معناست که این هشت مورد را دوست نداشته باشم؟

- آیه‌ی دیگری در ارتباط با عشق و محبت ۲۴۱
- نور هدایت ۲۴۳
- مفهوم نَد و مانند ۲۴۳
- از صمیم قلب خداوند را دوست بدارید ۲۴۵
- نعمت های خدا را به خاطر بیاور ۲۴۵
- خدا را به خاطر نعمت اسلام، سپاس ۲۴۷
- بیا با هم تصور کنیم خدا چقدر تو را دوست دارد ۲۴۸
- شیرینی ایمان ۲۴۹
- مواظب باش ۲۵۰
- دنیا شما را نفریب ۲۵۰
- چگونه به محبت خداوند در قلبت پی ببری؟ ۲۵۱
- عذاب با عدم دیدار الله ، شروع می شود ۲۵۱
- نمونه هایی از دوستداران ۲۵۲
- نمونه های دیگری از فرشتگان ۲۵۲
- عشق و محبت محور زندگی رسول الله صلی الله علیه و سلم است ۲۵۷
- محبت شهادت از محبت خداوند سرچشمه می گیرد ۲۵۸
- عشقی عجیب و حیرت انگیز ۲۵۹
- نمونه‌هایی از صحابه ۲۶۰
- با خداوند صداقت پیشه کرد و خداوند او را تصدیق نمود ۲۶۲
- در عشقت صادق باش ۲۶۳

- عثمان بن مظعون رحمته الله علیه ۲۶۶
- عبدالله بن حذافه رحمته الله علیه ۲۶۸
- ام جنید ۲۷۰
- نشانه های محبت الله ۲۷۱
- عفت و پاک دامن ۲۷۵
- آیا عفت و پاکدامنی را رعایت می کنی؟ ۲۷۵
- نسل کنونی چگونه به عفت می نگرد؟ ۲۷۵
- یوسف علیه السلام و ابزار تحریک ۲۷۶
- پاکدامنی یوسف ۲۷۹
- پاداش پاکدامنی ۲۸۱
- عفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ۲۸۳
- عبیدالله بن عامر ۲۸۶
- نجار با عفت ۲۸۷
- عزت مسلمانان در عفت و پاکدامنی آنان است ۲۸۸
- نمونه ی دیگری از عفت و پاکدامنی ۲۹۰
- از زنا و راه های آن بر حذر باش ۲۹۱
- مصدق های عفت ۳۰۰
- چگونه عفت و پاکدامنی خود را بشناسی؟ ۳۰۱
- چگونه عفت از دست داده را بازگردانیم؟ ۳۰۳
- ای پیرمرد سالخورده! ۳۰۳

۳۰۴	ای خانم متأهل!
۳۰۴	ای جوان مسلمان!
۳۰۴	ای دختر مسلمان!
۳۰۵	شگفتی هایی از تمدن ما
۳۰۶	برابری نژاد
۳۰۸	نمونه ای دیگر
۳۰۸	نمونه ای دیگر
۳۰۹	تسامح دینی
۳۱۱	موضع گیری دیگر
۳۱۱	عمر رحمته الله علیه و مرد یهودی
۳۱۲	قدرت اقتصادی مسلمانان
۳۱۴	صلاح الدین و قدرت اقتصادی
۳۱۴	اخلاق جنگی مسلمانان
۳۱۴	اخلاق جنگی اسلامی نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه
۳۱۵	مهربانی با حیوانات
۳۱۷	تعادل
۳۱۹	پایبندی مسلمانان به سنت کجاست؟
۳۱۹	ولی چرا چنین سلام و تبریکی؟!
۳۲۰	چرا نماز عید را در جای باز می خوانیم؟!

مقدمه

شاید انسان دریایی در چندین عرصه باشد، در هر هنری سرشته داشته و از آن بهره ای برده باشد، ولی در یک عرصه بارز و مرجع پژوهش گران است، ولی با این وجود می بینی که الوهیت پروردگار عالمیان را تکذیب و فضل و احسانش را انکار می کند و شاید طبیعت یا یکی از جانداران را عبادت کند، پس شگفت زده می شوی و از خود می پرسی: چگونه کسی که دارای چنین عقلی است تا این اندازه به قهقرا رفته و آن چه را که پایین تر از وی است روی سرش می گذارد؟ چنان که گذشتگان بت ها را عبادت کرده اند، بت هایی سنگی که خود ساخته بودند، دلیل هم این است که اینان و امثال آنان شاید عقل داشته باشند، ولی از هدایت محرومند، هدایت بخشش الهی است برای کسی که آن را بخواهد و به دنبالش برود و از سایه های آن لذت ببرد:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (عنکبوت/۶۹)

(کسانی که در راه ما جهاد و تلاش کنند، آنان را به راه هایی که منتهی به ما می شود، راهنمایی می کنیم، و به طور قطع خدا با نیکوکاران است.)

بخش تحقیقات و پژوهش ها

با راهنمایی استاددکتر متولی محمد متولی

انفاق در راه الله

اخلاق در گفتار و کردار

هرکاری باید هدف، غایت و نیتی داشته باشد و بایستی این نیت، خالص برای خدا باشد، هیچ کسی خود را خسته نکند و مثل کسی نباشد که قیام و قنود می کند، ولی بهره ای به جز خستگی و رنج نمی برد، چنان که در حدیثی که ابوهریره (رضی الله عنه) روایت می کند، آمده است که رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) فرمود:

«رُبَّ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ، وَرُبَّ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ» (ابن ماجه)

(بسا روزه دارانی که به غیر از گرسنگی هیچ بهره ای از روزه ی خود نمی برند و بسا نمازگزارانی که به جز بیدارخوابی هیچ بهره ای از نمازشان نمی برند.)

پس کسی که نماز می خواند و ذهنش در جایی دیگر است و دلش در آن جا حاضر نیست و پشت سر امام حرکات را فقط با اعضایش انجام می دهد، این شخص بهره ای جز خستگی و رنج ندارد.

در واقع ما می خواهیم به دیگران فایده ای برسانیم، نیامده ایم که حرفی بزنیم سپس راهمان را بگیریم و برویم، باید بدانی که به چه سخنی نیاز داری، ما می خواهیم در مورد انفاق در راه خدا سخن بگوییم.

هدایت

چه زیباست انفاق در راه خدا! هر یک از ما از خود می پرسد: چقدر می خواهی صدقه بدهی؟ چون شنیدن تنها کافی نیست، باید وارد میدان عمل شد.

الله تبارک و تعالی می فرماید:

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾ (منافقون/۱۰).

(بخشش و انفاق کنید از آن چه به شما روزی دادیم.)

سپس انفاق را به موضوع بسیار عجیبی ربط می دهد و می فرماید:

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾
(منافقون/۱۰).

(پیش از اینکه مرگ یکی از شما در رسد و بگوید: پروردگارا! چه می شود اگر مدت اندکی مرا به تأخیر اندازی.)

چرا؟

﴿فَأَصَّدَقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ (منافقون/۱۰).

(تا صدقه بدهم و از صالحان شوم.)

این آیه خیلی مهم است.

دانشمندان می گویند: این آیه دلالت بر این دارد که انسان در وقت مرگ بیشتر از هر چیزی بر انفاق نکردنش پشیمان می شود.

یکبار دیگر به این آیه ی شریفه برگردیم، می بینیم که الله متعال ما را از موضوع انفاق به موضوع مرگ می برد:

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾ (منافقون/۱۰).

(بخشش و انفاق کنید از آن چه به شما روزی دادیم، پیش از این که مرگ یکی از شما را در رسد و بگوید: پروردگارا! چه می شود اگر مدت اندکی مرا به تأخیر اندازی، تا صدقه بدهم و از صالحان شوم.)

پروردگارم! مرا اندکی مهلت بده و اولین کاری که به یادش می رسد این است:

﴿فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (منافقون/۱۰).

(تا صدقه بدهم و از صالحان شوم.)

چون بیشترین چیزی که انسان در وقت جان کندن به یاد می آورد، ثروتی است که پس از خود به جا می گذارد چون عمری به خاطر این ثروت که برای فرزندانش می گذارد زحمت کشیده است، ولی در زمان مرگ می گوید: چرا مال و ثروت از خود به جای گذارم؟ سپس در این لحظات خود را بر فرزندانش ترجیح می دهد و پشیمانی شروع می شود، چرا این ثروت را صدقه ندادم؟ کاش صدقه می دادم؟ کاش باز کردم: "تا صدقه بدهم و از صالحان باشم."

تجارت سودمند

با من به سخنان رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) که ابو هریره (رضی الله عنه) روایت می کند گوش کن، رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) می فرماید:

« مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ وَ إِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ ثُمَّ يُرَبِّيَهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلَوْهُ حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ » (بخاری).

(کسی که نصف خرما از کسب و درآمد حلال و پاک خود صدقه بدهد - البته خداوند فقط حلال و پاک را قبول می کند - خداوند آن را با دستش می گیرد و آن را برای صاحبش پرورش می دهد و بزرگ می کند، همان طور که یکی از شما کره اسبش را پرورش می دهد تا این که به اندازه ی کوه می شود.)

دیگر کسی نمی تواند بگوید: من ندارم یا آن چه دارم برای من و خانواده ام کافی نیست .

در روایت دیگری از عایشه - رضی الله عنهما - روایت شده است که رسول الله فرمود:

« إِنْ اللَّهُ لَيُرَبِّي لِأَحَدِكُمُ التَّمْرَةَ وَ اللَّقْمَةَ كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلَوْهُ أَوْ فَصِيلُهُ حَتَّى يَكُونَ مِثْلَ أُحُدٍ » (احمد).

(الله تعالی برای شمل یک دانه ی خرما و یک لقمه را بزرگ می کند چنان که یکی از شما کره اسب یا بچه شتر و گوساله اش را پرورش می دهد و بزرگ می کند تا این که مثل کوه احد می شود.)

هدایت

وقتی یکبار دیگر به حدیث نگاه می کنیم می بینیم که الله تعالی در را به روی همگان باز کرده است، گویی ندا می زند: ای فقیر! ای ثروتمند! ای مرد! ای زن! ای دانشجو! ای طالب! ای کارگر! ای مالدار! ای بی مال! آیا یک دانه خرما با تو نیست؟ "کسی که نصف خرما از درآمد پاکش صدقه بدهد" مهم درآمد پاک است، چون خدا آن را با دست خود می پذیرد.

به این جهت ام المؤمنین عایشه — رضی الله عنهما — وقتی می خواست صدقه بدهد درهم را قبل از این که به فقیر بدهد داخل عطر می گذاشت. او بدترین چیزهایی که داشت برای صدقه انتخاب نمی کرد، چون دلش آکنده از ایمان بود آرمانش خشنودی خدای رحمان و هدفش بهشت جنان بود و می دانست که صدقه قبل از این که به دست فقیر برسد به دست الله تعالی می رسد، به این خاطر آن را داخل عطر می گذاشت سپس به فقیر می داد و وقتی علت را از او می پرسند، می گوید: «چون قبل از اینکه به دست فقیر برسد به دست الله تعالی می رسد.»

خداوند برای هرکس که بخواهد چندین و چند برابر می کند

قبل از این که صدقه بدهی باید خوب بدانی که صدقه قبل از دست فقیر در دست خدا قرار می گیرد، وقتی با اخلاص صدقه داده شود خدا با دست راستش آن را می گیرد و برایش پرورش می دهد و بزرگ می کند: خدا یک دانه خرما و یک لقمه را برای شما پرورش می دهد و بزرگ می کند. چنان که یکی از شما کره اسب و بچه شتر و گوساله اس را بزرگ می کند، تا این که مثل کوه احد بزرگ می شود.

چرا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) پرورش پول را به پرورش کره

اسب تشبیه کرد؟

هدایت

گویند: چون پرورش کره اسب به اهتمام ویژه ای نیاز دارد، صاحب کره اسب همواره به آن می پردازد و هر روز از مقدار بزرگ شدنش مطمئن میشود.

آیا مادر را دیده اید که بچه اش را پرورش می دهد و هر روز جلوی چشمش بزرگ می شود؟ خداوند نیز صدقه را برایت پرورش می دهد و بزرگ می نماید، یعنی وقتی تو هر روز صد تومان یا کمتر صدقه می دهی، خداوند آن را برایت پرورش می دهد تا این که یک لقمه به اندازه ی کوه احد بزرگ می شود، روز قیامت وقتی با الله تعالی ملاقات می کنی آن را نزد الله تعالی می بینی. سپس به تو می گویند: این نیکی هایی است که خودت برای خود به این جا فرستاده ای، می بینی که نیکی زیاد است، پس شگفت زده می شوی و می گویی: خدای من! آیا مرا مسخره می کنی؟ آیا کارهایی که در دنیا انجام داده ام این قدر بزرگ شده است!

الله تعالی می فرماید: من آن ها را برایت پرورش دادم و بزرگ نمودم.

تصور کن: صدقه می دهی سپس آن را فراموش می کنی، سپس می میری و نمی دانی که خداوند این صدقه را برایت پرورش می دهد، از زمانی که پرداخته ای تا روز قیامت، سپس روز قیامت می آید و می بینی که نیکی هایت به اندازه ی کوه ها است، خداوند آن ها را برایت پرورش داده است پس منتظر چه هستی؟!

رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) می فرماید:

«مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ

اللَّهُمَّ أَعْطِ مُسْبِكًا تَلْفًا» (بخاری).

هدایت

(هیچ روزی را بندگان به صبح نمی رسانند مگر این که دو فرشته نازل می شود، یکی از آن دو می گوید: پروردگارا! به صدقه دهنده عوض بده. دیگری می گوید: پروردگارا! به کسی که نمی دهد نابودی بده.)

اولی دعا می کند: پروردگارا! به کسی که مالی انفاق می کند عوضی بهتر از آن بده.

دومی دعا می کند: پروردگارا! کسی که مالی دارد و از آن انفاق نمی کند، مالش را تلف و نابود کن.

تصور کن که اموال زیادی داری، سپس بخل می ورزی و چیزی در راه الله انفاق نمی کنی، تو نسبت به خدا بخل نمی ورزی ولی:

﴿وَمَنْ يَنْخَلْ فَإِنَّمَا يَنْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ ۚ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ (محمد/۳۸)

(کسی که بخل بورزد، در حق خود بخل ورزیده است، زیرا خدا غنی و بی نیاز است و شما فقیر و نیازمندید.)

وانگهی ممکن است خودت، فرزندان یا ثروتت دچار مصیبتی شوی و این مال و چندین و چند برابر در راهش صرف کنی.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب/۲۱).

(رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) برای شما سرمشق و الگوی نیکویی است، برای کسانی که امید به خدا دارند، جوایز روز قیامتند و خدا را بسیار یاد می کنند.)

هدایت

از ابوهریره (رضی الله عنها) روایت شده است: رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) که از روی هوی و هوس سخن نمی گوید، می فرماید:

«لَوْ كَانَ لِي مِثْلَ أَحَدِ ذَهَبًا، مَا يَسُرُّنِي أَنْ لَا يُمِرَّ عَلَيَّ ثَلَاثٌ وَعِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا شَيْءٌ أَرِصْدُهُ لِذَيْنِ» (بخاری).

(اگر به اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشم دوست ندارم که سه روز بر من سپری شود و چیزی از آن نزد من باقی بماند، مگر چیزی که برای قرض نگه دارم.)

تصور کن رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) که از روی هوی و هوس سخن نمی گوید، چنین چیزی می گوید و پناه بر خدا که دروغ، ناحق یا پنهان بگوید: اگر به اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشم سه روز بر من سپری نمی شود که همه را در راه خدا تمام می کنم.

خود را در وضعیت رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) مقایسه کن، سپس از خودت بپرس: چقدر ثروت در خانه ات انبار کرده ای و آن ها را در راه خدا انفاق نمی کنی؟ آیا از خودت راضی هستی؟ آیا رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) برایت الگو و سرمشق نیکویی نیست؟ آیا از یاد برده ای که خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (توبه/۳۴).

(کسانی که گنجینه های طلا و نقره می سازند و آن ها را در راه خدا انفاق نمی نمایند، آنان را به عذابی بسیار دردناک مژده بده.)

سپس از خودت بپرس: چقدر پول داری؟ از میان نزدیکانت چند فقیر هستند که چیزی برای خوردن ندارند؟ با این حال تومی گویی: به من چه؟ او ثروتش را به باد داده است، چرا من خرجش را بدهم؟ مسأله از این بزرگ تر است، چون مامی بینیم که برادر برادرش را نیازمند می بیند و می گوید: خانواده ام مستحق ترند.

خودپرست مباش

برادر مسلمان! باید به خود بیایی، تاکی می خواهی همین طور بمانی؟ تا به کی می خواهی فقط به خودت اهمیت دهی؟ خواهر مسلمان! تا به کی می خواهی ناراحت باشی از این که شوهرت به مادر، پدر، برادر مریض یا یکی از نزدیکان فقیرش کمک می کند؟ برادر و خواهرم! آیا سخن رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) را نشنیده اید که می فرماید:

« قَالَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - يَا بَنَ آدَمَ، أَنْفِقْ أَنْفِقْ عَلَيْكَ » . وَ قَالَ: « يَمِينُ اللَّهِ مَلَأَى

لَا يُغِيضُهَا شَيْءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ »

(خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: ای فرزند آدم! انفاق بکن تا بر تو انفاق کنم.) هم چنین می فرماید: (دست راست خدا پر و بسیار بخشنده است و هیچ چیز (شب و روز) آن را کم نمی کند.)

باید بدانیم که نعمت های الله تعالی بر ما بسیار زیاد است و خداوند هیچ چیز را از ما دریغ نکرده است، خداوند هفت دریا دارد و دوست دارد که تو فقط یک قطره اشک بریزی، ولی دریغ از یک قطره اشک چشمانت، با این حال او خیلی باران فرو فرستاده است، او هزاران میوه و گیاه دارد و دوست دارد که تو فقط یک حسنه انجام دهی، ولی

هدایت

دریغ از یک حسنه که دستانت انجام دهند. برادرانم! انفاق کنید و به رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) اقتدا نمایید.

میان خود و آتش مانعی قرار دهید، گرچه با نیم خرما باشد

رسول الله (صلی الله علیه و آل وسلم) می فرماید:

«مَا مِنْكُمْ أَحَدٌ، إِلَّا سَيَكْلِمُهُ رَبُّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ ثَرْجُمَانٌ، فَيَنْظُرُ أَيْمَنَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ مِنْ عَمَلِهِ، وَيَنْظُرُ أَشْأَمَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ.» (بخاری).

(هیچ کس از شما نیست مگر این که پروردگارش با او سخن خواهد گفت، میانشان هیچ مترجمی نیست، به طرف راستش نگاه می کند و چیزی جز اعمالی را که پیش فرستاده است، نمی بیند. به طرف چپش نگاه می کند و چیزی جز اعمالی را که پیش فرستاده است، نمی بیند، به جلوی نگاهش نگاه می کند و چیزی جز آتش نمی بیند، میان خود و آتش مانعی قرار دهید اگرچه با نیم خرمایی باشد).

به عظمت اتفاق نگاه کن، نیمی از خرما تو را از آتش نجات می دهد. حتی اگر فقط یک دانه خرما داری، باید آن را به دو نیم بکنی، نیش را بخوری و نیمه ی دیگر را به فقیر بدهی.

تصور کن! نیمی از خرما تو را از آتش نجات می دهد! می تواند تو را از دوزخی که همه ی ما از آن گریزانیم نجات دهد!

هدایت

پس منتظر چه هستید، برخیزید و انفاق کنید، گران بهاترین چیزهایی را که دوست دارید در راه خدا انفاق کنید، الله تعالی می فرماید:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران/۹۲).

(به نیکی دست نمی یابید مگر آن که از آن چه دوست دارید انفاق کنید، شما هر چه را انفاق کنید خدا از آن آگاه است.)

پس مگذار که یک روز بدون انفاق در راه خدا بر تو سپری شود. بدان افرادی هستند که اگر یک روز بدون انفاق بر آنان سپری شود، خیلی غمگین می شوند و در مقابل کسانی هستند که یک یا دو ماه، بلکه یک یا دو سال بر آن ها سپری می شود و کمترین چیزی از ثرویشان را در راه خدا صدقه نمی دهند.

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (توبه/۳۴).

(کسانی که طلا و نقره را اندوخته می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی نمایند آنان را به عذاب بسیار دردناکی مژده بده.)

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«إِنَّ الصَّدَقَةَ لِتُطْفِئَ غَضَبَ الرَّبِّ وَ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ» (ترمذی).

(صدقه خشم پروردگار را خاموش و مرگ بد و نافرجام را دور می سازد)

اگر یک روز گناهی انجام دادی، صدقه بده و اگر در طاعت کوتاهی نمودی، صدقه بده.

هدایت

یکی از جوانان از من پرسید: اگر در رمضان گناهی انجام دادم چه کنم؟

گفتم: صدقه بده، انفاق بکن، بخشی از مال را در راه خدا بده:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ﴾ (هود/۱۱۴).

(بی گمان نیکی ها بدی ها را از این می برد، این اندرزی است برای کسانی که پند می پذیرند و خدای را یاد می کنند.)

وقتی تو از الله جل جلاله نافرمانی می کنی خودت را در معرض خشم او قرار می دهی، وقتی که صدقه می دهی، این صدقه، این خشم را خاموش می سازد، همان طور که آب آتش را خاموش می سازد.

رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید: «بین خودتان و آتش مانعی قرار دهید اگر چه که با نیمی از خرما باشد.» (صحیح الجامع).

صدقه و ایمان

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«لَا يَجْتَمِعُ شُحٌّ وَ إِيْمَانٌ فِي قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ وَلَا يَجْتَمِعُ غُبَارٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ دُخَانُ جَهَنَّمَ فِي وَجْهِ عَبْدٍ» (امام احمد).

(بخل و ایمان در قلب یک شخص جمع نمی شود و غبار راه خدا و دود جهنم در چهره ی یک بنده جمع نمی شود.)

هدایت

یعنی دل مؤمنی که پر از ایمان است جایی برای بخل در آن وجود ندارد، او نسبت به خانواده ش بخشنده است، با دیگران بخشنده است و با تمام مردم بخشنده است، چون بخل و ایمان در دل یک شخص جمع نمی شود. از ابوهریره روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ، مِنَ النَّاسِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ وَلِبَخِيلٌ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ وَلَجَاهِلٌ سَخِيٌّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ عَالِمٍ بَخِيلٍ» (ترمذی).

(سخاوتمند به خدا نزدیک است، به بهشت نزدیک است، به مردم نزدیک است و از آتش دور است و بخیل از خدا دور است، از بهشت دور است، از مردم دور است و به آتش نزدیک است و نزد خداوند یک نادان سخاوتمند از یک دانای بخیل محبوب تر است.)

انفاق کسی که از فقر نمی ترسد

گمان نکن که آن چه در راه خدا انفاق می کنی به تو بر نمی گردد یا آن را از دست داده ای و ضایع کرده ای! باید یقین و باور راسخ داشته باشی که آن چه انفاق کرده ای باعث کم شدن مالت نشده است، بلکه خداوند متعال آن را برایت ذخیره می کند و آن را پرورش می دهد، این باید عقیده ی راسخ دل های ما باشد. الله تعالی می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ رَبِّي يَسْتَطِيعُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ (سبا/۳۹).

هدایت

(بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس از بندگان که بخواهد فراخ و یا تنگ می گرداند و هر چه را ببخشد و هزینه کنید خدا جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است.)

از ابو کبشه انصاری روایت شده است که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنید که فرماید:

«ثَلَاثَةٌ أَفْسِمُ عَلَيْهِنَّ وَ أَحَدْتُكُمْ حَدِيثًا فَأَحْفَظُوهُ قَالَ: مَا نَقَصَ مَالُ عَبْدٍ مِنْ صَدَقَةٍ، وَلَا ظَلَمَ عَبْدٌ مَظْلَمَةً فَصَبَرَ عَلَيْهَا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا، وَلَا فَتَحَ عَبْدٌ بَابَ مَسْأَلَةٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا» (ترمذی).

(در مورد سه چیز قسم میخورم و برایتان سخن می گویم، آن را به خاطر بسپارید، فرمود: مال هیچ بنده ای از صدقه دادن کم نمی شود و هر بنده ای که مورد ظلم و ستم واقع شود و در مقابل صبر را پیشه سازد خداوند بر عزتش می افزاید و هر بنده ای که یکی از درهای سؤال و گدایی را باز کند خداوند یکی از درهای فقر را به رویش می گشاید یا چنین سخنی فرمود.)

شیطان شما را گول نزند که به دنبال جمع مال بروید و در راه خدا انفاق نکنید، خداوند متعال می فرماید:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۶۸).

(شیطان به شما وعده ی فقر می دهد و شما را به انجام گناه دستور می دهد ولی خداوند به شما وعده ی آمرزش و فضل خویش را می دهد و خداوند فراگیر آگاه است.)

هدایت

پس شیطان وعده ی فقر به شما می دهد، هر وقت تصمیم بگیری انفاق بکنی، هزار در نیاز به رویت می گشاید! فرزندان به این چیزها نیاز دارند! همسر این چیزها را می خواهد، باید چیزی برای روزگار و آینده پس انداز کنیم و به همین ترتیب تو را از تصمیمت منصرف می سازد، «ولی خداوند وعده ی آمرزش و فضل خویش را به شما می دهد.»

یعنی: اگر انفاق کردی، از فقر نترسیدی و بر خدا توکل کردی خداوند عوض آن چندین و چند برابر به تو می دهد. خداوند متعال می فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَنْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (بقره/۲۴۵).

(کیست که به خدا قرض نیکویی دهد تا آن را برای او چندین و چند برابر کند؟)

چون خداوند متعال می داند که بخل در وجود انسان است، بنابراین انفاق را به عنوان قرض نیکو به ما معرفی می نماید و این قرض برای فقیر نیست، برای الله جل جلاله می باشد، کسی که با الله تعالی معامله می کند نه ناامید می شود و نه ضرر می بیند. بدون شک این قرض بار دیگر به تو باز می گردد، زیرا اگر غیر از این بود شاید از فقر و تنگدستی می ترسیدی و بخل ورزیده و انفاق نمی نمودی، پس الله جل جلاله خواسته به تو اطمینان خاطر بدهد که این مال دوباره به تو داده می شود، نه به همان اندازه که بود، بلکه چندین و چند برابر.

اکنون، چرا نمی خواهی انفاق کنی؟! حال که می دانی قرض گیرنده الله تعالی است و این قرض پاک و نیکو بوده و عاری از هر گونه سود و ربایی بوده و کاملاً تضمین شده است و بار دیگر به تو باز گردانده خواهد شد، البته نه به همان اندازه،

هدایت

بلکه الله جل جلاله آن را چندین برابر خواهد گشت. چون خداوند از بخل و خساست ما آگاه است، پس چنین وعده هایی به ما می دهد تا از انفاق در راه او بخل نورزیم.

حالا آیا آن را تصدیق می کنی یا نه؟ بدان که صدقه بدین جهت «صدقه» نامیده شده است که از صدق و راستی مشتق می شود، آیا باور می کنی که این یک قرض نیکو ست و چند برابر به تو باز خواهد گشت یا نه؟ به همین خاطر با عقیده در ارتباط است، عقیده تصدیق و باور داشتن.

از ابو مالک اشعری رضی الله عنه روایت شده اسن که رسول الله صلی الله و علیه و سلم فرمود:

«الطُّهُرُ شَطْرُ الْإِيمَانِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأُ الْمِيزَانَ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلِحَمْدِهِ تَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَالصَّلَاةُ نُورٌ وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ وَلِقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ كُلُّ النَّاسِ يَغْدُو فَبَايَعُ نَفْسَهُ فَمُعْتَقُهَا» (مسلم).

(پاکی نیمی از ایمان است، الحمد لله ترازوی اعمال را پر می کند، سبحان الله و الحمد لله میان آسمان ها و زمین را پر می کند، نماز نور است، صدقه برهان، صبر روشنائی، قرآن حجتی به نفع تو و یا علیه توست و همه ی مردم صبح خارج می شوند و خود را می فروشند؛ یا خود را آزاد می کنند یا به هلاکت می رسانند.)

صدقه دلیل و برهان است، بر چه چیزی؟ دلیلی است بر صدق ایمانت، اگر ایمان راستین داری، صدقه بده و از تنگدستی نترس، از مال و ثروتت به فقرا، نیازمندان و بیچارگان ببخش. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید:

«مَنْ أَنْفَقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كُتِبَتْ لَهُ بِسَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ» (ترمذی).

هدایت

(کسی که در راه خدا انفاق کند هفتصد برابر برایش نوشته می شود.)

آیا می توانی تصور کنی! انفاق و صدقه هفتصد برابر به تو باز می گردد.

از ابو مسعود انصاری آمده است که گفت: مردی شتری مهار شده را آورد و گفت: این در راه خدا باشد، رسول الله صلی الله علیه و سلم به او فرمود:

«لَكَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَبْعُمِائَةِ نَاقَةٍ كُلُّهَا مَخْطُومَةٌ» (مسلم).

(در عوض آن روز قیامت هفتصد شتر مهار شده به تو تعلق می گیرد.)

این- به زبان عصر حاضر- مثل کسی است که می خواهد اتومبیلی را در راه خدا ببخشد، مزدگانی چند برابر نزد الله تعالی از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم به او می رسد، بلکه در مقابل آن هفتصد برابر دریافت می کند. خداوند برای هر کس که بخواد می افزاید چنان که می فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۶۱).

(مثال کسانی دارایی خود را در راه انفاق می کنند همانند دانه ای است که هفت خوشه برآرد و در هر خوشه صد دانه باشد. خداوند برای هر که بخواد آن را چندیدن برابر می گرداند و قدرت و نعمت خدا فراگیر و از همه چیز آگاه است.)

الله تعالی در این آیه، صدقه را به زراعت تشبیه می کند، اما چرا به زراعت؟ زیرا اگر کشاورز در رابطه با زراعت تجربه و اطلاعات کافی داشته باشد و دانه خوب باشد و زمین قابل کشت باشد، نتیجه افزایش تولید است. پس به تو می گوید: صدقه هم دقیقاً به همین ترتیب می باشد، اگر صدقه دهنده (کشاورز) با نیتی خالص

هدایت

به خاطر الله، با مال حلال صدقه (کشت) بدهد، یعنی در مکان مناسب آن را انفاق کند (زمین حاصل خیز) و برای کسی که مستحق است، نتیجه آن می شود که کشتش هفتصد برابر و چندین و چندین و چند برابر می گردد.

رسول الله صلی الله علیه و سلم به بلال که مردی فقیر و ضعیف است می فرماید:

«أَنْفِقْ يَا بِلَالُ! وَلَا تَخْشَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ أَقْلًا» (صحيح الجامع).

(ای بلال! انفاق کن و از صاحب عرش ترس و تنگدستی نداشته باش).

می فرماید: ای بلال انفاق کن و از فقر و تنگدستی از جانب خدای رحمان واهمه ای نداشته باش. این سخنان رسول الله صلی الله علیه و سلم به فقیری ضعیف و ناتوان است، پس روی سخنش با ثروتمندان چگونه است!

رسول الله صلی الله علیه و سلم اسما را می بیند و به او می گوید:

«أَنْفِقِي وَلَا تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ وَلَا تَوْعِي فَيَوْعِي اللَّهُ عَلَيْكِ» (بخاری).

(بدون شمارش انفاق کن که اگر بشماری خدا نیز برای تو می شمارد و به خاطر مسپار که اگر به خاطر بسپاری خدا نیز بخشش به تو را به یاد می آورد).

ای برادر! بی شمار انفاق کن تا خداوند نیز بی شمار به تو دهد و بیش از حاجت و نیازت به تو ببخشد. ای خواهر! انفاق کن و حساب و کتاب نکن تا خداوند نیز در مورد تو حساب و کتاب نکند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم در واپسین لحظات مرگ، همسرانش را که دور او جمع شده بودند مورد خطاب قرار می دهد. از عایشه رضی الله عنها روایت

هدایت

شده است که برخی از زنان رسول الله صلی الله علیه و سلم به او گفتند: کدام یک از ما زودتر به شما می پیوندد؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «أَطْوَلُكُنَّ يَدًا» (کسی که دستش درازتر است.) آنان شروع کردند به اندازه گیری دستشان، دست سوده از بقیه درازتر بود، ولی زینب بنت جحش پس از ایشان در گذشت و دانستیم که دست او در صدقه دادن درازتر بوده است و زودتر از بقیه به رسول الله صلی الله علیه و سلم پیوست، او صدقه دادن را دوست می داشت. (بخاری)

این مزدگانی رسول الله صلی الله علیه و سلم بود، یعنی اولین همسری که به او می پیوندد و در بهشت همراه اوست، بخشنده ترینشان است. از شدت علاقه ی پیوستن به ایشان، پس از وفات به اندازه گرفتن دست هایشان پرداختند و دست ام المؤمنین سوده از بقیه بلندتر بود، ولی او اولین کسی نبود که به رسول الله صلی الله علیه و سلم پیوست، بلکه ام المؤمنین زینب بنت جحش - رضی الله عنها- بود، چرا؟ زیرا منظور رسول الله صلی الله علیه و سلم از «کسی که دستش درازتر است.» این بود که بیشتر صدقه می دهد. او در صدقه از سایر امهات المؤمنین معروف تر بود. پس دانستند که منظور از دست درازتر بودن، بلندتر بودن دست برای رسیدن به بهشت است، آن هم به خاطر انفاق و بخشش در راه خدا، بنابراین به خاطر سر کشی از فقیران و مستمندان و انفاق بر آنان با دستش، دستش زودتر از او به بهشت رفت.

از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است که روزی رسول الله صلی الله علیه و سلم در عید قربان یا فطر به محل نماز رفت، سپس از آن جا خارج شد و به موعظه ی مردم پرداخت و به آنان دستور داد تا صدقه بدهند و فرمود: «إِيَّهَا النَّاسُ تَصَدَّقُوا» (ای مردم صدقه بدهید.) سپس از جایگاه زنان عبور کرد و فرمود: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَإِنِّي رَأَيْتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ» (ای زنان! صدقه بدهید که من شما را بیشترین اهل جهنم دیدم.) گفتند به چه دلیل یا رسول الله؟ فرمود: «تُكْثِرْنَ

اللَّعْنُ وَ تَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَ دِينَ أَذْهَبَ لِلْبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ» (خیلی لعن و نفرین می کنید و کفران نعمت معاشرت می کنید، ای زنان! من هیچ ناقص عقل و دینی را ندیده ام که مثل شما عقل مرد خردمند را برباید).

پس از آن جا بیرون رفت. وقتی به خانه اش بازگشت زینب همسر ابن مسعود اجازه ورود خواست، گفتند: ای رسول الله! این زینب است، فرمود: «أَيُّ الزَّيَانِبِ؟» (کدام زینب؟) گفتند: همسر ابن مسعود، فرمود: «نَعَمْ ائْذَنُوا لَهَا» (بله به او اجازه ی ورود بدهید). به او اجازه دادند. او گفت: ای رسول الله! امروز فرمان دادی صدقه بدهیم و من مقداری زیور آلات داشتم، می خواستم آن ها را صدقه بدهم، ابن مسعود ادعا دارد که او و پسرش مستحق تر به این صدقه هستند، رسول الله فرمود: «صَدَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، زَوْجُكِ وَ وَلَدُكِ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتَ عَلَيْهِمْ» (بخاری) (ابن مسعود راست گفته است، او و پسرش مستحق ترند). زنان بعد از شنیدن این سخنان گوشواره ها و انگشترهایشان را بیرون می آوردند و برای رسول الله صلی الله و علیه و سلم می انداختند.

این زنان به سوی صدقه در راه خدا شتافتند، تو چطور ای بنده ی خدا! چه کسی مثل آن زنان عمل می کند! ما می شنویم که برخی از ملت ها بر اثر گرسنگی به هلاکت می رسند و از طریق کانال های ماهواره ای مسلمانان را می بینیم که از گرسنگی رنج می برند، به شدت نیاز به پول دارند و اگر به خودمان نگاه کنیم می بینیم که یخچال تنگدسترین ما تا آخر پر است و مملو از انواع و اشکال غذاهای لذیذ و خوشمزه است! مهم این است که بچه هایش خوب بخورند و شکم او سیر است! ما در ماه رمضان می خوریم و از لذیذترین غذاها و نوشیدنی ها بهره می بریم، ولی حال بقیه ی مردم چگونه است؟ این مهم نیست، تنها چیزی که مهم است خودم هستم

هدایت

و بس، آیا گمان می کنی که با وجود این، خدا نماز، گریه، خشوع و فروتنی تو را قبول می کند و از تو راضی است، برادر! انفاق کن. ای مسلمان! انفاق کنید.

بخشنده تر از باد وزنده

از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بخشنده ترین مردم بود و در ماه رمضان بخشنده تر می شد، هنگامی که جبرئیل به دیدارش می آمد و هر شب قرآن را با او می خواند. رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی از باد وزان هم بخشنده تر بود.

رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار سخاوتمند بود، اما میان جود و کرم تفاوت هایی وجود دارد، درجه ی جود از کرم بالاتر است، عده ای از مردم کریم و بخشنده هستند اما جود بالاترین درجه ی کرم و بخشش است، ولی چرا به باد وزان تشبیه شده است؟ زیرا باد وزان سه ویژگی دارد:

اول: سرعت زیاد، انفاق رسول الله صلی الله علیه و سلم بی حد و اندازه بود. به سرعت انفاق و بخشش می نمود، فکر نمی کرد و تردید به خود راه نمی داد که آیا انفاق کنم یا نه؟! پولم را صدقه بدهم یا خودم به آن احتیاج دارم؟ می بینم که رسول الله صلی الله علیه و سلم در انفاقش این گونه بود و شاید یکی از ما در فلان رستوران شام می خورد و صورت حسابش به صد و پنجاه یا دویست هزار تومان می رسد ولی اگر بیرون از رستوران با فقیر و مستمندی مواجه شود که فقط به اندازه ی یک لقمه نان از او بخواهد که با آن سد رمق کند، پیش از اینکه پولی به او بدهد هزار بار با خود فکر می کند و اگر چیزی به او بدهد، کمترین مقدار را به او می دهد، ولی رسول الله مثل باد وزان بود، این اولین صفت، از صفات باد است: بسیار تند و سریع.

هدایت

دوم: باد مثل نسیم نیست که بوزد سپس متوقف شود، بلکه باد همواره در حال وزش است، انفاق هم همینطور است، وقت معینی ندارد که پس از آن متوقف شود، بلکه مستمر، همیشگی و پیایی است. نمی توانیم بگوییم من از صبح خیلی انفاق کردم و همین کافی است. ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم همواره انفاق می کرد. در طول بیست و چهار ساعت، شب قبل از روز. پس دومین صفت باد پی در پی بودت و نایستادن است. سوم: عمومی و فراگیر است. همه جا را در بر می گیرد، از یک مکان محدود عبور نمی کند، زیرا مثل نسیم نیست که بگویند: این جا بشین، زیرا نسیم از جا می گذرد، باد کاملاً برعکس است، همه جا را فرا می گیرد، چه مستحق باشد و چه نباشد.

رسول الله صلی الله علیه و سلم به نیازمند و بی نیاز، مستحق و غیر مستحق، بزرگ و کوچک، فقیر و ثروتمند می بخشید، همیشه انفاق می کرد.

این سه ویژگی از ویژگی های رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که در ماه مبارک رمضان قوت می گرفت. آیا شما می توانید در این صفات از رسول الله صلی الله علیه و سلم تقلید کنید؟ اول: سرعت در انفاق و بخشش، دوم: استمرار و عدم توقف. سوم: بخشش به همه ی مردم.

در آن چه داری پرهیزگار باش تا مردم تو را دوست بدارند

از صفوان بن امیه روایت شده است که گفت: من بیش از هر کسی از رسول الله متنفر بودم، روز حنین آن قدر به من هدیه داد تا این که محبوب ترین مردم نزد من شد (ترمذی).

آیا می توانی به سان رسول الله صلی الله علیه و سلم باشی؟!

اکنون وضعیت کاملاً بر عکس شده است، برادر مسلمان! به این داستان که صفوان بن امیه تعریف می کند نگاه کن. بعد از این که رسول الله صلی الله علیه و سلم منفورترین شخص نزد او بود، با بخشش محبوب ترین شخص در دل او گشت. صدقه و بخشش خشم و نفرت را که دل این مرد را پر کرده بود از بین برد. او می گوید: من از او خیلی متنفر بودم، ولی او مرتب به من می بخشید تا این که دلم از محبتش پر شد.

اگر کسی از تو متنفر و خشمگین است، در دور کردن این بغض و خشم با انفاق، صدقه و بخشش به رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدا کن.

از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«تَهَادُوا تَحَابُّوا» (صحیح الجامع).

(به همدیگر هدیه بدهید تا همدیگر را دوست بدارید.)

رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب تا ده سال بعد از بعثت در فقر شدید به سر می بردند تا جایی که رسول الله صلی الله علیه و سلم دو سنگ به شکم می بست. یک ماه و دو ماه و سه ماه می گذشت و آتش برای پخت پز در خانه اش روشن نمی شد، تا این که الله سرزمین ها را به فتح مسلمانان در آورد و خیر زیاد و فراگیر شد؛ تا آن جا که بعد از غزوه ی حنین سهم رسول الله صلی الله علیه و سلم از غنائم آن قدر اسب و گوسفند بود که بین دو کوه را پر کرده بود، آیا می توانی تصور کنی؟!

هدایت

اسب و گوسفند زیادی که در میان دو کوه منتشر بودند. این فقط سهم رسول الله صلی الله علیه و سلم از غنایم بود. مردی می خواهد از او که آن ها را به او بدهد و او هم همه را به وی می بخشد.

انس گوید: مردی از رسول الله گوسفندانی را که میان دو کوه بود، خواست، رسول الله همه را به او داد. او نزد قومش رفت و گفت: ای قوم من! اسلام بیاورید، به خدا سوگند محمد به گونه ای می بخشد که از فقر نمی ترسد. انس می گوید: افرادی فقط به خاطر دنیا اسلام می آورند، ولی وقتی مسلمان می شدند اسلام از دنیا و آن چه در دنیاست نزد آنان محبوب تر می شد.

این اعرابی به اموال غنیمت نگاه می کند و می گوید: این همه غنایم! رسول الله صلی الله علیه و سلم همه را به او می بخشد. آیا تعجب می کنی؟ تعجب نکن، چون رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیثی که ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند می فرماید:

«لَوْ كَانَ لِي مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا يَسِرُّنِي أَنْ لَا يَمُرَّ عَلَيَّ ثَلَاثٌ وَ عِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ أُرْصِدُهُ لِذِينِ»
(بخاری).

(اگر به اندازه ی کوه احد طلا داشته باشم دوست ندارم که سه روز بر من بگذرد و چیزی از آن نزد من بماند، مگر چیزی که برای قرض کنار بگذارم.)

باید از رسول الله صلی الله علیه و سلم یاد بگیریم: «آیا از این ها خوشت می آید؟»

گفت: بله. فرمود: «همه مال تو» گفت: آیا مرا مسخره می کنی. فرمود: «برو آن ها را ببر» آن مرد به سرعت به راه افتاد، در حالی که به پشت سرش نگاه می

کرد، می ترسید که رسول الله صلی الله علیه و سلم از سخنش برگردد، به گوسفندان رسید و آن ها را حرکت داد، رسول الله صلی الله علیه و سلم به او نگاه می کرد و لبخند می زد. آن مرد نزد قومش رفت و گفت: ای قوم من! مسلمان شوید، من از نزد بهترین فرد می آیم، محمد بسان کسی که از فقر نمی ترسد می بخشد! انفاق کن و از خداوند ذوالعرش ترس کمبودی و نداری را نداشته باش.

در سختی ها مردان شناخته می شوند

رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه را برای اصحاب تلاوت می فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾ (بقره/۲۴۵).

(کیست که به خدا قرض نیکویی دهد تا آن را برای او چندین و چند برابر کند؟)

أبو دحاح بلند می شود و می گوید: یا رسول الله! آیا پروردگار ما از ما تقاضای قرض می کند؟!

فرمود: «بله.»

گفت: دستت را دراز کن یا رسول الله!

فرمود: «چه خبر است؟!»

گفت: من باگی دارم که هیچ کس نظیر آن را ندارد او را به خدا قرض می

دهم.

آیا می‌دانی یک باغ در این زمان یعنی چه؟ یعنی یک ویلا در شمال شهر: این باغ نزد عرب‌ها چیز خیلی بزرگی است. این صحابی رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌گوید: این باغ به عنوان قرض به خداوند متعال.

رسول الله صلی الله علیه و سلم در پاسخ فرمود: در مقابل آن هفتصد برابر مال تو ای ابودحداح در حالی که الله اکبر! الله اکبر! می‌گفت به باغش برگشت و همسر و پسرش را داخل باغ یافت یک دانه خرما در دست پسرش بود که آن را می‌خورد.

ابودحداح به سرعت به طرف باغ می‌رود می‌خواهد هر چه زودتر قرض را به خدا تحویل دهد، از دور فریاد می‌زند: ام دحداح! از باغ بیرون بروید که آن را به خدا قرض دادیم. زن داخل باغ است. او تربیت شده‌ی رسول الله صلی الله علیه و سلم است و خواهان بهشت است. پسر کوچک هم یک دانه خرما در دهان دارد و آن را می‌خورد، ام دحداح آن دانه خرما را از دهان پسرش بیرون آورد و گفت: کخ کخ، باغ از آن خداست. او هنوز اصل موضوع را نفهمیده است و شوهرش نیز مجبور نشد شش هفته با او بنشیند و او را قانع کند. چنان که وضعیت بسیاری از زنان امروز است که شوهر می‌نشیند و برایش آیه و حدیث می‌آورد، ولی زن باز هم قبول نمی‌کند.

روزی اموال زیادی برای سیدنا عمر رضی الله عنه آمد، او غلامش را صدا زد و گفت: ای غلام! این مبلغ را بگیر و برای ابو عبیده بن جراح ببر و مدتی در خانه‌اش درنگ کن تا ببینی با آن چه کار می‌کند؟!

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌خواهد ببیند ابو عبیده رضی الله عنه با این مبلغ چه کار می‌کند. وقتی غلام به آن جا رسید گفت: امیر المومنین این مبلغ را برایت فرستاده و می‌گوید با آن نیازهایت را برطرف ساز. ابو عبیده رضی الله عنه

گفت: خدا آن را حفظ و رحمت کند. خدا به عمر پاداش نیک دهد و برخاست و صدا زد ای کنیزک! بیا مبلغ را با من تقسیم کن، شروع به تقسیم پول‌ها در میان فقرا و نیازمندان مسلمان کرد تا این‌که تمام مبلغ را انفاق نمود. غلام نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه برگشت و عمر چهار صد تایی دیگر به او داد و گفت: این‌ها را برای معاذ بن جبل ببر و بین این‌ها چه می‌کند؟! غلام نزد او رفت و مدتی در خانه‌اش درنگ کرد. معاذ بن جبل رضی الله عنه را دید که صدا می‌زند: کنیزک! بیا این مبلغ را با من تقسیم کن و شروع به تقسیم آن‌ها میان فقرا، نیازمندان و بینوایان مسلمان کرد تا این‌که تمام آن‌ها را انفاق نمود. همسرش در داخل نظاره‌گر این ماجرا بود. صدا زد و گفت: به خدا قسم من هم بینوایم. معاذ گفت: دو درهم دیگر مانده، این را هم تو بگیر، غلام نزد سیدنا عمر بن خطاب رضی الله عنه بازگشت و او چهار صد تایی دیگر به او داد و گفت: این‌ها را برای سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ببر. او همان کاری را کرد که دوستانش کرده بودند. غلام نزد عمر رضی الله عنه بازگشت. عمر رضی الله عنه گریست و گفت: الحمد لله، آنان برادرانی‌اند که بعضی مثل بعضی دیگرند و تربیت، منبع و معدنشان یکی است و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم تغییر نکردند.

این طلحه بن عبید الله رضی الله است که یک بار با صد هزار درهم سود از یک معامله می‌آید، او غمگین است، بر همسرش وارد می‌شود. همسرش می‌پرسد: تو را چه شده است؟! گوید: ثروت زیاد، می‌ترسم که با این همه ثروت به ملاقات خدا بروم و مرا در مورد تک‌تک درهم‌ها مورد بازخواست قرار دهد. همسرش گفت: این امر باعث ناراحتی تو شده است؟ گفت: به خدا سوگند از ثروتم در روز ملاقات با پروردگارم می‌ترسم. همسرش گفت: راه حل بسیار ساده است. بیا این اموال را با هم تقسیم کنیم. سپس آن‌ها را ببر و در میان فقرای مدینه توزیع کن. او با همسرش نشست و پول‌ها را در کیسه‌ها گذاشت و در میان بینوایان، فقرا و

هدایت

نیازمندان تقسیم کرد. وقتی برگشت می‌گفت: سپاس خدایی را که مرا به گونه‌ای گردانید که پاک و تمیز با او ملاقات کنم. این بدان معنا نیست که انسان فرزندانش را بدون مال و ثروت رها سازد.

عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش رضی الله عنه روایت کند که گفت: در سال حج وداع من سخت بیمار شدم و رسول الله صلی الله علیه و سلم به عیادتم آمد. گفتم: پیری مرا فرا گرفته است و من ثروتمندم و وارثی جز یک دختر ندارم. آیا دو سوم مال را صدقا بدهم؟ فرمود «نه». گفتم: نصف آن را صدقه بدهم؟ «فرمود «نه». سپس افزود: «یک سوم را صدقه بده و یک سوم بزرگ است یا زیاد است، اگر تو وارثانت را بی‌نیاز رها سازی بهتر است از این که آنان را تنگ دست رها سازی که دست پیش مردم دراز کنند. تو هیچ نفقه‌ای به خاطر خدا انفاق نمی‌کنی مگر این که در مقابل پاداش می‌گیری، حتی آن‌چه را که در دهان همسرت می‌گذاری.»

لیث بن سعد یکی از فقهای بزرگ مصر همواره انفاق می‌کرد. درآمد سالانه او چهارصد هزار درهم بود. ولی هرگز نگذاشت که زکات به مالش تعلق گیرد/ آیا می‌دانی معنی «درآمد سالانه‌اش چهار صد هزار درهم بود و هرگز زکات به مالش تعلق نگرفت.» یعنی چه؟

زین العابدین بن حسین بن علی رضی الله عنه هر شب می‌رفت و شکر، برنج و غذا جلوی در خانه‌های بینوایان می‌گذاشت و برمی‌گشت، مردم به این کار عادت کرده بودند و می‌گفتند: نمی‌دانیم چه کسی جلوی در خانه‌های ما غذا می‌گذارد. وقتی زین العابدین درگذشت دیگر چیزی جلوی در خانه‌هایشان ندیدند، فهمیدند کسی که این کار را می‌کرد، زین العابدین بود. وقتی خواستند او را غسل دهند زخمی عمیق

هدایت

روی شانه‌اش دیدند که به خاطر حمل بیش از اندازه‌ی غذا جهت توزیع میان فقرا بر پشتش ایجاد شده بود.

تو کجا و آنان کجا؟! آیا انفاق خواهی کرد؟ یا همین گونه بخیل باقی خواهی ماند؟

ای جوانان! ای کوچکان! ای بزرگان! ای زنانان! و ای ثروتمندان! همگان انفاق کنید، بخشی از اموالتان را در راه خدا بدهید، به فقرا، بینوایان و نیازمندان صدقه بدهید.

عبدالله بن عمر- رضی الله عنهما- از آیه‌ی

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ (آل عمران/۹۲) (به نیکی دست نمی‌یابید مگر از آن چه دوست دارید ببخشید).

خوشش می‌آمد. می‌دانی چه کار می‌کرد؟ دنبال چیزهایی که خیلی دوست داشت می‌گشت و آن‌ها را در راه خدا انفاق می‌کرد. یک بار سوار شتری بود، از شتر خوشش آمد، از آن پیاده شد و وسط راه در کنارش ایستاد و منتظر عابر پیاده‌ی ضعیفی ماند که آن را به او بدهد تا این‌که پیرمردی از راه رسید، به او گفت: ای مرد! سوار شو این شتر مال تو.

نافع گوید: ابن عمر رضی الله عنه مریض شد، دلش هوس انگور کرد، به محض این که انگور به بازار آمد زنش کسی را با یک درهم فرستاد تا با آن یک خوشه انگور بخرد. گدایی دنبال فرستاده افتاد. وقتی وارد شد گفت: گدا! گدا! ابن عمر رضی الله عنه گفت: خوشه را به او بدهید. زنش یک درهم دیگر فرستاد. دوباره همان گدا به دنبالش راه افتاد. وقتی وارد شد، گفت: گدا! گدا! ابن عمر گفت:

هدایت

به او بدهید. این خوشه را هم به او دادند، صفیه برای گدا پیغام فرستاد که به خدا قسم اگر باز گردی هیچ بهره‌ای از من به تو نمی‌رسد. سپس یک درهم دیگر فرستاد و با آن یک خوشه انگور خرید.

تصور کن خواهرم! وقتی تو خوراکی بچه‌ات را به او می‌دهی، به او می‌گویی: مواظب باش وقتی خوراکی‌ات را می‌خوری کسی در مدرسه تو را نبیند، و همواره او را نصیحت می‌کنی که مواظب باشد یکی از هم کلاسی‌هایش او را گول نزند. بقیه را به این قیاس کن.

این چنین نیست برادرانم! باید وقتی بچه‌هایتان را تربیت می‌کنید حب ایثار را در آنان غرس کنید. سیب را بیاور و چهار قسمت کن و به او بگو: پسر! یک قسمت را خودت بخور و بقیه را به دوستانت بده، اسلام یعنی این.

علی رضی الله عنه گوید: زید بن حارثه به مکه رفت و دختر حمزه را با خود آورد، جعفر گفت: من او را می‌گیرم، من به سرپرستی او سزاوارترم، چون دختر عمویم هست و دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم همسر است و سزاوارتر است که با او باشد. زید گفت: من به سرپرستی او سزاوارترم، من رفتم و مسافرت کردم و او را آوردم، رسول الله صلی الله علیه و سلم خارج شد و موضوع را فهمید و فرمود: «در مورد دخترک به نفع جعفر حکم می‌کنم تا با خاله‌اش باشد، چون خاله مادر است.» (أبو داود)

دیدند چگونه سه نفر از اصحاب رسول الله با هم مسابقه می‌دهند که کدام یک سرپرستی این دخترک را به عهده بگیرد و این سه نفر هر یک از دیگری فقیرتر است، در حالی که برادر تو مرده و پسر برادرت بی سرپرست شده و تو مسئولیتش را به عهده نمی‌گیری و به او اهمیت نمی‌دهی! مادرت پیر و ناتوان شده و تو نمی‌توانی غذایش را تأمین کنی، تو و برادرانت او را نادیده می‌گیرید! کدام یک از شما

هدایت

او را با خود به خانه‌اش ببرد، در مقابل، همسرانتان می‌گویند: تربیت بچه‌های ما برایمان کافیست.

بخل تو تا این جا رسیده، آن هم با چه کسی؟ با مادرت که تو را بزرگ کرده و به خاطر تو رنج کشیده و چنین و چنان کرده است.

برادرانم! ما در زمانی زندگی می‌کنیم که دنیا پر از فقیر، نیازمند و بینواست، با این وجود ما اهمیتی نمی‌دهیم و حرکتی نمی‌کنیم؟! دل مسلمانانی که به امور مسلمانان اهمیت می‌دهد از این اندوه بار می‌گردد.

بدان که زیباترین صدقه این است که بین پیدا و پنهان تعادل برقرار کنی، گمان مکن که خدا فقط صدقه ی پنهان را می‌پذیرد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَلِّيلٍ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره/۲۷۴).

(کسانی که دارایی خود را در شب و روز به گونه‌ی پنهان و آشکارا می‌بخشند، مزدشان نزد پروردگارشان محفوظ است و نه ترسی بر آنان است و نه ایشان اندوهگین خواهند شد.)

صدقه‌ی آشکارا نیز مطلوب است تا مردم تحریک شوند و روح تقلید در آن‌ها برانگیخته شود، ولی صدقه‌ی پنهانی نزد الله محبوب‌تر است، چرا؟ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله فرمود:

«سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ الْأَمَامُ الْعَادِلُ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَ رَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَ تَفَرَّقَا عَلَيْهِ وَ رَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ

وَجَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ رَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَ جَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ أَخْفَى حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ» (بخاری).

(هفت کس را خداوند زیر سایه‌ی خود قرار می‌دهد روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او نیست؛ امام عادل، جوانی که با عبادت پروردگارش بزرگ شده، مردی که دلش به مسجد بسته است، دو نفر که به خاطر الله همدیگر را دوست دارند، به خاطر خدا با هم جمع می‌شوند، مردی که زنی صاحب منصب و زیبا او را به سوی خود فرا خواند و او بگوید: من از خدا می‌ترسم، مردی که به صورت پنهانی صدقه بدهد، به گونه‌ای که دست چپش نفهمد که دست راستش چه صدقه داده است و مردی که در خلوت خدا را یاد کند و چشمانش اشکبار شود).

چه کسی از ما راضی نیست که در روز قیامت زیر سایه‌ی عرش خدای رحمان قرار بگیرد؟!

شکستگی در برابر الله

انواع عبادت‌ها:

عبادت‌ها دو نوعند: عبادت‌های قلبی و عبادت‌های اعضا و جوارح. عبادت‌های جوارح مثل نماز، روزه، زکات و حج.

عبادت‌های قلبی عبارت است از تأثیر عبادت‌های جوارح در قلب یا تأثیر قلبی بدون عبادت‌های جوارح مثل: توبه اخلاص، خشنودی از الله و شکستگی در برابر الله.

فرق میان این دو

ثواب عبادت‌های جوارح بسته به پایان یافتن مدت عبادت است، ولی ثواب وجود دارد.

عبادت اعضا و جوارح چندین درجه تو را ترفیع می‌دهد، ولی درجات عبادت قلب‌ها نزد خداوند متعال بی پایان است.

شکستگی در برابر خدا از عبادت‌های قلب است

مسلمان همواره به این عبادت نیازمند است تا نزدیکی به خدا را احساس کند، به ویژه در روزهای آخر ماه مبارک رمضان، آن‌گاه که به درگاه خداوند متعال زاری می‌کند و از او می‌خواهد او را بیامرزد، از او درگذرد و او را از آتش نجات دهد.

عبادت اعضا نیاز به یک عبات قلبی دارد که عبارت است از:

هدایت

عبادت خواری و شکستگی در برابر الله، آیا معنی خواری و شکستگی را می‌دانی؟! تصور کن که یکی از عبادت‌ها را دور از مردم انجام دادی، معنی این که در برابر خداوند خوار و شکسته شوی چیست؟!

یعنی احساس این‌که تو در برابر او خوار و ذلیلی، یعنی وقتی در برابر او سجد می‌کنی قلبت در برابر او شکسته است، چه عبادت بسیار زیبایی! عمده‌ی کمی از مردم از این دروازه بر پروردگارشان وارد می‌شوند، در حالی‌که این ضروری‌ترین عبادتی است که بدان نیاز داریم. به خاطر این‌که الله تعالی دعا‌های ما را اجابت کند، تو باید تا آن‌جا که می‌توانی در برابرش خوار شوی و شکستگی نشان دهی و خداوند این عبادت را بیشتر دوست دارد.

آیا می‌خواهی که خداوند تو را به سرعت دوست داشته باشد؟! پس از این ورودی بر او وارد شو، به او بگو: من بی‌چاره‌ام، جز تو کسی را ندارم، تو نیرومندی و من ناتوانم، تو بی‌نیازی و من نیازمندم! خداوند این عبادت را از همه بیشتر دوست دارد. به این مثال بسیار عجیب توجه کن، این حدیث را همه‌ی ما حفظ داریم، از ابوهریره رضی الله عنه روایت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّالَهُ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا ابْنَ آدَمَ مَرَضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِي قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُوذُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟! قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي فَلَانًا مَرِضَ فَلَمْ تَعُدَّهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوْ جَدْتَنِي عِنْدَهُ، يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَطَعَمْتُكَ فَلَمْ تُطْعِمْنِي. قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ أُطْعِمُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟! قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَطَعَمَكَ عَبْدِي فَلَانٌ فَلَمْ تُطْعِمْهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ أَطْعَمْتَهُ لَوَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي. يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَسْقَيْتُكَ فَلَمْ تَسْقِنِي. قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَسْقِيكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ: اسْتَسْقَاكَ عَبْدِي فَلَانٌ فَلَمْ تَسْقِهِ أَمَا إِنَّكَ لَوْ سَقَيْتَهُ وَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي» (مسلم)

هدایت

(خداوند جل جلاله در روز قیامت می‌فرماید: ای فرزند آدم! من بیمار شدم و تو به عیادت نیامدی! گوید: پروردگار من! چگونه به عیادت بیایم در حالی که تو پروردگار عالمیان هستی؟! می‌فرماید: آیا نفهمیدی که فلان بندهام بیمار شده و به عیادتش نرفتی؟! آیا نمی‌دانستی که اگر به عیادتش می‌رفتی مرا نزد او می‌یافتی؟! ای فرزند آدم! از تو غذا خواستم ولی تو به من غذا ندادی! گوید: پروردگار من! چگونه به تو غذا دهم در حالی که تو پروردگار عالمیانی؟! فرمود: آیا نفهمیدی که فلان بندهام از تو غذا خواست و تو به او غذا ندادی؟! آیا نمی‌دانستی که اگر به او غذا می‌دادی آن را نزد من می‌یافتی؟! ای فرزند آدم! از تو آب خواستم، ولی تو به من آب ندادی! گوید: پروردگار من! چگونه به تو آب دهم در حالی که تو پروردگار جهانیانی؟! می‌فرماید: فلان بندهام از تو آب خواست و تو به او آب ندادی، آیا نمی‌دانستی که اگر به او آب می‌دادی آن را نزد من می‌یافتی؟!)

توجه!

وقتی در مورد غذا و آب صحبت می‌کند می‌فرماید: «آیا نمی‌دانستی که اگر به او غذا می‌دادی آن را نزد من می‌یافتی؟!» «آیا نمی‌دانستی که اگر به او آب می‌دادی آن را نزد من می‌یافتی؟!» ولی وقتی درباره‌ی بیماری صحبت می‌کند، می‌فرماید: «آیا نمی‌دانستی که اگر به عیادتش می‌رفتی مرا نزد او می‌یافتی؟!» چرا؟! چون بیمار شکسته است و خداوند به شکستگان نزدیک است، اولی و دومی که گرسنه و تشنه هستند به این طرف و آن طرف می‌روند، ولی بیمار شکسته است و همواره در بستر افتاده است، به این خاطر الله او را دوست دارد و خیلی به او نزدیک است.

رسول الله صلی الله علیه و سلم بیشتر اوقات این دعا را می‌فرمود:

هدایت

«اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مِسْكِينًا وَأَمِتْنِي مِسْكِينًا وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَتْ عَائِشَةُ لِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِنَّهُمْ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَغْنِيَانِهِمْ بِأَرْبَعِينَ خَرِيفًا. يَا عَائِشَةُ لَا تَرُدِّي الْمِسْكِينَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرِهِ. يَا عَائِشَةُ أَحْبَبِي الْمَسَاكِينَ وَ قَرِّبِيهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ يُقَرِّبُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (ترمذی ۹).

(پروردگارا! مرا مسکین بدار، مسکین بمیران و روز قیامت در زمره مسکینان حشر بفرما.)

عایشه گفت: چرا یا رسول الله؟

فرمود: (آنان چهل پاییز (سال) قبل از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند ای عایشه! مسکین را دست خالی رد کن، اگر شده نیم دانه‌ی خرما به او بده، ای عایشه! مساکین را دوست بدار و آنان را به خود نزدیک کن، تا خداوند روز قیامت تو را نزدیک کند.)

این بدان معنی نیست که رسول الله آرزوی فقر می‌کند، چرا که می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ» (نسایی).

(پروردگارا من از کفر و فقر به تو پناه می‌آورم.)

به سیدنا سعد رضی الله عنه فرمود:

«إِنَّكَ أَنْ تَدَعَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَدْعُهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ فِي أَيْدِيهِمْ» (بخاری).

(تو اگر وارثانت را ثروتمند رها سازی بهتر است از این‌که آنان را تنگدست رها کنی که دست جلوی مردم دراز کنند.)

هدایت

اما مسکینی و درماندگی‌ای که رسول الله صلی الله علیه و سلم تقاضا می‌کند، مسکینی و درماندگی دل است.

عبادت شکستگی از زیباترین عبادت‌ها است و هرکسی نمی‌تواند آن را انجام دهد. شیرین‌ترین مفهوم را در زندگی روزی می‌چشی که دلت در برابر الله تعالی شکسته باشد، روزی که احساس کنی که در برابر خداوند خوار و ذلیل هستی، پس وقتی تو را که فقیر و خوار می‌بیند، یاری می‌کند و سرانجام این عبادت یاری می‌دهد.

برادرم !

گوش کن که خداوند متعال چه می‌فرماید :

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾ (فاطر / ۱۵) .

(ای مردم ! شما نیازمند خدایید و خدا بی‌نیاز و ستوده شده است .)

منظور از فقر در اینجا فقر مالی نیست ، فقر در اینجا فقر مطلق است ، فقر در همه چیز . شما در همه چیز به الله نیازمندید ، همه ی شما به الله تعالی نیاز دارید . پس چرا متکبرید ؟ با این که نیازمندید چرا در برابر او از خود شکستگی نشان نمی‌دهید ، این را خوب بفهمید :

﴿ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾ (شما نیازمند خدایید و خدا بی‌نیاز و ستوده شده

است .)

بی‌نیاز مطلق و بی‌نیاز در همه چیز و از همه چیز :

﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿ (فاطر ۱۶-۱۷) . (اگر بخواهد شما را (از بین) می برد، و مخلوقات جدیدی می آورد . و این کار برای خدا سخت نیست .)

به قدرت خداوند نگاه کن ، یک زلزله در ترکیه رخ می دهد ، مدتش چهل ثانیه است ، چهل هزار نفر کشته می شوند ، (اگر بخواهد شما را (از بین) می برد، و مخلوقات جدیدی می آورد . و این کار برای خدا سخت نیست .)

برادرم ! « شما فقیرید .» اگر این فقر را در دلت احساس کنی ، به رفتارت کاری ندارد . اگر سوار ماشین آخرین سیستم باشی یا بهترین لباس ها را به تن داشته باشی ، می دانی که تو به خداوند نیازمندی و او بی نیاز است.

برادرم !

گمان مکن که پوشیدن زشت ترین و کثیف ترین لباس های کهنه و پاره پاره ، فقر و نیازمندی است ، منظور از فقر این نیست ، بلکه مقصود آن است که با وجود ثروتمندی و داشتن فلان چیز و فلان چیز ، از اعماق قلبت احساسی راسخ مبنی بر نیاز به خدا و احتیاج به او داشته باشی ، زیرا اگر نیاز به الله را احساس کنید ، او با بی نیازی و عزتش شما را یاری می دهد ، زیرا او بی نیاز ، قدرتمند و توانا است ، نیازتان را احساس کنید او با بخشش و عطایش یاریتان می دهد ، هر گاه خودت را در برابر او خوار و ذلیل کنی او تو را با عزت و سربلند نموده و مقام و منزلتت را بالا می برد .

خواری و شکستگی پیروزی و توانمندی را به دنبال دارد

هدایت

به این فرمایش پروردگار که پس از غزوه ی بدر مؤمنان را مورد خطاب قرار می دهد ، توجه کن :

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (آل عمران/۱۲۳).

(خداوند شما را در بدر پیروز گردانید و حال آن که شما نسبت به کافران ناچیز و اندک بودید .)

این به منزله ی عیب و نقص در آنان نیست ، الله تعالی نمی خواهد به آنان بگوید : شما خوار و ذلیل هستید ، بلکه به آنان می گوید : وقتی خودتان را در برابر پروردگارتان خوار و ناچیز شمردید ، با عزتش شما را سربلند گردانید . شما روز جنگ بدر فقط با احساس نیازمندی ، درماندگی و ذلت ، در رگه الله به عزت و سربلندی دست یافتید ، پس پیروزی و کامیابی به اندازه ی درماندگی است ، هر چه در بارگاه الله عزوجل ، درمانده تر ، ذلیل تر و فروتن تر باشی ، به همان اندازه از رفعت ، عزت و بزرگداشت از جانب الله عزوجل برخوردار می شوی .

برادرانم !

بشنوید که الله می فرماید : ﴿أَلَمْ تَرَ﴾ (آیا ندیده ای ؟) ای کسانی که نمیخواهید خضوع و فروتنی کنید ، ای کسانی که سال هاست مشغول طاعت الله تعالی هستید ، ولی هنوز قلب هایتان عزت و کبرییایی اش را از دست نداده است ، در برابر الله شکستگی نشان دهید :

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنِ السَّمَاوَاتِ﴾ (حج /۱۸)

(آیا ندیده ای تمام کسانی که در آسمان ها هستند برای خدا سجده می برند .)

هدایت

سجده کردن در این جا به معنای خود کلمه نیست ، اگر چنین بود خورشید چگونه سجده می کند؟! اما معنای سجده خضوع و فروتنی است ، برادرم ! این سجده ی تواضع و شکستگی در برابر الله و فروتنی و درماندگی و نیاز به اوست :

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ ﴾ (حج/۱۸)

(آیا ندیده ای که تمام کسانی که در آسمان ها هستند و همه ی کسانی که در زمین هستند و خورشید ، ماه ، ستاره ها ، کوه ها ، درختان ، جانوران و بسیاری از مردم برای خدا سجده می برند .)

حال اگر نمی خواهید سجده ی تواضع و فروتنی به جای آورید ، به ادامه ی آیه گوش فرا دهید :

﴿ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ﴾ (حج/۱۸)

(و بسیاری از مردمان هم عذاب ایشان حتمی است .)

من درباره ی شکستگی و درماندگی به درگاه الله و عدم تکبر زیاد سخن می گویم ، به همین خاطر برای بسیاری از مردم به ویژه خانم ها این سؤال مطرح می شود : چرا این قدر زیاد در رابطه با حجاب صحبت می کنی؟! در جواب می گویم : زیرا خانمی که با حجاب نیست و هر روز چهره اش را نمایان می سازد ، در واقع بر گناهش اصرار می ورزد و اصرار و پافشاری علیه خدا خطرناک تر است ، زیرا زبان حال او هر روز می گوید : نه ! من هرگز از خدا اطاعت نمی کنم .

برادرم ! در برابر الله پشیمانی و تواضع ، شکستگی و ذلت به خرج بده ، نزدیکترین ما به خداوند کسی است که از همه شکسته تر و متواضع تر است . به

هدایت

خدا قسم برادرم! این امر به نماز های زیاد یا دعا های طولانی نیست بلکه به شکستگی قلب و نیاز به درگاه الله است.

به این دعا خوب گوش کن: «پروردگارا! ما به عزت تو و خواری خودمان، به قدرت تو و ضعف خودمان و به بی نیازی تو و فقر خودمان از تو مسألت داریم که به ما رحم کنی و ما را بیامرزی.»

آیا معنای این دعا را احساس کردی؟! آیا مفهومش را درک کردی!؟

ظلم تاریکی است

به این حدیث قدسی گوش فرا ده که پروردگار (عزوجل) بندگانش را فرامی خواند. وقتی ابو ادريس خولانی راوی حدیث، این حدیث را روایت می کرد به زانو درآمد. احساس می کرد الله تعالی در بارگاهش او را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

«يَا عِبَادِي! إِنِّي حَرَمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي، وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا، فَلَا تَظَالَمُوا، يَا عِبَادِي! كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِكُمْ، يَا عِبَادِي! كُلُّكُمْ جَانِعٌ، إِلَّا مَنْ أَطْعَمْتُهُ، فَاسْتَطْعَمُونِي أُطْعِمْكُمْ، يَا عِبَادِي! كُلُّكُمْ عَارٍ إِلَّا مَنْ كَسَوْتُهُ، فَاسْتَكْسُونِي أَكْسُكُمْ، يَا عِبَادِي! إِنَّكُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَأَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، فَاسْتَغْفِرُونِي أَغْفِرْ لَكُمْ، يَا عِبَادِي! إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضَرِّي فَتَضُرُّونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي، يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّتُمْ كَانُوا عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِي شَيْئًا، يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّتُمْ كَانُوا عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا، يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّتُمْ، قَامُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَسَأَلُونِي، فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي، إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ

هدایت

الْمَخِيطُ إِذَا أُدْخِلَ الْبَحْرَ، يَا عِبَادِي! إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ بِهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ، وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ، فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ». (مسلم)

ای بندگان من! من ظلم را بر خود حرام کردم و آن را میان شما نیز حرام قرار دادم، پس به یکدیگر ظلم و ستم نکنید. ای بندگان من! همگی شما گمراهید مگر کسی که من او را هدایت کنم، پس از من هدایت بخواهید، تا شما را هدایت کنم.

ای بندگان من! شما همگی گرسنه هستید، مگر کسی که من به او غذا دهم، پس از من غذا بخواهید، تا شما را غذا بدهم.

ای بندگان من! همه‌ی شما عریان هستید، مگر کسی که من او را بپوشانم، پس پوشش و لباس را از من بخواهید، تا شما را لباس بپوشانم.

ای بندگان من! شما شب و روز گناه می‌کنید و من آمرزنده‌ی همه‌ی گناهانم، پس مغفرت را از من بخواهید تا شما را بیامرزم.

ای بندگان من! ضرر رساندن به من دست نیافتنی است، تا به من ضرری برسانید و نفع رساندن به من نیز دست نیافتنی است، تا به من سود و منفعتی برسانید.

ای بندگان من! اگر اولین شما و آخرین شما و انس شما و جن شما مثل قلب باتقوا ترین فرد شما باشند بر ملک و پادشاهیم هیچ نمی‌افزاید و اگر اولین شما و آخرین شما و انس شما و جن شما مثل قلب فاجرترین فرد شما باشد، از ملک و پادشاهی من هیچ نمی‌کاهد.

هدایت

ای بندگان من ! اگر اولین شما و آخرین شما و انس شما و جن شما یک جا بر خیزند و از من بخواهند و من خواسته ی تک تک انسان ها را بر آورده سازم ، از آنچه نزد من است کاسته نمی شود مگر به اندازه ی سوزنی که داخل دریا شده و بیرون کشیده شود .

ای بندگان من ! من فقط اعمال شما را برایتان می شمارم سپس ان را به تمام و کمال به شما بر می گردانم ، پس کسی که خیر دریافت کرد خدا را سپاس گوید و کسی که غیر ان یافت کسی جز خودش را ملامت نکند. (

توجه !

کلمه ی « گرسنه » در این جا فقط به معنای نقص در خوردن نیست ، زیرا وجود تو گرسنه ی تمایلات و رغبت هایی است که می خواهی محقق سازی ، پس گرسنگی فقط گرسنگی شکم نیست ، بلکه تمام خواسته های دنیایی است ، گوش کن تو گویی که الله با تو سخن می گوید : « ای بندگان من ! همگی شما گرسنه اید مگر کسی که من او را غذا دهم ، پس غذا را از من بخواهید تا به شما غذا بدهم .» پس چرا فقیر باشید در حالی که من به شما غذا می دهم؟! از درگاه من بطلبید و به درگاه من تواضع و فروتنی نمایید ، من به شما می بخشم : «ای بندگان من ! همگی لخت و عریان هستید ، مگر کسی که من او را بپوشانم ، پس پوشش و لباس را از من بخواهید تا شما را بپوشانم .» شما سرتاسر رسوایی هستید ، از سر تا پا گناه هستید ، اگر پوششتان را برداریم ، رسوا خواهید شد ، هیچ یک از شما از شدت بوی بد گناهایی که انجام داده ، نمی تواند در کنار دوستش بنشیند : «ای بندگان من ! شما شب و روز گناه می کنید و من آمرزنده ی همه ی گناهانم ، پس مغفرت را از من بخواهید تا شما را بیامرزم ، ای بندگان من ! ضرر رساندن به من دست نیافتنی است تا به من ضرری برسانید و منفعت به من نیز دست نیافتنی است تا به من

هدایت

منفعت و سودی برسانید ، ای بندگان من ! اگر اولین شما و آخرین شما و انس شما و جن شما مثل قلب با تقواترین فرد شما باشند ، بر ملک و پادشاهیم هیچ نمی افزاید و اگر اولین شما و آخرین شما و انس شما و جن شما مثل قلب فاجرترین فرد شما باشد ، از ملک و پادشاهی من هیچ نمی کاهد .»

گنجینه های پایان ناپذیر

«ای بندگان من ! اگر اولین شما و آخرین شما و انس شما و جن شما یک جا برخیزید .» اگر همه ی انسان ها بایستند «از من بطلبند و خواسته های تک تک انسان ها را برآورده سازم .» تصور کن ، انسان ها همه خواسته ای داشته باشند و همه به خواسته هایشان برسند : «از آن چه نزد من است کاسته نمی شود مگر به اندازه ی سوزنی که داخل دریا شده و بیرون آورده شود» سوزن «که داخل دریا شود !» اگر سوزن را در دریا فرو ببری آب دریا را کم نمی کند ، گنجینه های پروردگار نیز چنین است . اگر همه ی بشر از درگاه خدا چیزی بخواهند و به خواسته هایشان برسند ، از گنجینه های پروردگار متعال نمی کاهد مگر به اندازه ی سوزنی که به دریا بخورد .

نعمت های بی شمار

عزت یعنی این ، قدرت یعنی این ، این است آن فرمانروای حقیقی که گنجینه هایش پایان ناپذیر است ، اگر هر کس از او چیزی بخواهد که با خواسته ی دیگری متفاوت باشد و خواسته ی همه را برآورده سازد ، این چیزی از فرمانروایش کم نمی کند ، چون گنجینه هایش پایان ناپذیر است ، آیا دلیلی بیشتر از این میخواهی؟! خداوند متعال از روزی که زمین را آفریده تا به امروز چقدر صرف آن کرده است؟! میلیاردها میلیارد دانه های باران ، گیاهان ، حیوانات گوشت خوار ، و علفخوار ، بادها ، باران ها ، رحمت ها ، آمرزش ها ، بچه ها ، بخشش ها .

هدایت

پروردگارا! از روزی که زمین را آفریده ای تا به حال چقدر صرف آن نموده ای! پس چگونه در برابر او ابراز شکستگی نمی کنی؟! چگونه در برابرش خضوع نمی کنی، در حالی که نعمت هایش زمین و آسمان را در بر گرفته است؟!

هر کس کار نیکی انجام دهد برای خود انجام میدهد

خداوند متعال در پایان حدیث می فرماید: «ای بندگان من، من فقط اعمال شما را برایتان میشمارم سپس آن را به تمام و کمال به شما بر می گردانم، پس کسی که خیر دریافت کرد سپاس می گوید و کسی که غیر از آن یافت کسی جز خودش را ملامت نکند.»

موضوع این است که: «من فقط اعمال شما را برایتان شمارش می کنم سپس آن را به تمام و کمال به شما بر می گردانم»

هر حرکت و توقف تو نیازمند شکر پروردگار است، آمدنت به خانه ی خدا، تو را به خدا بگو ببینم آیا شایستگی اش را داشتی یا همه ی ما شایستگی اش را داشتیم که به این مکان بیاییم و جمع شویم و به تلاوت قرآن گوش فرا دهیم؟ پس آمدنت به این جا فضل و احسان خداست، اگر طاعتی انجام دادی یا با عبادتی به خدا تقرب جستی باید بدانی که فضل و احسانش شامل حالت شده و نیاز به شکر دارد.

موسی از پروردگارش پرسید: «پروردگارم! چگونه شکرت را به جا آورم؟ که به جا آوردن شکر، نعمتی است و سزاوار شکر؟! خداوند متعال فرمود: ای موسی! حالا که این را فهمیدی شکر مرا به جای آوردی.»

برادرم!

هدایت

چنین احساسی داشته باش ، خداوند با عزت و جلالش تو را یاری میکند ، اکنون سخنان رسول الله ﷺ را بشنو که متواضعانه به درگاه الله تعالی دعا میکند و می فرماید :

« اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، ابْنُ عَبْدِكَ، ابْنُ أَمَتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ، مَاضٍ فِي حُكْمِكَ، عَدْلٌ فِي قَضَاؤِكَ، أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ اسْتَأْذَنْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قَلْبِي، وَنُورَ صَدْرِي، وَجَلَاءَ حُزْنِي، وَذَهَابَ هَمِّي » (احمد).

(پروردگارا! من بنده ی تو هستم ، پسر بنده ی تو هستم و پسر کنیز تو هستم، پیشانی ام در دست توست، حکم و خواسته ات بر من جاری است ، قضاوتت در مورد من عدالت است ، با تمام نام هایی که خود را بدان نامیده ای ، یا به یکی از مخلوقات آموخته ای ، یا در کتابت نازل نموده ای ، یا در علم عیب نزد خود نگاه داشته ای از تو میخواهم که قرآن را مایه ی سرزندگی قلب ، نور سینه و برطرف شدن غم و اندوه هایم بگردانی).

بیندیش و تدبر کن !

رسول الله ﷺ می فرماید : « پروردگارا ! من بنده ی توام و پسر بنده ی تو ام و پسر کنیز تو ام » من بنده ی تو هستم ، پدرم نیز بنده ی توست و مادرم نیز کنیز تو است : «پیشانی ام در دست توست یعنی بالاترین قسمت سر ، جلوی مو ، چرا فرمود : «پیشانی ام ؟! زیرا شریف ترین قسمت بدن انسان همین جاست و انسان با کشیده شدن بر جلوی پیشانی به اوج ذلت و خواری می رسد . رسول الله ﷺ به الله عزوجل می گوید من در برابر تو خوار و ذلیل : پیشانی ام در دست تو است و حکم و خواسته هایت بر من جاری است .» پس هیچ اعتراضی در این نیست «قضاوتت

هدایت

در مورد من عدالت است» پس از هر اتفاقی که برای من می افتد راضی و خوشنودم .

آیا دیدی که رسول الله ﷺ چگونه به درگاه الله عزوجل دعا می کرد؟ و دعایش به چه شکل بود؟ رسول الله ﷺ دستانش را به طرف جلو دراز میکرد ، در هم فرو می برد ، سرش را به سمت پایین می آورد و دعا می کرد و هنگامی دعایش شدت می گرفت ، دستانش را بالا می برد و دعا می کرد و زاری می نمود تا آنجا که سفیدی زیر بغلش آشکار می گشت ، آیا تو هم میتوانی با الله تعالی اینگونه رفتار کنی؟!

هرکس برای الله عزوجل تواضع کند ، خداوند او را بالا می برد

آیا میتوانی اینگونه با الله عزوجل معامله کنی؟! آیا شکستگی و تواضع برای الله عزوجل را چشیده ای؟! ممکن است بسیار نماز بخوانی ولی لذت این عبادت را نچشیده باشی ، زیباترین روز ، روزی است که احساس کنی اشک از چشم جاری نمی شود ولی از قلب خون می بارد و از شدت ترس و خشیت الله عزوجل می گرید .

از ابو مسعود روایت شده است که گفت : مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و با او صحبت کرد ، مرد از ترس به خود می لرزید ، رسول الله ﷺ به او فرمود :

«هَوْنٌ عَلَيْكَ فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ، إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ كَانَتْ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ َ» . (ابن ماجه)

(سخت نگیر ، من پادشاه نیستم، بلکه پسر زنی هستم که گوشت خشک می خورد).

هدایت

رسول الله ﷺ به یارانش سفارش می کند که در تعریف و تمجیدش مبالغه و زیاده روی نکنند ، از عمر رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمود :

« لَا تَطْرُونِي كَمَا اطْرَبَ النَّصَارَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ » (احمد) .

(بسان نصاری که در ستایش عیسی بن مریم علیه السلام زیاده روی می کرده اند ، در ستایش من افراط نکنید ، من بنده و فرستاده ی خدا عزوجل هستم .)

به این فرمایش رسول الله ﷺ بنگرید که می گوید : « من بنده و فرستاده ی خدا هستم . » وقتی الله تعالی بخواهد حبیبش محمد ﷺ یا هر یک از رسولانش را بزرگ بدارد ، بهترین صفت را جهت توصیف وی ، عبودیت و بندگی می داند .

برادرانم ! شما را به خدا آیا احساس می کنید که بندگان الله عزوجل هستید ؟!

برادرم !

اگر تو بنده ی او هستی ، پس چرا نماز را به صورت جماعت در مسجد نمی خوانی ؟!

خواهرم ؟!

اگر تو بنده ی خدا هستی ، چرا به سخنانش گوش فرا نمی دهی ؟! چرا دستوراتش را اجرا نمی کنی ؟! چرا با حجاب نمیشوی ؟! چرا بر معصیت وی اصرار می ورزی ؟! پس این بندگی کجاست ؟! مگر تو بنده اش نیستی ؟! چرا به سخنانش گوش نمی کنی ؟!

بزرگ ترین هدیه و بزرگداشت الله تعالی برای رسولش سفر اسرا و معراج بود ، الله تعالی می فرماید :

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾ (اسرا / ۱)

(تسبیح و تقدیس خدایی را سزااست که بنده ی خود را در شبی برد .)

گفته می شود : «طَرِيقُ مُعَبَّد» یعنی (راه هموار شده) کلمه ی «عبد» از «مُعبد» مشتق می شود ، یعنی کوبیده شده ، هموار شده به وسیله ی پا ، پاهای آن را لگد می کنند ، پس تو بنده ی سرور و مولایت هستی و هرچه بخواهد با تو می کند در حالی که تو میثنوی و اطاعت می کنی و در برابر سرورت شکستگی و تواضع می کنی .

جبرئیل و شکستگی

رسول الله صلى الله عليه وسلم در سفر اسرا و معراج جبرئیل امین را به گونه ای عجیب و شگفت انگیز توصیف می نماید. ابو وائل از عبدالله آورده است که گفت:

«رَأَى رَسُولُ اللَّهِ جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ وَلَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ كُلُّ جَنَاحٍ مِنْهَا قَدْ سَدَّ الْأُفُقَ يَسْقُطُ مِنْ جَنَاحِهِ الدُّرُّ وَالْيَاقُوتُ مَا اللَّهُ بِهِ عَلِيمٌ» (احمد).

(رسول الله شکل جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و هریک از بال ها افق را گرفته بود و از بالش آن قدر یاقوت و مروارید می بارید که خدا می داند.)

این عظمت چیست؟! این قدرت چیست؟! آیا جبرئیل علیه السلام واقعاً این گونه است؟ آیا آن قدر بزرگ و با عظمت است که افق را می گیرد در حالی که الله او را «روح القدس» نامیده است؟

بله، خداوند جل جلاله او را «القوی الامین» (نیرومند امانتدار) نیز می نامد، زیرا وظیفه ی انتقال پیام الله جل جلاله به زمین بر عهده ی اوست. این ها همه به خاطر مقام و منزلت والای او نزد الله جل جلاله است و با وجود این جایگاه رفیع و مقام والا و این قدرت و عظمت، رسول الله صلى الله عليه وسلم در توصیفش می فرماید:

«مَرَرْتُ لَيْلَةً أُسْرَى بِي بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ جِبْرِيلُ كَالْحَلَسِ الْبَالِي مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى» (احمد).

(شب اسری به ملا اعلی برده شدم در حالی که جبرئیل از ترس الله تعالی به سان گلیمی کهنه پاره پاره شده بود).

هدایت

علی رقم مقام و قدرتی که الله تعالی به جبرئیل عطا کرده است؛ از آن جا که ششصد بال برایش قرار داده که افق را می پوشاند و مروارید و یاقوت از آن ها می بارد، رسول الله صلی الله علیه وسلم او را از ترس الله تعالی بسان گلیم کهنه و مندرسی که پاره پاره شده است؛ توصیف می نماید. یعنی گلیم کهنه ی پاره پاره. رسول الله صلی الله علیه وسلم شکستگی جبرئیل علیه السلام را در بارگاه الله تعالی این گونه توصیف می نماید و قیافه اش را هنگامی که به دیدار خداوند می رود، می گوید: «مانند گلیم کهنه از ترس و خشیت الله تعالی.»

تصور کن این زیبایی و این قدرت را، با وجود این «از ترس الله تعالی بسان گلیم کهنه و مندرس است.» یعنی در هم پیچیده و سر به زیر. من هرچه بگویم نمی توانم وضعیت آنان را توصیف نمایم. مردمی هستند که این گونه اند و بدون شک خداوند آنان را بسیار دوست دارد. به خاطر این خلق و خو آنان را عزت و ارج می نهد، یکی از آنان را می بینی که در نهایت شکستگی (تواضع) در خیابان راه می رود و در برابر پروردگارش متواضع و فروتن است در حالی که زبان حالش می گوید: «من ضعیف و درمانده ام و جز تو کسی را ندارم.»

برادرم!

آیا می توانی این گونه با پروردگارت سخن گویی؟! آیا می توانی این گونه با او راز و نیاز کنی؟! به او بگویی: «پروردگارا! من کسی غیر از تو ندارم، پروردگارا! هروقت خواستم توبه کنم، دوباره به انجام همان معصیت بازگشتم، خدایا! مرا تنها مگذار. بارالها! من کسی غیر از تو را ندارم. اگر طاعتی انجام می دهم به خاطر فضل و کرم تو بر من است.

زیرا تو مرا بر انجام آن یاری و توفیق می دهی، پس مرا رها مکن تا گمراه و بدبخت نشوم.»

هدایت

آیا می‌توانی با این درماندگی و نیاز و تواضع با آن ذات پاک و غنی و بی
نیاز رفتار کنی؟!

حسین بن علی

هدایت

مریم -علیها السلام-

مادرش همسر عمران با الله جل جلاله سخن می گوید و راز و نیاز می کند و به درگاه او چنین دعا می نماید: «رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي» (پروردگار! جنینی که در شکم من است از آن تو باشد).

«مُحَرَّرًا» یعنی خالص برای تو ای خدا!

«فَتَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعْتُهَا...» (از من بپذیر که تو بسیار شنوا و دانایی. وقتی وضع حمل کرد...)

با وجود این که نوزادش دختر بود، به سخن با پروردگار هم چنان ادامه داد: «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى» (گفت: پروردگار! من دختری را به دنیا آوردم). سپس به درگاه خدا دعا می کند:

﴿وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ (آل عمران / ۳۵-۳۶).

(من او و فرزندش را از شر شیطان رانده شده در پناه تو می دارم.)

سیدنا آدم علیه السلام عليه السلام

وقتی آدم علیه السلام از فرمان الله سرکشی کرد و عورتش نمایان شد؛ در بهشت به این طرف و آن طرف می دوید و نمی دانست چه می کند و به کجا می رود؟! الله تعالی فرمود: «از من فرار می کنی، ای آدم!» یعنی از من گریزانی؟! از دست من کجا می روی؟ او گفت: نه ای پروردگار! ولی از تو شرم و حیا می کنم. او خجالت می کشد، این خجالت و شکستگی از الله جل جلاله می باشد.

هدایت

من مردی را می شناسم که کارش خیلی عجیب است!

به من گفت: هیچ گناهی نبود که انجام نداده باشم. او خیلی ثروتمند بود و اموال زیادی داشت و می توانست انواع و اقسام گناهان را به دلخواه انجام دهد. گفت: هم اکنون توبه کرده ام و به سوی خدا باز گشته ام هرگاه گناهان گذشته را به یاد می آورم احساس خجالت و شرمندگی به درگاه خدا می کنم و دندان به هم می فشارم و از شرم گناهانم سر به زیر می افکنم.

به او گفتم به خدا قسم این نعمتی از جانب الله جل جلاله به توست. این لحظه ای که تو در مقابل الله شکسته و متواضع هستی مرا یاد آدم علیه السلام می اندازد. هنگامی که خداوند این شکستگی و خواری پشیمانی آدم را در برابر خود دید نگذاشت هلاک شود، بلکه نسبت به او مهربان و رحیم بود.

ابن قیم -رحمه الله- این گونه حکایت می کند: «الله تعالی با زبان حال او را این گونه مورد خطاب قرار داده و می گوید: ای آدم! از این سختم که فرمودم: ﴿اٰقِطُوا مِنْهَا جَمِیْعًا﴾ (بقره/۳۸) همه ی شما از بهشت فرو آید.) بی تابی مکن، چون آن را برای تو آفریدم، ولی به زمین برو و به خاطر من عشق و علاقه به من شکستگی کن و هنگامی که اشتیاق به بهشت و به من فزونی یافت بیا تا تو را باری دیگر وارد آن جا کنم. ای آدم! آرزو داری که تو را معصوم بدارم دوست داری که تو را از گناهان و معاصی باز دارم؟! گفت: بله ای پروردگار! الله تعالی فرمود: ای آدم! اگر تو و فرزندان را از معاصی حفظ کنم، پس رحمت را به چه کسانی عطا کنم و کَرَم را به چه کسانی ببخشم، با چه کسانی دوستی کنم و چه کسی را بیمارزم؟! ای آدم! گناهی که به خاطر آن به درگاه ما تواضع کنی بهتر از طاعتی است که همراه ریا به درگاه ما بیاوری.»

برادرانم!

هدایت

آیا این سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم را نشنیده اید که فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ لَمْ تَذَنْبُوا، لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ، وَ لَجَاءَ بِقَوْمٍ ذُنُوبًا، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ»
(مسلم).

(قسم به آن ذاتی جانم در دستان اوست، اگر شما گناه نکنید؛ الله شما را می برد و قومی رت جایگزین شما می کند که گناه می کنند و سپس از خداوند طلب آمرزش می کنند، پس الله آنان را می آمرزد).

از رحمت الله جل جلاله ناامید نشوید

گاهی اوقات ممکن است گناهان فایده ای هم داشته باشند. وقتی خطرناک می شوند که تو گناهی انجام دهی و به سرعت آن را فراموش کنی. شخص گناهکار گنااهش را به خاطر نمی آورد، از انجام آن ابراز پشیمانی نمی نماید و پس از ارتکاب آن در برابر الله شکستگی و تواضع ندارد. هدف از گفتن این سخنان آن است که به جوانانی که در دام گناه و معصیت گرفتار می شوند بگوییم: از رحمت الله ناامید نشوید، زیرا خداوند دوست دارد پس از گناه این شکستگی و تسلیم شدن را از تو ببیند، شاید الله تو را به گناهی مبتلا کند تا پس از آن به سوی او بازگردد و در برابر او شکستگی از خود نشان دهی. گاهی اوقات خداوند بنده اش را دوست دارد، به انجام طاعت پردازد و با گذشت زمان، قلب، مفهوم ذبت و خواری در برابر الله را از یاد می برد، پس بحران یا معصیت فرا می رسد تا بار دیگر به دربار الله شکستگی و تواضع نماید. از این سخن من چنین برداشت مکن که باید گناه کنی نه! بلکه از خدا بترس و اگر خداوند گناهی را برایت مقدر نمود، مبادا ناامید شوی. بلکه باید بدانی در صورتی که مرتکب گناهی شدی و

هدایت

پس از آن در برابر الله ابراز شکستگی کردی، الله تعالی تو را بیش از پیش دوست خواهد داشت.

یک بار دیگر می گویم، پس خوب گوش کن

«ای آدم! گناهی که پس از آن به درگاه ما اظهار ذلت و خواری کنی برای ما دوست داشتنی تر است از طاعتی ریایی.» «ای آدم! ناله ی گناهکاران از تسبیح ریاکاران برای ما خوش تر است.»

یا الله بسیار زیباست: «ای آدم! ناله ی گناهکاران» آه و ناله کردن گناهکار «دوست داشتنی تر از تسبیح ریا کار.» و با شنیدن این سخنان هرگز از رحمت الله ناامید مشو، بلکه با تواضع و سر افکندگی به درگاه او بنشین، در برابر او شکسته، فروتن و ذلیل باش و به او بگو: پروردگارا! گناهانم بسیار است و من کسی غیر از تو را ندارم، پس مرا ببخشای و به درگاهت بپذیر، هم چنان یه درگاه خدا اظهار شکستگی کن و آه گناهکاران سر بده، از آه و ناله کردن دست بردار، زیرا این کار نزد الله دوست داشتنی تر و خوش تر است.

ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام بسیار دست به دعا و بردبار بود. وقتی خداوند متعال خواست سیدنا ابراهیم را تزکیه کند، درباره اش فرمود:

﴿ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴾ (توبه/۱۱۳).

(واقعا ابراهیم بسیار دست به دعا و بردبار بود.)

«أَوَاه» یعنی بسیار آه و ناله کننده، یعنی شکستگی در دل، آه گفتن بر گناهان، آه گفتن بر عدم شکر نعمت ها، آه گفتن بر کوتاهی نسبت به الله جل جلاله و آه گفتن بر غفلت ها.

شکستگی موسی علیه السلام

به موسی علیه السلام بنگر که به گونه ای عجیب و شگفت انگیز در برابر الله تعالی، اظهار شکستگی و تواضع می نماید. این امر از خلال داستان موسی علیه السلام با دخترانی که گوسفندانشان آب داد، در سوره ی قصص آشکار می گردد. الله تعالی می فرماید:

﴿ فَسَقَى لَهُمَا ﴾ (قصص/۲۴)

(پس گوسفندان ایشان را سیراب کرد.)

کارش بسیار سخت و دشوار بود، زیرا او راهی دراز را پیموده بود و دو دختر در آن جا ایستاده بودند تا از چاه آب بکشند، در این جا موسی علیه السلام نمایان می شود و مردانگی و قدرت شگفت انگیزش را همراه عزت و شجاعتی بی نظیر نشان می دهد. انسان معمولی اگر در چنین موقعیتی قرار بگیرد و بداند که آن دو دختر به او نگاه می کنند، شاید تکبر و غرور و جودش را فرا بگیرد و خیلی به خودش بنازد، ولی چنین حالتی برای موسی علیه السلام اتفاق نیفتاد، چون این آیه به ما می گوید که او پس از آب کشیدن: «ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ» (سپس به زیر سایه رفت.) به کلمه ی سایه که بر اختیار کردن یک گوشه در سایه و نشستن در آن دلالت می کند، توجه کن، او نمی خواهد دیده شود و می ترسد که با دیده شدنش به خود مغرور گردد، سپس رو به پروردگار کرده می گوید: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (پروردگارا! من نیازمند هر آن خیری هستم که

هدایت

برایم حواله و روانه فرمایی.) یعنی: پروردگارا! درست است که من قوی و نیرومند هستم و فضل و کرم تو بر من بسیار است، ولی من نیازمند تو هستم، پس مرا تنها مگذار، زیرا من از تو به سوی تو هستم.

منتهای تواضع و شکستگی موسی علیه السلام به درگاه الله تعالی.

سلمان فارسی رضی الله عنه

روزی سلمان فارسی رضی الله عنه میان تعدادی از رؤسای قریش نشسته بود، اولی گفت: فلان شخص پدر من است، دومی گفت: فلان شخص پدر بزرگ من است، چهارمی گفت: فلان شخص عموی من است، ششمی گفت: من از فلان خانواده هستم، سلمان گفت: ولی من فقط یک نطفه بودم و تبدیل به مرداری خواهم شد و در این مدت نجاستم را در شکم حمل میکنم، به همین خاطر سلمان شایسته ی این سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است.»

برادرم!

چقدر زیباست که قلبت را وادار به شکستگی در برابر الله تعالی نمایی.

برای خداوند تواضع و فروتنی کن و در برابر سرورت ابراز شکستگی نما، غفلت و گمراهی دیگر بس است، گناه و معصیت دیگر کافی است دوری از الله تعالی را کنار بگذار.

عبدالقادر گیلانی - رحمه الله-

او زاهدی معروف و استاد ابن تیمیّه بود. او سخن بسیار زیبایی دارد که از او می آموزیم؛ گوید: «دروازه هایی را که به سوی خدا منتهی میشود کوبیدم.» - من همه ی راه های رسیدن به خدا را پیمودم- «هر دری را که زدم، دیدم که هزاران نفر از آن وارد می شوند.» هر وقت خواستم از دری برالله تعالی وارد شوم، میلیون ها نفر را دیدم که از همان در وارد میشوند. در نماز را زدم، هزاران نفر را بر آن یافتم، در روزه را زدم، هزاران نفر را بر آن یافتم. در زکات را زدم، در نماز شب را زدم، هزاران هزار، «در ذلت و خواری را زدم، دیدم که خالیست و تنها عده ی بسیار معدودی را یافتم که از این در وارد می شوند، پس از آن وارد شدم، و به شما میگویم: از این در وارد شوید، دروازه ای را یافتم که از آن بر پروردگارتان وارد شوید.»

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

جوانی، داستان عجیب و شگفت انگیزی برایم تعریف کرد؛ گفت: من در مراسم حج به سر می بردم، حرم بسیار شلوغ بود، آرزو داشتم بعد از نماز صبح موفق به سلام گفتن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم شوم، چون نماز صبح باید به مکه باز می گشتم ناگهان همه درها بسته شد و ازدحام بسیار زیاد بود و هیچکس برای سلام گفتن بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ورود نداشت حیران شدم چون این آخرین روزی بود که می توانستم در مدینه بمانم این جوان می گوید، دلم به شدت مضطرب و پریشان بود.

جوانی که قصه را برایم تعریف کرد از خانواده ی بسیار ثروتمند و مرفهی است. و از نظر اجتماعی بالاست، در طول عمر کسی به او توهین نکرده است و کسی چنین جرأتی نداشته است.

هدایت

گوینده آرزویم این بود که وارد شوم، دیدم که نگهبانی ایستاده است نزد او رفتم و گفتم خدا تو را گرمی دارد! اجازه بده وارد شوم گفتم، از اینجا برو یک بار دیگر نزد او رفتم و گفتم خواهش می کنم اجازه بده وارد شوم. برای بار دوم به من گفتم برو خیلی بر من گران آمد سپس به خود و گفتم. همه ی اینها را به خاطر سلام گفتن بر رسول الله صلی الله علیه و سلم تحمل میکنم. یک بار دیگر نزد او رفتم شروع کردم به خواهش و التماس با این حال خوشحال بودم، چون به خاطر یک اطاعت شکسته می شدم، او مرتبط در جوابم می گفت، بروسپس در برابر خداوند متعال بیشتر ابراز شکستگی می کردم و به نگهبان خواهش و التماس میکردم ولی او همچنان در بر راندن پافشاری می کرد، همچنان با صدای بلند به من می گفت، از اینجا برو من هم بیشتر احساسی شکستگی می کردم و او بردور کردنم بیشتر پافشاری می کرد، مدتی به این منوال گذشت تا این که ناامید شدم، این شکستگی به خاطر خدا بود، پس گفتم، دیگر فایده ای ندارد.

در پایان به شدت به من توهین کرد من هم دلشکسته و غمگین به انتهای مسجد نبوی رفتم و قرآن را برداشتم و شروع کردم به خواندن، گریه ی بسیار سختی مرا فرا گرفت، من در تمام عمرم این قدر گریه نکرده بودم تا به حال این چنین شیرینی قرآن را نچشیده بودم، گویی خداوند متعال به من فرمود: تو نفست را در راه من و به خاطر من خوار کردی، دری به سویت بسته بود، من در دیگری را به سویت میگشایم.

گوید، داشتم سوره انعام را می خواندم چنان حلاوتی را احساس کردم که پیش از آن احساس نکرده بودم، هنوز هم نمی توانم با آن شیرینی و احساس قرآن بخوانم، بارها می خوانم ولی بدون فایده!

هدایت

به این جهت برادرم، شاید در نماز آیاتی را بشنوی که ده سال است آن آیات را حفظ داری و ناگهان نفست را در برابر خدا خوار کنی، پس شیرینی و احساسی را بیابی که پیش از آن در زندگی ات ندیده ای و دیگر هم نخواهی یافت.

امام احمد بن حنبل

گوید: یک بار در حال طواف کعبه بودم، مردی در کنارم طواف می‌کرد شنیدم که می‌گوید «پروردگارا! چنان که میبینی لباس های من ساده است، دخترم ضعیف و ناتوان است و همسرم پاک و ساده است، ای کسی که حال و روز ما را می بیند ولی دیده نمی شود.» دل امام احمد به حال این مرد ناتوان و ضعیف سوخت، مقدار پولی که داشت از جیب در آورد و کنار آن مرد آمد و پول را در دستش گذاشت. در این هنگام مرد گفت این دیگر چیست؟! من به این پول احتیاجی ندارم، من خیلی ثروتمندم من از اهل فلان شهرم و چنین وچنان دارم. امام به او گفت پس چرا چنین می کنی؟ گفت ای امام چون خداوند دوست دارد که از در ذلت و تواضع بر او وارد شویم، پس گفتم خودم را در برابر الله جل جلاله خوار و ذلیل سازم و به خدا قسم این لباس های من در برابر نعمت های بهشت ساده و ناچیز است. دخترم نیز در کنار قدرت الله جل جلاله ضعیف و ناتوان است و همسرم در برابر حور عین بهشت بسیار ساده است.

برادرم! به راستی که مابه او نیازمند و محتاجیم. و او از مابی نیاز است.

برادرم! باید مواظب باشیم، این عبادت نزد الله عزوجل بسیار با ارزش و گران قدر است. اتفاقات، مصیبت ها و حوادث ناگواری که در این دنیا برای ما اتفاق می افتد، گاهی اوقات ممکن است شیرین و لذت بخش باشد تا آن جا که تورا به الله عزوجل نزدیک تر سازد.

شخصی به من گفت: کسی که فهم و درک درستی از الله عزوجل دارد و هدف از رخ دادن اتفاقات و مصیبت ها را درک می کند و پیام های الهی را می خواند، در صورت بروز یک اتفاق می گوید: اگر حرام نبود می گفتم: خدایا! این بلا را هم چنان بر من نازل بگردان. گفتم چرا؟ گفت: زیرا من طعمی را می چشم که در تمام زندگیم نچشیده ام و چیزهایی را احساس می کنم که تا به حال احساس نکرده ام، احساس می کنم که ضعیف و ناتوانم و محتاج خدایم.

به همین خاطر الله عزوجل می فرماید:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُظْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ (نمل/۶۲)

(یا کسی که به فریاد درمانده می رسد هرگاه که او را به کمک بطلبد.)

چرا که او درمانده ی شکسته است و پروردگار شکستگان را دوست دارد و تا زمانی که احساس شکستگی کنی، او همواره در کنار تو خواهد بود و دعایت را اجابت خواهد کرد: «یا کسی هست که به فریاد درمانده می رسد هرگاه که او را به کمک بطلبد.» وقتی کمی به عملت مغرور شوی و گمان کنی هیچ کس مثل تو نیست، مصیبت بر تو نازل می گردد تا تو را پاک و خالص ساخته و نیازمند خود بگرداند و در برابرش ابراز شکستگی و تواضع نمایی، به همین خاطر کسی که در حق خدا کوتاهی کرده و مصیبتی بر او نازل می گردد؛ گمان می برد که باید بگوید: من از بازگشت به سوی او نا امیدم، زیرا در حقش کوتاهی و اهمال نمودم. این بزرگ ترین اشتباه است، زیرا او تو را مبتلا می سازد تا به سوی او باز گردی و در سایه ی طاعت و عبادتش باشی.

برادرم!

به حکمت الهی در تأخیر اجابت دعا بنگر، آیا می دانی چرا اجابت دعایت را به تأخیر می اندازد؟!

او می خواهد همواره وابسته به او باشی، به او توجه کنی، در برابرش اظهار شکستگی نمایی و در هر لحظه و زمانی به او نیاز داشته باشی و از تأخیر در اجابت نا امید نشوی. او می خواهد تو را بیازماید تا میزان وابستگی به او و شکستگی به درگاهش را بسنجد، او جبرئیل را فرا می خواند و به او می فرماید: ای جبرئیل! آیا بنده ام مرا فرا می خواند؟ گوید: بله ای پروردگار! می فرماید: آیا بنده ام اصرار و پافشاری نمود؟! گوید: بله ای پروردگار! می فرماید: ای جبرئیل! خواسته ی بنده ام را به تأخیر بینداز. گوید: چرا ای پروردگار؟! می فرماید: من دوست دارم صدایش را بشنوم.

نمونه ای دیگر: به عبادت نماز بنگر، به ویژه سجده، آیا می دانی هدف از سجده چیست؟ آیا می دانی چرا در هر رکعت دو بار سجده می کنیم؟ آیا می دانی چرا رسول الله صل الله علیه وسلم می گوید:

« أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ فَأَكْثِرُوا الدَّعَاءَ » (مسلم).

(نزدیکترین حالت بنده به پروردگارش سجده است، پس بسیار دعا کنید.)

زیرا شرافتمندترین قسمت و عضو در انسان صورتش است که بر پست ترین چیز ها یعنی خاک می گذارد، این منتهای ذلت و خواری در برابر الله تعالی است، اگر در درگاه الله جل جلاله بسیار خواری و تواضع نمودی، بدان که به او بسیار نزدیک و محبوب هستی.

هدایت

چرا هنگام دعا دست هایمان را بالا می بریم؟ زیرا بالا بردن دست نشانه درماندگی و نیاز است، در آن ذلت و احتیاج است و او این کار بنده اش را بسیا دوست دارد.

نمونه ای دیگر: در نماز تراویح وقتی مردم پشت سر امام گریه می کنند. برخی از جوانان که برای اولین بار نماز می خوانند یا کسانی که به نماز تراویح عادت نکرده اند می بینند که همه ی مردم گریه می کنند، هریک از خود می پرسد: چرا من مثل این ها گریه نکنم؟ همه مردم خاشع و خاضع اند جز من! چرا همه ی مردم گریه می کنند به جز من؟! آیا می دانی چرا تو این چنین هستی؟ آیا می دانی چرا گریه و اشک هایت دیر می آید؟ او می خواهد مدتی طولانی جلوی درش منتظر بمانی، چون اگر همان لحظه ی اول در را به سویت می گشود و دو قطره ی اشک یا بیشتر از چشمانت خارج می شد شاید تو کار را تمام شده حساب می کردی، همه چیز تمام می شد و می گفتی: الحمدلله، من از عبادت سیر شدم، ولی او همواره می خواهد در برابرش شکسته و خوار باشی.

به این جهت علما سخن زیبایی می گویند: از ایستادن جلوی درش خسته مشو، اگر چ که به زمین بیفتی، معذرت خواهی را قطع نکن اگر چ ه که پذیرفته نشود.

یک مثال دیگر برایت می آورم:

این حادثه برای خودم اتفاق افتاده است، وقتی بچه بودم، در حق مادرم اشتباهات بزرگی می کردم، یک بار از دستم عصبانی شد و به اتاقش رفت و در را به رویش بست، من رفتم و در زدم، ولی او در را باز نکرد، دوباره در زدم، باز نکرد برای بار سوم در زدم، باز نکرد. من نرفتم باز هم در زدم، ولی او در را باز نکرد، همه ی این ها به خاطر این بود که مرا ببخشاید، وقتی در را باز نکرد و ناامید شدم، گفتم دیگر در را باز نمی کند، وقتی می خواستم بروم و برگشتم در باز

هدایت

شد. مادرم به من گفت: می خواستم ببینم چقدر جلوی در می ایستی و در می زنی تا قدم را نزد تو بدانم و بفهمم که چقدر مرا دوست داری و نزد تو عزیزم.

برخی اوقات خداوند متعال باز کردن در را به تأخیر می اندازد تا ببیند تا کی جلوی درش می مانی و ابراز شکستگی و خواری می کنی، چه زیباست که چنین با او راز و نیاز کنی: پروردگارا! ما جلوی در تو اتراق می کنیم، برخاستیم و در ها را کوبیدیم، اگر در ها را به رویمان باز نکنی مصیبت است، پس در های رحمت را بگشای.

از ایستادن جلوی درش خسته مشو اگر چ که رانده شوی، معذرت خواهی را قطع مکن اگر چه پذیرفته نشود، اگر در ها به سوی قبول شدگان باز شد مثل طفیلی ها همراهشان وارد شو. دستت را به سوی دراز کن و بگو: بی چاره ام، به من صدقه بده ای مهربان ترین مهربانان! ای کسی که در قرآن به ما دستور آزاد سازی بردگان را داده ای! تو ما را آزاد کن، ای کسی که به ما دستور آزادی بردگان را داده ای! ما را از آتش آزاد کن، ای کسی که به ما دستور صدقه را داده ای! به ما صدقه بده که تو بخشنده ای، ای کسی که ما را به عفو و گذشت فرمان داده ای! از ما در گذر که تو عفو و گذشت را دوست داری، ای عفو کننده و ای بخشنده!

برادرم!

وقتی که به عبادت های مختلف مثل سعی میان صفا و مروه می نگری که الله تعالی در مورد آن چنین فرمود:

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا

﴿البقرة، ۱۵۸﴾

هدایت

(بی گمان صفا و مروه از نشانه های خدا و عبادت الله هستند، پس هر که حج خانه یا عمره را به جای آورد بر او گناهی نخواهد بود که دور آن دو طواف کند.)

مردم فقط عنوان اعمال و حرکات آن را انجام می دهند، تو می دانی معنی این سعی چیست؟ سعی امری بسیار مهم است، برخی مردم با نارضایتی آن را انجام می دهند و می گویند: هدف از این عبادت چیست؟! هفت بار می رویم و می آییم، نیم کیلومتر راه می رویم، خسته شدیم، نمی توانیم! آنان واقعا خسته می شوند، چون معذورند، زیرا راز این عبادت را نمی دانند. هدف واقعی از این خستگی و سعی مثل کسی است که در حال رفت و آمد به بارگاه پادشاهی است، آیا نیازش را بر طرف ساخته یا نه؟! کسی که عبادت سعی را انجام می دهد نیز به همین ترتیب، همواره به سوی خدا روی می آورد: گناهانم را بخشیده ای یا نه؟! درست مثل کسی است که دفتر مدیرش را می کوبد و منتظر است ببیند به او اجازه ی ورود می دهد یا نه؟

چه زیباست که مردم را ببینی که با چشمانی اشکبار، متواضع و شکسته به درگاه الله تعالی سعی می کنند.

الله _ تبارک و تعالی _ شب قدر را پنهان و نامعلوم قرار داد تا از ابتدای این ماه تا شب عید اظهار خواری! ذلت و شکستگی به درگاه او کنی. خداوند متعال این عمل بنده اش را دوست دارد و محبت و علاقه اش به بنده به اندازه ی تواضع و شکستگی به درگاه اوست، هر چه بیشتر به درگاهش تواضع و فروتنی کنی، تورا بیشتر دوست می دارد.

در پایان

هدایت

از خداوند - تبارک و تعالی - خواستاریم تا این عبادت را به ما بیاموزد و
برما منت نهد و ما با تواضع و شکستگی به درگاه او چنین دعا می کنیم:

يَا رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ كَمَا يَنْبَغِي لِجَلَالِ وَجْهِكَ وَعَظِيمِ سُلْطَانِكَ يَا رَبِّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
يَا قَرِيبًا غَيْرَ بَعِيدُ يَا غَالِبًا غَيْرَ مَغْلُوبٍ يَا سَامِعَ النُّجُوي يَا كَاشِفَ الْبَلَوِي يَا مَنْ تُسْمِعُنَا الْآنَ وَتَرَانَا
وَلَا يَخْفِي عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِنَا وَتَرِي مَا فِي قُلُوبِنَا نَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمَسَاكِينِ نَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمَسَاكِينِ
نَخْضَعُ إِلَيْكَ خُضُوعَ الضُّعَفَاءِ وَنَدْعُوكَ دُعَاءَ الْأَذِلَّةِ نَدْعُوكَ دُعَاءَ الْعَبْدِ الْخَائِفِ الْوَجِلِ الْحَزِينِ
نَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ لَيْسَ لَهُ سِوَاكَ لِمَنْ تَلْجَأُ إِلَّا لَكَ يَا مَوْلَانَا وَعَلَيْ مَنْ نَتَّكِلُ إِلَّا عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا وَبِمَنْ
نَلْجُؤُ إِلَّا بِكَ يَا مَوْلَانَا يَا سَنَدَ مَنْ لَا سَنَدَ لَهُ يَا عَوْنَ مَنْ لَا عَوْنَ لَهُ يَا صَدْمَ مَنْ لَا صَدْمَ لَهُ يَا كَاشِفَ
الْكَرْبِ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ يَا رَافِعَ الْغَمِّ عَنِ الْمُغْمُومِينَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا مَوْلَانَا يَا مَوْلَانَا اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ فِي الْأَوَّلِينَ صَلِّ عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ صَلِّ عَلَيْهِ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى إِلَى يَوْمِ الدِّينِ اللَّهُمَّ إِنَّا
نَسْأَلُكَ أَنْ تَرْحَمَنَا يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا رَبِّ نُقَسِّمُ عَلَيْكَ أَنْ تُعْتِقَ رِقَابَنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ
الْعَالَمِينَ هِدَايَت، [۱۷، ۵، ۱، ۰]

عفو و گذشت الله جل جلاله

یکی از نام های نیک الله جل جلاله، بسیار عفو کننده است، که به نام «غفور» با کمی تفاوت نزدیک است، غفور بدین معناست که او گناه را می پوشاند ولی عفو کننده بدین معناست که گناه را پاک می کند. غفور شاید گناه را بپوشاند و بدون رضایت کامل ببخشد و مجازات نکند، اما عفو کننده گناه را پاک می کند و راضی و خشنود می گردد، تو گویی که گناهی وجود نداشته است.

«بسیار عفو کننده» صیغه ی مبالغه از عفو است و بسیار عفو کننده در مرتبه ای بالاتر از عفو کننده است، یعنی بارها و بارها در می گذرد.

شاید به خاطر این معانی است که رسول الله صل الله علیه وسلم به ما می آموزد که در شب قدر خدا را با نام بسیار عفو کننده بخوانیم، همان گونه که در دعای مأثور از رسول الله صل الله علیه وسلم آمده است، عایشه ام المؤمنین _ رضی الله عنها _ روایت کند که: گفتم: یا رسول الله! اگر دانستم شب قدر چه شبی است چه بگویم؟ فرمود:

« قُولِي اللَّهُمَّ إِنَّكَ عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِّي » (ترمذی).

(بگو: پروردگارا! تو بسیار عفو کننده ای، عفو را دوست داری، پس از من درگذر).

تا آنجا که معلوم است دعای شب قدر پذیرفته شده است و تقدیر ها در آن واقع می گردد، به همین جهت این دعا برای این شب در نظر گرفته شده تا الله جل جلاله همه ی گناهان و اشتباهات سال گذشته را محو و نابود کند، چه رحمت بزرگی از جانب پروردگار مهربان و بزرگ!

هدایت

شاید به خاطر همین مفاهیم عفو که گسترده تر و کامل تر از غفران است، در قرآن در کنار گناهان بسیار بزرگ آمده است، به عنوان مثال به این فرمایش الله عزوجل توجه کنید:

﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿ (بقره/۵۲-۵۱).

(آن گاه را که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم و پس از او گوساله پرستی پیش گرفته اید و بر خود ستم نمودید. سپس از شما در گذشتیم تا سپاسگزاری کنید.)

آنان به الله کفر ورزیدند و گوساله ای که با دستان خویش ساخته بودند، عبادند کردند. چه گناهی بزرگتر از این، به همین خاطر عفو و گذشت پس از آن می آید، فقط آن ذات بسیار عفو کننده است که می تواند این گناه بزرگ را محو کند و از آن درگذرد.

مثالی دیگر، ترک میدان جهاد و پشت کردن به دشمنان یکی از گناهان بسیار بزرگ است. از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمود:

«اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هُنَّ قَالَ الشِّرْكُ بِاللَّهِ وَالسِّحْرُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَكْلُ الرِّبَا وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَالنَّوْلي يَوْمَ الزَّحْفِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ» (بخاری).

(از هفت گناه کبیره بپرهیزید. گفتند: آنها چه هستند؟ فرمود: شرک به خدا، سحر، کشتن نفسی که خداوند آن را حرام قرار داده جز در راه حق، ربا خواری، خوردن مال یتیم، روی گرداندن در روز جهاد و تهمت زدن به زنان شوهردار مومن بی خبر.)

هدایت

گناهان کبیره: گناهانی است که منجر به هلاکت می شود.

به همین دلیل روز احد وقتی که تعدادی از مسلمانان از میدان نبرد فرار کردند، الله تعالی فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ (آل عمران/۱۰۵).

آنان که در روز رویارویی دو گروه فرار کردند، بی گمان شیطان به خاطر برخی از دست آوردهایشان آنان را لغزاند و خداوند آنان را بخشود.

در این جا هم این گناهان کبیره راه حلی جز عفو و گذشت الله عزوجل ندارد.

عفو خداوند متعال در دنیا

خداوند متعال عفو و گذشت را دوست دارد، او می خواهد مردم را بیمارزد، به همین جهت پیامبران را می فرستد و از طریق عبادت ها بر مردم منت می نهد، چرا که او رووف و رحیم است. پس بیایید تا عفو خدا عزوجل را ببینیم و لمس کنیم و در این گفته ی رسول الله صلی الله علیه وسلم بیندیشیم، آنجا که در حدیث قدسی از پروردگارش چنین روایت میکند:

« مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَيَسْتَأْذِنُ الْبَحْرُ رَبِّهِ يَقُولُ يَا رَبِّ ائْذَنْ لِي أَنْ أَغْرَقَ ابْنَ آدَمَ فَإِنَّهُ أَكَلَ رِزْقِكَ وَعَبَدَ غَيْرَكَ وَتَقُولُ السَّمَاوَاتُ يَا رَبِّ ائْذَنْ لِي أَنْ أَطْبِقَ عَلَى ابْنِ آدَمَ فَإِنَّهُ أَكَلَ رِزْقِكَ وَعَبَدَ غَيْرَكَ وَتَقُولُ

الْأَرْضُ يَا رَبِّ انْذَنْ لِي أَنْ ابْتَغِ ابْنَ آدَمَ فَإِنَّهُ أَكَلَ رِزْقِي وَ عَبْدٌ غَيْرِي فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى دَعَوْهُمْ لَوْ خَلَقْتُمُوهُمْ لِرَحْمَتِهِمْ»^۱.

(هر روز دریا از پرودگارش اجازه می خواهد و می گوید: پروردگار! بگذار تا فرزند آدم را غرق کنم، زیرا او روزی تو را خورد و کس دیگری را عبادت کرد، آسمانها گویند: پروردگار! اجازه بده تا بر فرزند آدم فرود بیایم، زیرا او روزی ات را خورد و کس دیگری را عبادت کرد و زمین می گوید: پروردگار! به من اجازه بده تا فرزند آدم را در خود فرو برم، زیرا او روزی ات را خورد و کس دیگری را عبادت کرد. الله عزوجل می فرماید: آنان را به حال خود رها کنید؛ اگر شما آنان را می آفریدید به آنان رحم می کردید.)

تا به این اندازه آسمانها و زمین به خاطر گناهان زیادمان از ما متنفرند، با وجود این الله تعالی می آمرزد، در می گذرد، روزی می دهد و عفو و گذشت می کند. پس با برکت است خداوند بسیار عفو کننده ی مهربان، کسی که مخلوقات را آفرید و با وجود این که آنان با گناهان و معاصی به مبارزه با او برمی خیزند به آنان رحم می کند. الله در حدیث قدسب می فرماید:

« أَنِّي وَالْإِنْسُ وَالْجِنِّ فِي نَبَأٍ عَظِيمٍ أَخْلَقَ وَ يَعْْبُدُ غَيْرِي أَرْزُقُ وَ يَشْكُرُ سِوَايَ خَيْرِي إِلَى الْعِبَادِ نَازِلٌ وَ شَرِّهِمْ إِلَى صَاعِدٍ أَتُودِدُ إِلَيْهِمْ بِرَحْمَتِي وَأَنَا الْغَنَى عَنْهُمْ وَيَتَبَغَضُونَ إِلَيَّ بِالْمَعَاصِي وَهُمْ أَفْقَرُ مَا يَكُونُونَ إِلَى أَهْلِ ذِكْرِي أَهْلٌ مَجَالِسَتِي مَنْ أَرَادَ أَنْ يُجَالِسَنِي فَلْيُذَكِّرْنِي أَهْلٌ طَاعَتِي أَهْلٌ مَحَبَّتِي أَهْلٌ مَعْصِيَتِي لَا أَقْطَعُهُمْ مِنْ رَحْمَتِي إِنْ تَابُوا إِلَى فَأَنَا حَبِيبُهُمْ وَأَنْ أَبَوْا فَأَنَا طَبِيبُهُمْ أَبْتَلِيهِمْ بِالْمَصَائِبِ

^۱ نتوانستم این حدیث را در کتاب های حدیث بیابم. (مترجم)

لَا تُظْهِرْهُمْ مِنَ الْمَعَايِبِ مَنْ أَتَانِي مِنْهُمْ تَائِبًا تَلَقَّيْنَاهُ مِنْ بَعِيدٍ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنِّي نَادَيْتُهُ مِنْ قَرِيبٍ أَقُولُ لَهُ
أَيْنَ تَذْهَبُ أَلَاكَ رَبِّ سُوءٌ^۲.

(حکایت من و انس و جن خبری بس بزرگ است، من می آفرینم و دیگری عبادت می شود! من روزی می دهم و دیگری ستوده می شود! خیر و خوبی ام بر بندگان نازل می شود و شر و بدیشان به سوی من بالا می آید! من که از آنان بی نیازم با رحمت و مهربانیم آنان را دوست دارم و آنان که به من نیازمندند با گناه و معصیت، خشم مرا برمی افروزند، ذاکران من هم همنشینان من هستند، پس کسی که می خواهد با من همنشین شود مرا ذکر کند، دوستداران من فرمانبران من هستند، سرکشان و عصیانگرانم را از رحمت ناامید نمی گردانم، اگر به سوی من بازگشتند من دوستدارشان هستم و اگر سر باز زدند من پزشکشان هستم که آنان را به مصیبت و سختی ها مبتلا می گردانم تت از عیب ها و نقص ها پاکشان سازم، نیکی نزد من ده برابر بیشتر است و بدی نزد من به اندازه ی خودش است و آن را عفو می کنم، به عزت و بزرگیم قسم! اگر از بدی طلب مغفرت نمایند آن را می آمرزم. کسی که توبه کنان به درگاهم آید از دور به ملاقاتش می روم و کسی که از من روی گرداند از نزدیک او را فرا می خوانم و به او می گویم: کجا می روی؟! آیا پروردگاری غیر از من داری؟!)

الله تبارک و تعالی در حدیث قدسی می فرماید:

^۲ آلبانی در "السلسلة الضعيفة" و عصام الدین صباطی در "جامع الاحادیث القدسیة" و مناوی در "فیض القدير" این حدیث را ضعیف دانسته اند. (مترجم)

هدایت

يَا ابْنَ آدَمَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ فِيكَ وَلَا أُبَالِي يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ وَلَا أُبَالِي يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئًا ثُمَّ لَقِيتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَا تِيكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً (ترمذی).

(ای فرزند آدم! تو هرچه مرا بخوانی و از من خواهش کنی من تمام گناهانت را می آمرزم و باکی ندارم، ای فرزند آدم! اگر گناهانت به پهنه ی آسمان برسد سپس از من طلب آمرزش کنی من تو را می آمرزم و باکی ندارم، ای فرزند آدم! اگر تو به اندازه ی پری زمین با گناه نزد من بیایی، سپس در حالی که برای من چیزی را شریک قرار نمی دهی با من ملاقات کنی، من به اندازه ی پری زمین با مغفرت نزد تو می آیم.)

از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

أَنْ عَبَدَا أَصَابَ ذَنْبًا وَرُبَّمَا قَالَ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَالَ رَبُّ أَذْنَبْتُ وَرُبَّمَا قَالَ أَصَبْتُ فَاعْفُ لِي فَقَالَ رَبُّهُ أَعْلَمُ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَذْنَبَ ذَنْبًا أَوْ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَالَ رَبُّ أَذْنَبْتُ أَوْ أَصَبْتُ آخَرَ فَاعْفُ لَهُ فَقَالَ أَعْلَمُ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَرُبَّمَا قَالَ أَصَابَ ذَنْبًا قَالَ قَالَ رَبُّ أَصَبْتُ أَوْ قَالَ أَذْنَبْتُ آخَرَ فَاعْفُ لَهُ لِي فَقَالَ أَعْلَمُ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ثَلَاثًا فَلْيَعْمَلْ مَا شَاءَ (بخاری).

(بنده ای گناه کرد و شاید گفته است: مرتکب گناهی شدم-پس مرا ببخشای. پروردگارش فرمود: بنده ام دانست پروردگاری دارد که گناه را می آمرزد و مواخذه هم می کند، بنده ام را بخشودم، سپس به اندازه ای که خدا خواست مکث کرد، سپس گناهی انجام داد-یا مرتکب شد-پس گفت: پروردگار! گناه کردم-یا مرتکب

گناه دیگری شدم-پس آن را بیامرز، فرمود: بنده ام دانست که پروردگاری دارد که گناه را می آمرزد و بدان مواخذه می کند، بنده ام را بخشودم، سپس به اندازه ای که خدا خواست مکث کرد، سپس گناهی انجام داد-و شاید گفت: مرتکب گناهی شد-و گفت: پروردگارا گناه کردم-یا گفت: مرتکب گناه دیگری شدم-پس آن را برایم بیامرز. پس فرمود: بنده ام دانست پروردگاری دارد که گناه را می آمرزد و بدان مواخذه می کند، بنده ام را بخشودم-سه بار پس هرچه می خواهد بکند.)

الله تعالی در حدیث قدسی می فرماید:

« مَا غَضِبْتُ عَلَى أَحَدٍ كَغَضَبِي عَلَى عَبْدٍ أُنِي مَعْصِيَةً فَتَعَاظَمْتُ عَلَيْهِ فِي جَنْبِ عَفْوِي »^۲

(هیچ گاه آن قدر خشمگین نشدم به اندازه ای خشم بر بنده ام که گناهی انجام داد و در کنار عفو و گذشتم در نظرش بزرگ آمد.)

برادر مسلمانم! مبدا با وجود بزرگ بودن گناهت بگویی: این گناه بسیار بزرگی است و امکان ندارد که الله آن را بیامرزد، زیرا او می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً﴾ (زمر/۵۳)

قطعا خداوند همه ی گناهان را می آمرزد.

مبدا فراموش کنی که الله عزوجل بسیار عفو کننده است یعنی کسی که بارها و بارها عفو کرده و چشم پوشی می نماید. به این فرمایشش بنگر: «در کنار عفو و بخشایشم، گناهش در نظرش بزرگ آمد» این عفو و گذشت چقدر بزرگ است

^۲ این حدیث را ابو نعیم در (الحلیة) آورده است و از اسرائیلیات است. (مترجم).

هدایت

تا آن جا که الله عزوجل از کسی که گمان می کند گناهش بزرگ تر از آن است که گناهش بزرگ تر از آن است که گذشت خداوند آن را پاک کند، خشمگین می شود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَوْ قَالَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَخْطَأْتُكُمْ حَتَّى تَمْلَأُ خَطَايَاكُمْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَكُمْ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ أَوْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُخْطِئُوا لَجَاءَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْمٍ يُخْطِئُونَ ثُمَّ يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ » (احمد)

(قسم به ذاتی که جانم در دست اوست-یا فرمود: قسم به ذاتی که جان محمد در دست اوست-اگر شما آن قدر مرتکب گناه شوید که گناهانتان میان زمین و آسمان را پر کند سپس از خداوند متعال تقاضای آمرزش کنید خدا کند شما را می آمرزد، قسم به ذاتی که جان محمد در دست اوست یا قسم به ذاتی که جانم در دست اوست اگر مرتکب گناه نشوید خدا کند گروهی را می آورد که مرتکب گناه شوند سپس از خدا طلب آمرزش کنند و خداوند آنان را ببخشد.)

هم چنین می فرماید:

« اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ يَذْكُرْنِي وَاللَّهِ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ يَجِدُ ضَالَّتَهُ بِالْفَلَاةِ وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا فَإِذَا أَقْبَلَ إِلَيَّ يَمْشِي أَقْبَلْتُ إِلَيْهِ أَهْرُولُ » (احمد)

(خداوند متعال می فرماید: من چنان هستم که بنده ام در مورد من گمان می کند من با اویم هنگامی که مرا یاد می کند. خداوند از توبه ی بنده اش خوش حال تر از یکی از شماست که گمشده اش را در بیابان پیدا می کند، هر کس یک وجب به من

هدایت

نزدیک شود من یک وجب به او نزدیک شود، من یک ذرع به او نزدیک می شوم
هر کس یک ذرع به من نزدیک شود من به اندازه ی دو دست باز به او نزدیک می
شوم و وقتی آهسته به طرفم بیاید من به طرفش می دوم. (

در جایی دیگر می فرماید:

« ان الله حيي كريم يستحي إذا رفع الرجل إليه يديه أن يردهما صفراً خائبين » (ترمذی)

(خداوند بسیار باحیا و بخشنده است وقتی بنده دستانش را به طرفش بلند می
کند حیا میکند که آن ها را خالی و ضایع برگرداند).

از انس بن مالک روایت است که رسول الله در تفسیر آیه ی:

﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾ (مدثر/۵۶)

(سزد که از خشم خدا دوری جست و او را سزد که آمرزگاری کند) فرمود: خداوند عزوجل می
فرماید:

« انا أَهْلُ أَنْ اتَّقِيَ اتَّقَانِي فَلَمْ يَجْعَلْ مَعِيَ إِلَهًا فَإِنَّا أَهْلُ اغْفِرْ لَهُ » (ترمذی)

(من سزاوارم که تقوایم رعایت شود، پس کسی که تقوا را در مورد من پیشه
ساخت و با من معبودی قرار نداد من سزاوار آن هستم که او را بیامرزم).

در اثر آمده است: وقتی بنده ی گناهکار صدایش را به طرف آسمان بلند
می کند و می گوید: پروردگار! فرشتگان جلوی صدایش را می گیرند او دوباره می
گوید: پروردگار! باز هم فرشتگان جلوی صدایش را می گیرند برای بار سوم می
گوید: پروردگار! باز هم فرشتگان جلوی صدایش را می گیرند. بار چهارم
می گوید: پروردگار من! باز هم فرشتگان جلوی صدایش را می گیرند در این جا الله

هدایت

تعالی می فرماید: تا به کی مانع رسیدن صدای بنده ام به من می شوید؟ لبیک بنده ام! لبیک بنده ام! لبیک بنده ام!

ملاحظه کن که خداوند چهار بار می گوید: لبیک بنده ام. چون بنده چهار بار صدا زد: یا رب! یا رب! یا رب! یا رب!

شما را به خدا چه کسی نیاز دارد که لبیک بگوید: بنده یا آقا؟ با وجود این خداوند با آن بزرگی و عظمتش به بنده ی ضعیف و گنه کار می گوید: لبیک بنده ام! در حالی که بندگان نسبت به او غافلند و از او دورند!

آیا بعد از این در دلت قساوت می بینی، آیا دلت در اشتیاق بازگشت به این پروردگار بخشایشگر و عفو کننده ذوب نشد؟! همان خدایی که جواب بندگان را می دهد حتی بندگان گناهکارش را، کلمه ی «لبیک بنده ام» چه تاثیری در دلت گذاشت؟

چه کسی آفریدگار، سرور و روزی دهنده ات است؟ آیا از حرام دوری نمی کنی؟

آیا پروردگاری را رها می کنی که به تو می گوید: لبیک بنده ام! به خاطر مال حرام یا شهوت حرام و با پایبندی به او امرش دنبال خشنودی وی نیستی؟!

خداوند متعال در یک حدیث قدسی می فرماید: «ای فرزند آدم! من تو را با دستانم آفریدم و با نعمتم پرورش دادم، با این حال تو با من مخالفت می کنی، اگر به سوی من بازگردی من توبه ی تو را می پذیرم، از کجا می خواهی معبودی مثل من که آمرزنده و مهربانم پیدا کنی؟»

هدایت

در حدیث قدسی دیگری آمده است: «بنده ام! تو را از کنه عدم به صفحه ی وجود آوردم، شنوایی، بینایی، قلب و عقل برایت قرار دادم. بنده ام، تو را می پوشم ولی تو از من نمی ترسی، تو را یاد می کنم ولی تو مرا فراموش می کنی، من از تو حیا می کنم ولی تو از من حیا نمی کنی، چه کسی از من بخشنده تر است؟ چه کسی درم را می کوبد و من در را به رویش باز نمی کنم؟ چه کسی از من می خواهد و من به او نمی دهم؟ آیا من بخیم که بنده ام بر من بخل می ورزد؟»

چه کسی از ما دلش از شنیدن این حدیث نرم نمی شود؟ چه کسی از ما با این همه لطف و رحمت باز هم دل تنگ می ماند:

﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ (زمر/۲۲).

(وای بر کسانی که دل های سنگینی دارند و یاد خدا بدان ها راه نمی یابد.)

پیرمرد سال خورده ای عصا زنان به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! من مرتکب خیانت ها و گناہانی شده ام، آیا من آمرزیده می شوم؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «الست تشهد ان لا اله الا الله»

(آیا شهادت نمی دهی که معبودی نیست جز الله.)

گفت: بله، هم چنین شهادت می دهم که تو رسول الله هستی.

فرمود: «قَدْ غُفِرَ لَكَ غَدْرَاتِكَ وَفَجْرَاتِكَ» (احمد)

(خیانت ها و گناہانت آمرزیده شده است).

هدایت

این مرد مرتکب گناهان کبیره شده بود، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد تا در مورد امکان عفو آن ها توسط خدا بپرسد، آیا خدا با این همه گناه کبیره مرا عفو می کند؟ رسول الله فرمود: بله ولی این مرد می خواهد مطمئن شود، بناب این گفت: یا رسول الله! آیا با وجود این همه خیانت ها و گناهان، خداوند مرا عفو می کند؟!

فرمود: بله.

گفت: یا رسول الله! خیانتها و گناهانم!

فرمود: همه چیز را عفو می کند.

گفت: الله اکبر که بسیار عفو کننده و آمرزنده است.

«پروردگار! تو بسیار عفو کننده هستی و عفو را دوست داری.»

آیا مفهوم و شیرینی و ارزش آن را احساس می کنی و این عفو تنها مخصوص عصیانگران نیست؟

ثوبان از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود:

« إِنَّ الْعَبْدَ لِيَتَمَسَّ مَرْضَاةَ اللَّهِ وَلَا يَزَالُ بِذَلِكَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِيُجِيرَ أَنْ فُلَانًا عَبْدِي يَلْتَمِسُ أَنْ يُرْضِيَنِي أَلَا وَ إِنَّ رَحْمَتِي عَلَيْهِ فَيَقُولُ جِبْرِيلُ رَحِمْتُ اللَّهَ عَلَيَّ فُلَانٌ وَيَقُولُهَا حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ يَقُولُهَا مِنْ حَوْلِهِمْ حَتَّى يَقُولُهَا أَهْلُ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ ثُمَّ يَهْبِطُ لَهُ إِلَى الْأَرْضِ » (احمد)

بنده در پی خشنودی خداست و برای این کار اصرار می ورزد، الله به جبرئیل می فرماید: فلان بنده ام دنبال خشنودی من است بدان که رحمت را شامل حال او

هدایت

کردم، جبرئیل می گوید: رحمت خدا بر فلانی باد. حاملان عرش و فرشتگان که پیرامون آنان هستند نیز چنین می گویند تا این که ساکنان آسمان های هفت گانه نیز می گویند، آن گاه به زمین فرود می آید.

بگو ببینم آیا جبرئیل علیه السلام الان اسم تو را می خواند و می گوید: آگاه باشید که رحمت خدا بر فلانی باد؟ تو می توانی تصور کنی که حاملان عرش نام تو را می خوانند و برای تو تقاضای رحمت می نمایند و فرشتگان تو را به اسم وشکلت می شناسند، پس چه لذتی معادل این لذت است و چه جایگاهی نزدیک این جایگاه والاست.

عفو الله عزوجل در روز قیامت

اگر عفو دنیا این چنین باشد، پس عفو در آخرت چگونه است؟ یک اعرابی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! چه کسی در روز قیامت مخلوقات را محاسبه می کند؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: الله

اعرابی گفت: خودش این کار را می کند یا به کسی وکالت می دهد؟

فرمود: خودش این کار را می کند.

اعرابی خندید و گفت: پروردگارا تو را سپاس!

رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: چرا خندیدی ای اعرابی؟

گفت: یا رسول الله! کریم و بخشنده در وقت قدرت، عفو می کند و در وقت محاسبه، آسان می گیرد.

هدایت

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: اعرابی فهمید، بدانید که هیچ بخشنده و بزرگواری بخشنده تر و بزرگوارتر از الله نیست.

پروردگارا! بخشنده و بزرگوار چون قدرت یابد عفو کند و چون حسابرسی کند آسان گیرد، و تو بر ما توانایی، پس ما را عفو کن و ببخشای، پروردگارا! رسول الله به ما آموخته است که این گونه دعا کنید:

« اللهم انک عَفُوٌّ کَرِيمٌ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِي » (ابن ماجه).

پروردگارا تو بر خود رحمت را مقرر داشته ای و زیر عرش نوشته ای: رحمتم بر خشمم سبقت گرفته است، بارالها در روز قیامت بر ما رحم کن و ما را عفو کن زیرا تو بسیار عفو کننده هستی عفو را دوست داری و تو مهربان ترین مهربانی.

از دیگر نمونه های عفو الله تعالی در روز قیامت حدیثی است که بخاری از ابوهریره نقل کرده است که گفت: شنیدم رسول الله (صلى الله عليه وسلم) می فرماید:

« جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةً جُزْءٍ فَأَمْسَكَ عَنْهُ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ جُزْءاً وَ أَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ جُزْءاً وَاحِداً فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ يَتَرَاخَمُ الْخَلْقُ حَتَّى تَرْفَعُ الْفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا خَشْيَةً أَنْ تُصِيبَهُ » (بخاری).

(الله رحمت را صد قسمت قرار داده است، نود و نه قسمت آن را نزد خود نگاه داشته و یک قسمت را به زمین فرستاده است و به خاطر همان یک قسمت است که مخلوقات نسبت به یکدیگر مهربان هستند، تا آن جا که اسب از ترس اصابت کره اش، سمش را بالا می برد).

هدایت

تصور کن که ما با وجود فقط یک قسمت نسبت به همدیگر مهربان هستیم و مادر به فرزندش و حیوانات به بکدیگر رحم می کنند.

تجسم کن که همه ی رحمت هایی که در دنیا جاری است، فقط یک رحمت از صد رحمت است و الله (عزوجل) بقیه را نزد خود ذخیره کرده است و روز قیامت این یک رحمت را به نود و نه رحمت دیگر پیوند می زند و هر صد قسمت را بر بندگان و آفریدگانش می گستراند، پس در این روز کسی هلاک نمی شود مگر کسی که سرکش و عصیانگر باشد.

میزان مغفرت و بخشایندهی الله -تبارک و تعالی- در روز قیامت بدان حد خواهد رسید که حتی به قلب بشر هم خطور نمی کند، تا آن جا که شیطان جهت دست یافتن به رحمت پروردگار در میان سایرین گردن کشی می کند و امیدوار است، ولی هرگز بدان نمی رسد.

شما را به خدا قسم، آیا کسی که با ما چنین می کند، شایسته ی پرستش هست یا نه؟! آیا سزاوار عشق و علاقه ی ما هست یا نه؟! یکی دیگر از صحنه های عفو و گذشت روز قیامت در حدیثی که از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت شده است، جلوه می کند، آن جا که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سَيُخَلِّصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُنْشِرُ عَلَيْهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ سِجْلًا كُلُّ سِجْلٍ مِثْلُ مَدِّ الْبَصَرِ وَ مَدُّ الْبَصَرِ أَيْ ثَلَاثُونَ كِيلُو مِثْرًا ثُمَّ يَقُولُ أَتَنْكَرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا أَظْلَمَكَ كَتَبْتَنِي الْحَافِظُونَ فَيَقُولُ لَا يَا رَبِّ فَيَقُولُ أَفَلَاكَ عَذْرٌ فَيَقُولُ لَا يَا رَبِّ فَيَقُولُ بَلَى إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً فَإِنَّهُ لَا ظُلْمَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ فَتَخْرُجُ بِطَافَةٍ فِيهَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَيَقُولُ

أَحْضَرَ وَزَنَكَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا هَذِهِ الْبُطَاقَةُ فِي كِفَّةٍ فَطَاشَتْ السِّجَالَاتِ وَ ثَقُلَتْ الْبُطَاقَةُ فَلَا يَتَّقِلُ مَعَ اسْمِ
اللَّهِ شَيْءٌ « (ترمذی).

(خداوند در روز قیامت از میان همه ی مخلوقات، مردی را از امتم برمی
گزیند و نود و نه دفتر در برابرش می گذارد که هر کدام تا جایی که چشم کار می
کند بزرگ است - تا جایی که چشم کار می کند یعنی سی کیلومتر - سپس می
فرماید: آیا چیزی از این ها را انکار می کنی؟ گوید: نه ای پروردگار! می فرماید:
آیا نویسندگان حافظ من به تو ظلم کرده اند؟ گوید: نه، ای پروردگار! می فرماید: آیا
عذر و بهانه ای داری؟ گوید: نه، ای پروردگار! می فرماید: بله، تو نزد ما یک کار
نیک داری، امروز هیچ ظلمی به تو نمی شود، پس برگه ای در می آوردند که بر
آن نوشته شده است: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله. الله تعالی
می فرماید: ترازویت را بیاور، بنده گوید: پروردگار! این برگه در کنار این دفترها
چیست؟ می فرماید: به تو ظلم نمی شود، گوید: دفترها در یک کفه و آن برگه در
کفه ی دیگر ترازو قرار داده می شود، پس دفترها سبک شد و برگه سنگین شد،
زیرا هیچ چیز به سنگینی نام الله نیست.)

این مرد لا اله الا الله را بر زبان آورده بود، ولی در قلبش اخلاص داشت. آیا
تو می توانی با اخلاص کامل قلبی آن را بگویی؟!

برادر گرامی! به عفو و بزرگواری الله تعالی در آخرت در آن حدیث که در
توصیف روز قیامت از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت شده است، بنگر:

« إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَفَّهُ وَ يَسْتَرْهُ فَيَقُولُ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا فَيَقُولُ نَعَمْ أَيْ رَبِّ حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ قَالَ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ فَيُعْطِي كِتَابَ حَسَنَاتِهِ » (بخاری).

(پروردگار بنده ی مومنش را به خود نزدیک می کند و سایه اش را بر او می گستراند و او را می پوشاند. پس می فرماید: آیا فلان گناه و فلان گناه را به خاطر داری؟ گوید: بله، ای پروردگار! تا آن جا که از همه ی گناهانش اعتراف می گیرد و او گمان می برد که دیگر هلاک شده است، الله تعالی می فرماید: در دنیا آن را بر تو پوشاندم و امروز آن را بر تو می آمرزم. پس کتاب نیکی هایش به او داده می شود.)

به رحمت پروردگار (عزوجل) نسبت به شخص مومن بنگر، خداوند در روز قیامت او را رسوا نمی کند و همان گونه که در دنیا بر گناهانش پوشش گذاشته بود، آن ها را می پوشاند.

حدیث دیگری را نیز به خاطر بسپار که در رابطه با عفو و گذشت الله تعالی نسبت به مخلوقات در روز قیامت آمده است. از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت شده است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

« كَانَ رَجُلٌ يُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ لِبَنِيهِ إِذَا أَنَا مِتَ فَأَخْرِفُونِي ثُمَّ اطْحَنُونِي ثُمَّ دُرُونِي فِي الرِّيحِ فَوَ اللَّهُ لئنْ قَدَرَ عَلَى رَبِّي لَيُعَذِّبَنِي عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدٌ مَا صَنَعْتُ قَالَ يَا رَبِّ خَشِيتُكَ فَعَفَّرَ لَهُ » (بخاری).

(مردی که گناهان بسیاری انجام داده بود در بستر مرگ به فرزندانش گفت: وقتی مردم مرا بسوزانید، سپس بکوبید، سپس در باد و طوفان مرا در هوا پخش

کنید، به خدا قسم اگر خداوند به من دست یابد به گونه ای مرا عذاب می کند که تا به حال کسی را عذاب نکرده است. وقتی که مرد همان کار را با او کردند. الله تعالی به زمین دستور داد و فرمود: همه ی ذرات او را که در توست جمع کن، زمین چنان کرد، پس او ایستاد. فرمود: چرا این کار را کردی؟ گفت: پروردگارا! از تو ترسیدم، پس الله تعالی او را بخشود.

آنان نمی دانستند که او بسیار گناهکار است ولی الله تعالی او را مورد عفو خود قرار داد.

بزرگترین عفو و گذشت

بزرگترین عفو الله تعالی، عفو و گذشت از امت محمد است. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در حدیث صحیحی می فرماید:

«عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَمُ فَجَعَلَ النَّبِيُّ وَالنَّبِيَّانِ يَمُرُّونَ مَعَهُمُ الرَّهْطُ وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ حَتَّى رَفَعَ لِي سَوَادٍ عَظِيمٍ قُلْتُ مَا هَذَا أَمْتِي هَذِهِ قِيلَ بَلْ هَذَا مُوسَى وَ قَوْمُهُ قِيلَ أَنْظِرْ إِلَيَّ الْأَفُقَ فَإِذَا سَوَادٌ يَمَلَأُ الْأَفُقَ ثُمَّ قِيلَ لِي أَنْظِرْ هَا هُنَا وَ هَا هُنَا فِي آفَاقِ السَّمَاءِ فَإِذَا سَوَادٌ قَدْ مَلَأَ الْأَفُقَ قِيلَ هَذِهِ أَمَتُكَ وَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ هَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (بخاری).

(امت ها بر من عرضه شدند، یکی دو پیامبر ده نفری به همراه داشتند و یک پیامبر هیچ همراهی نداشت، تا این که سیاهی بزرگ - یعنی تعداد زیادی از مردم که به خاطر موهای زیادشان در سرها بسان توده ای سیاه بودند - به من نشان داده شد، گفتم: این دیگر چیست؟ این امت من است؟ گفتند: بلکه موسی و قومش هستند، گفتند: به دور دست بنگر، سیاهی بزرگی دور دست را فرا گرفته بود، سپس به من

هدایت

گفته شد: این جا را نگاه کن، به این و این جا و این جا در کرانه ی آسمان ها بنگر، سیاهی بزرگی بود که همه ی کرانه را در بر گرفته بود. گفتند: این امت

توست و از میان آنان هفتاد هزار نفر بدون محاسبه وارد بهشت می شوند ...)

ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) گوید: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

« أَعْطِيتَ سَبْعِينَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَجُوهُهُمْ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَاسْتَزِدْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ فَرَأَدَنِي مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ سَبْعِينَ أَلْفًا » (احمد).

(هفتاده هزار نفر به من داده شدند که بدون محاسبه به بهشت می روند. چهره هایشان بسان شب چهارده درخشان است و قلب هایشان بسان قلب یک نفر، از پروردگار عزوجل بیشتر خواستم، پس با هر نفر هفتاد هزار نفر بر من افزود.)

در این حدیث ملاحظه می کنیم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تعداد بیشتری از پروردگارش می طلبد، الله تعالی نیز با هر نفر، هفتاد هزار نفر دیگر به او می بخشد که روی هم رفته چهار میلیون و نهصد هزار نفر می شوند که بدون حساب و کتاب وارد بهشت می شوند، اما آیا ما هم جزو آنان هستیم یا نه؟ از خداوند مسألت داریم که از زمره ی آنان باشیم.

عفو کسانی که از امت محمد (صلی الله علیه وسلم) به آتش افکنده می شوند

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد کسانی که از امت خود که هیچ عفو و گذشتی شامل حالشان نشده است و به آتش افکنده شده اند، می فرماید:

« إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أُمَّتِي فَيَقُولُ انْطَلِقْ فَأَخْرَجَ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ شَعِيرَةٍ مِنْ أَيْمَانٍ فَأَنْطَلِقَ فَأَفْعَلُ ثُمَّ أَعُودُ فَاحْمَدُهُ بَتَلَكِ الْمَحَامِدِ ثُمَّ أَخَّرَ لَهُ سَاجِدًا فَيَقَالُ يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَ

قُلْ يَسْمَعْ لَكَ وَ سَلْ تُعْطَ وَ اشفَعْ تُشَفِّعْ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أُمْتِي أُمْتِي فَيَقُولُ أَنْطَلِقْ فَأَخْرَجَ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ أَوْ خَرَدَلَةٍ مِنْ أَيْمَانٍ فَأَخْرَجَهُ فَأَنْطَلَقَ فَأَفْعَلَ ثُمَّ أَعُودَ فَاحْمَدَهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ ثُمَّ أَخْرَجَ لَهُ سَاجِدًا فَيَقُولُ يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَ قُلْ يَسْمَعْ لَكَ وَ سَلْ تُعْطَ وَ اشفَعْ تُشَفِّعْ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أُمْتِي أُمْتِي فَيَقُولُ أَنْطَلِقْ فَأَخْرَجَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ اذْنِي اذْنِي اذْنِي مِثْقَالُ حَبَّةٍ خَرَدَلٍ مِنْ إِيْمَامٍ فَأَخْرَجَهُ مِنَ النَّارِ فَأَنْطَلَقَ فَأَفْعَلَ ثُمَّ أَعُودَ الرَّابِعَةَ فَاحْمَدَهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ ثُمَّ أَخْرَجَ لَهُ سَاجِدًا فَيَقَالُ يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَ قُلْ يَسْمَعْ وَ سَلْ تُعْطِهِ وَ اشفَعْ تُشَفِّعْ فَأَقُولُ يَا رَبِّ ائْذَنْ لِي فَيَمْنُ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَيَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ كِبْرِيَانِي وَ عَظَمَتِي لِأَخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ «(بخاری).

(روز قیامت می گویم: پروردگارا! اتم! اتم! پس می فرماید: برو و هر کسی را که به اندازه ی یک دانه جو در قلبش ایمان هست از آتش بیروت بیاور. پس من می روم و چنان می کنم سپس باز می گردم و با آن ستایش ها او را می ستایم. سپس به درگاهش سر سجده می گذارم، پس گفته می شود: ای محمد! سرت را بلند کن، بگو، سخنانت شنیده می شود و بخواه، داده می شوی و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته می شود. پس می گویم: پروردگارا! اتم! اتم! می فرماید: برو و هر کس را که یک ذره ایمان در قلبش هست از آتش بیرون بیاور. پس می روم و چنان می کنم سپس باز می گردم و با آن ستایش ها او را می ستایم و به درگاهش سجده می کنم، پس می فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن، بگو، سخنانت شنیده می شود، بخواه، داده می شوی و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته می شود، من می گویم: پروردگارا! اتم! اتم! پس می فرماید: برو و هر کس را که کمتر از یک ذره ایمان در قلبش بود، بیرون بیاور، پس می روم و چنان می کنم، سپس برای چهارمین بار باز می گردم و با آن ستایش ها او را می ستایم سپس به درگاهش

هدایت

سجده می کنم، پس گفته می شود: ای محمد! سرت را بلند کن، بگو، سخنان شنیده می شود، بخواه، داده می شوی و شفاعت کن که شفاعت پذیرفته می شود. گویم:

پروردگار! اجازه ی کسانی را که لا اله الا الله گفته اند به من بده، پس می فرماید: به عزت، جلال، کبریا و عظمت قسم که هر کس لا اله الا الله گفته است را از آتش بیرون می آورم.

در حدیث دیگری که انس رضی الله عنه از رسول الله صل الله علیه وسلم روایت می کند نیز آمده است که فرمود:

« لَيُصِيبَنَّ أَقْوَامًا سَفَعٌ مِنَ النَّارِ بِذُنُوبٍ أَصَابُوا هَا عُقُوبَتُ ثُمَّ يَدْخُلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ يُقَالُ لَهُمُ الْجَهَنَّمِيُّونَ » «بخاری»

(دره ای از آتش به خاطر مجازات گناهان گروهی از مردم بدیشان می رسد، سپس الله به خاطر رحمتش آنان را به بهشت می برد، به آنان جهنمیان گویند).

انس رضی الله عنه گوید: شنیدم که رسول الله صل الله علیه وسلم می فرماید: «...وَفَرَعَ اللَّهُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ وَأَدْخَلَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أُمَّتِي النَّارَ مَعَ أَهْلِ النَّارِ، فَيَقُولُ النَّارُ: مَا أَغْنَى عَنْكُمْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ اللَّهَ جَل جلاله لَا تُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئًا، فَيَقُولُ الْجَبَّارُ جَل جلاله : فَبِعِزَّتِي لَا أُعْتِقَنَّهُمْ مِنَ النَّارِ، فَيُرْسِلُ إِلَيْهِمْ فَيُخْرِجُونَ وَقَدْ امْتَحَشُوا فَيَدْخُلُونَ فِي نَهْرِ الْحَيَاتِ فَيَنْبُتُونَ فِيهِ كَمَا تَنْبُتُ الْحَبَّةُ فِي غُثَاءِ اسِيلٍ وَيَكْتَبُ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ هَؤُلَاءِ عِتْقَاءُ اللَّهِ جَل جلاله، فَيُذْهَبُ بِهِمْ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ: هَؤُلَاءِ الْجَهَنَّمِيُّونَ، فَيَقُولُ الْجَبَّارُ: بَلْ هَؤُلَاءِ عِتْقَاءُ الْجَبَّارِ جَل جلاله» (أحمد).

هدایت

(الله تعالی از حساب رسی مردم فارغ آمد و بقیه ی امتم را با جهنمیان به آتش افکند، جهنمیان گویند: عبادت الله جل جلاله و شرک نورزیدن به او چه سودی برایتان داشت. خداوند جبار می فرماید: به عزتم قسم که آنان را از آتش خلاص میکنم، پس به دنبالشان می فرستند، در حالی که سوخته اند از آن بیرون می آیند، پس وارد رود حیات می شوند و در آن می رویند، همان گونه که دانه در کف سیل می روید و روی پیشانییشان می نویسد: اینان آزاد شدگان خداوند جل جلاله هستند. آنان را می برد و وارد بهشت میکند، بهشتیان به آنان گویند: این ها جهنمیان هستند، خداوند جبار می فرماید: بلکه آنان آزادشدگان خداوند جبار هستند.)

رسول الله صَلَّ الله علیه وسلم فرمود:

« إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَ سَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلَّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا » (بخاری)

(الله _ تبارک و تعالی _ به بهشتیان می فرماید: ای بهشتیان! آنان گویند: لبیک و سعدیک. می فرماید: آیا اکنون راضی و خشنود شدید؟ گویند: چرا راضی نباشیم در حالی که چیزی را به ما بخشیده ای که به دیگر مخلوقات نداده ای. می فرماید: من بهتر از آن را به شما عطا میکنم. گفتند پروردگارا! چه چیزی بهتر از این است؟ می فرماید: رضایت و خشنودیم را شامل حالتان می سازم و دیگر هرگز بر شما خشم نمی کنم.)

خودت را در چنین وضعیتی تصور کن. در روزی که ابوهریره رضی الله عنه چنین توصیفش می کند: سعید بن مسیب گوید: با ابوهریره ملاقات کردم،

هدایت

ابوهریره به من گفت: از الله میخواهم که در بازار بهشت با هم باشیم. گفتیم: آیا در بهشت بازار هم هست؟ گفت: بله، رسول الله به من فرمود:

«أَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا دَخَلُوا هَا نَزَلُوا فِيهَا بِفَضْلِ أَعْمَالِهِمْ ثُمَّ يُؤَدَّنُ فِي مِقْدَارِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا فَيُزَوَّرُونَ رَبَّهُمْ وَيُبْرِزُ لَهُمْ عَرْشُهُ وَيَتَّبِدَى لَهُمْ فِي رَوْضَةٍ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَنُوضَعُ لَهُمْ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ وَ مَنَابِرُ مِنْ لُؤْلُؤٍ وَ مَنَابِرُ مِنْ يَاقُوتٍ وَ مَنَابِرُ مِنْ زَبَرَجَدٍ وَ مَنَابِرُ مِنْ ذَهَبٍ وَ مَنَابِرُ مِنْ فِضَّةٍ وَ يَجْلِسُ أَدْنَاهُمْ وَ مَا فِيهِمْ مِنْ دَنِيٍّ عَلَى كُثْبَانِ الْمِسْكِ وَ الْكَافُورِ وَ مَا يَرَوْنَ أَصْحَابَ الْكَرَاسِيِّ بِأَفْضَلٍ مِنْهُمْ مَجْلِسًا» . قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هَلْ نَرَى رَبَّنَا؟ قَالَ: « نَعَمْ قَالَ هَلْ تَتَمَارَوْنَ فِي رُؤْيَا الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ؟ » قُلْنَا: لَا. قَالَ: «كَذَلِكَ لَا تُمَارَوْنَ فِي رُؤْيَا رَبِّكُمْ وَلَا يَبْقَى فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ رَجُلٌ إِلَّا حَاضَرَهُ اللَّهُ مُحَاضَرَةً حَتَّى يَقُولَ لِلرَّجُلِ مِنْهُمْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَتَذْكُرُ يَوْمَ قُلْتُ كَذَا وَ كَذَا فَيَذْكُرُ بَعْضُ غَدَرَاتِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَفَلَمْ تَغْفِرْ لِي فَيَقُولُ بَلَى فَسَعَةً مَغْفِرَتِي بَلَغَتْ بِكَ مَنَزِلَتَكَ هَذِهِ فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ غَشِيَتْهُمْ سَحَابَةٌ مِنْ فَوْقِهِمْ فَأَمْطَرَتْ عَلَيْهِمْ طَبِيبًا لَمْ يَجِدُوا مِثْلَ رِيحِهِ شَيْئًا قَطُّ وَ يَقُولُ رَبَّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُومُوا إِلَيَّ مَا أَعَدْتُ لَكُمْ مِنَ الْكَرَامَةِ فَخُذُوا مَا اسْتَهَيْتُمْ فَنَاتِي سَوْفًا قَدْ حَقَّتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ فِيهِ مَا لَمْ تَنْظُرِ الْعُيُونُ إِلَى مِثْلِهِ وَ لَمْ تَسْمَعْ الْأَذَانُ وَ لَمْ يَخْطُرْ عَلَى الْقُلُوبِ فَيُحْمَلُ لَنَا مَا اسْتَهَيْنَا لَيْسَ يُبَاغُ فِيهَا وَلَا يُشْتَرَى وَ فِي ذَلِكَ السُّوقِ يَلْقَى أَهْلَ الْجَنَّةِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا قَالَ فَيَقْبِلُ الرَّجُلُ ذُو الْمَنْزِلَةِ الْمُرْتَفِعَةِ فَيَلْقَى مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ مَا فِيهِمْ دَنِيٌّ فَيَرُوعُهُ مَا يَرَى عَلَيْهِ مِنَ اللِّبَاسِ فَمَا يَنْقُضِي آخِرَ حَدِيثِهِ حَتَّى يَتَخَيَّلَ إِلَيْهِ مَا هُوَ أَحْسَنُ مِنْهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَحْزَنَ فِيهَا ثُمَّ نَنْصَرِفَ إِلَى مَنَازِلِنَا فَيَتَلَقَّانَا أَرْوَاجُنَا فَيَقْلُنَ مَرْحَبًا وَ أَهْلًا لَقَدْ جِئْتَ وَإِنَّ بِكَ مِنَ الْجَمَالِ أَفْضَلَ مِمَّا فَارَقْتَنَا عَلَيْهِ فَيَقُولُ إِنَّا جَالِسْنَا الْيَوْمَ رَبَّنَا الْجَبَّارَ وَ يَحِقُّنَا أَنْ نَنْقَلِبَ بِمِثْلِ مَا انْقَلَبْنَا» (ترمذی).

(بهشتیان به فضل کارهایشان وارد بهشت می شوند، سپس به اندازه ی روز جمعه ی دنیا به آنان اجازه داده می شود که در این مدت پروردگارشان را زیارت کنند، الله عرش خود را به آنان نشان می دهند و در یکی از باغ های بهشت بر آنان ظاهر می شود و صندلی هایی از نور، لؤلؤ، یاقوت، زبرجد، طلا و نقره برایشان چیده می شود، پایین ترین ها -- در میان آنان پست و پایین نیست -- بر تپه ای از مشک و کافور می نشینند و جایگاه صندلی نشینان را بهتر از خود نمی بینند.) ابوهریره گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا پروردگاران را می بینیم؟ فرمود: (بله، آیا دیدن خورشید و ماه شب چهارده شک می کنید؟) گفتیم: نه. فرمود: (هم چنین در دیدن پروردگارتان شک نمی کنید و کسی در آن مجلس نمی ماند که خدا با او سخن نگوید، تا آن جا که به یکی از آنان می فرماید: ای فلانی پسر فلانی! آیا روزی را که چنین و چنان گفתי به خاطر می آوری، برخی از خیانت هایش را در دنیا متذکر می شود. او می گوید: پروردگارم! آیا آن را نیامرزیدی؟ می فرماید: بله. آمرزیدم، وسعت آمرزشم تو را به این مقام رسانده است. در این هنگام ابری روی سرشان را می پوشاند و باران عطر و خوش بویی که تا به حال هرگز چنان خوش بویی ندیده اند بر آنان می بارد، پروردگار متعال می فرماید: پیش به سوی بزرگواری و کرامتی که برای شما آماده نموده ام، هر چه می خواهید بگیرید، وارد بازاری می شویم که پر از فرشته است، در این بازار چیزهایی هست که چشم ها ندیده، گوش ها نشنیده و دل ها تصور نکرده است. هر چه می خواهیم برای ما می برند، در آن بازار چیزی خرید و فروش نمی شود، در آن بازار بهشتیان با هم ملاقات می کنند، بهشتی درجه بالا که می آید با بهشتی پایین تر از خود رو به رو می شود-- در میان آنان پست و پایین نیست -- پس لباس هایی که بر تن او می بیند او را شگفت زده می کند، هنوز سخنانشان به پایان نرسیده است که بهتر از آن چه بر تن اوست تصور می کند، چون شایسته نیست که کسی در بهشت غمگین شود، سپس به منزل هایمان می رویم، زنان به استقبال ما می آیند و می گویند: مرحبا! خوش آمدید! حالا که

هدایت

برگشتید زیاتر از زمانی هستید که از پیش ما رفتید، میگویند: ما امروز با پروردگار جبارمان نشستیم، پس باید این چنین باز گردیم.)

در حدیث دیگری آمده است: «الله تعالی می فرماید: ای اهل بهشت! آن بندگانی که پنهانی -- در دنیا -- مرا عبادت کردند، در حالی که مرا نمی دیدند، کجایند؟ -- شادی و خوش حالیت را تصور کن وقتی که دستت را بلند می کنی و می گویی: پروردگارا! من بودم که در دنیا بدون دیدنت تو را عبادت کردم -- امروز روز عطای بی پایان است. ای بهشتیان! از من بطلبید. همگی با هم توافق کردند که پروردگارا! از ما راضی و خشنود باش. پس الله -- تبارک و تعالی -- می فرماید: ای بهشتیان! اگر من از شما راضی و خشنود نبودم شما را در بهشت ساکن نمی نمودم. چیز دیگری از من بخواهید. پس همگی با هم توافق می کنند که چهره ات را به ما نشان بده تا به تو بنگریم. پس پرده کنار می رود و آنان به الله جل جلاله می نگرند. تا آن زمان به هیچ لذتی خوشایندتر از نگاه به پروردگار کریم دست نیافته بودند تا آن جا که به خاطر عشق و علاقه به نگاه پروردگار جل جلاله از بهشت و آن چه در آن است، ابراز بی نیازی نمودند و همگی برای مدت طولانی با پروردگارشان سخن می گویند، در حالی که هیچ مانع و مترجمی میانشان نیست. می فرماید: ای بنده ام! آرزو کن و بخواه. پس هر آرزویی کنی به تو می دهم. هنگامی که آرزو های بنده تمام شد الله تعالی می فرماید: آیا چنین آرزویی نداری؟ آیا فلان چیز و فلان چیز را نمی خواهی؟! و آرزو هایی را که بنده فراموش کرده بود به او یادآوری می کند.»

دلایل عفو و گذشت

برای بهره مند شدن از عفو الله باید دو کار انجام دهی:

اول: توبه

هدایت

توبه سه شرط دارد:

-- پشیمانی از گناه.

-- ترک گناه.

-- عزم بر عدم بازگشت دوباره به گناه.

برادران! پس بشتابید تا با هم توبه کنیم. الآن از گناهانی که انجام داده ایم، پشیمان شویم، هم اکنون دست از گناهان بشوئیم، همین حالا عزم را بر عدم بازگشت به گناه جزم کنیم.

دوم: نسبت به مردم عفو و گذشت داشته باشیم

اگر می‌خواهی خداوند از تو درگذرد اول تو باید به عفو و گذشت مردم عادت نمایی. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (نور/۲۲).

(باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟)

پس امروز از مردم درگذر تا فردا خدا تو را عفو کند. بگو: پروردگارا! من به خاطر رضای تو از کسانی که در دنیا به من ظلم کرده اند، گذشتم تا تو ای پروردگار مرا مورد عفو خود قرار بدهی.

عمر بن خطاب رضی الله عنه شب قدر می‌گفت: «پروردگارا! امشب همه ی مردم را عفو نمودم.» یعنی از همه ی مردم گذشت نموده است.

هدایت

امام احمد بن حنبل -- رحمه الله -- شکنجه شد، مورد ضرب و شتم قرار گرفت، شلاق زده شد، زندانی شد و با وجود این، از همه ی کسانی که او را مورد آزار و اذیت قرار داده بودند، گذشت نمود -- مگر کسی که مرتکب بدعتی شده باشد -- او همواره این آیه را می خواند: «باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خداوند شما را بیمارزد؟»

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: « روز قیامت دو نفر از امتم آمدند و زیر عرش به زانو درآمدند. اولی گفت: پروردگارا! داد مرا از برادرم بستان، او به من ظلم کرده است. الله تعالی به دومی فرمود: حق برادرت را به او باز گردان. او گوید: پروردگارا! حسنات و نیکی هایم تمام شده است. اولی گوید: پروردگارا! پس از بدی های من بردار و به او بده. الله تعالی به اولی گوید: آیا بهتر از آن را می خواهی؟ گوید پروردگارا! آن چیست؟ گوید: سرت را بلند کن. پس سرش را به طرف بهشت بالا می برد و کاخی از مروارید و طلا می بیند که تا به حال چنان کاخی ندیده است، می گوید: پروردگارا! این کاخ از آن کیست؟ از آن کدام پادشاه یا پیامبر است؟ مال کدام شهید است؟! الله تعالی می فرماید: این کاخ از آن کسی است که قیمت آن را داشته باشد. بنده گوید: پروردگارا! چه کسی قیمت این کاخ را دارد؟! الله تعالی می فرماید: تو داری. گوید: پروردگارا! چگونه؟ می فرماید: با گذشت از برادرت. بنده گوید: پروردگارا! عفو کردم، گذشتم. پس پروردگار بسیار عفو کننده ی بزرگوار می فرماید: دست برادرت را بگیر و با هم به بهشت بروید.»

در پایان به درگاه خدا دعا کن تا تو را مورد عفو و گذشت خود قرار دهد، و دعای تو ، دعای شخص درخواست کننده ی کمک و یاری باشد، زیرا الله تعالی می فرماید:

﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبْ لَكُمْ ﴾ (انفال/۹).

هدایت

(زمانی که از پروردگار خود در خواست کمک و یاری می نمودید و او در خواست شما را پذیرفت.)

پس استجابت زمانی حاصل آمد که آنان از الله طلب یاری و مدد نمودند.

رضایت و خشنودی

عبادت ها به دو دسته تقسیم می شوند: عبادت های جسمی و عبادت های قلبی. برخی از عبادت ها به وسیله ی اعضای بدن انجام می گیرد: مانند نماز، زکات، روزه، قیام، حج و

برخی دیگر با قلب صورت می پذیرد، مانند: توکل، یقین، اخلاص، نیت پاک و توبه.

عبادت جسمی با متوقف شدن عضو از انجام آن متوقف می شود ولی عبادت قلبی هرگز متوقف نمی شود، حتی اگر انسان به خواب رود، بنابراین عبادت های قلبی دایمی است و پاداش آن در جریان است و چه بسا عبادت قلبی زودتر از عبادت جسمی به الله برسد.

شاید این امر نظر را به اهمیت این عبادت ها جلب نماید. در این رساله به بررسی عبادت قلبی بزرگی خواهیم پرداخت که بسیاری از مردم آن را نادیده گرفته اند و نعمت های بی شمار الله جل جلاله را از یاد برده اند، این عبادت قلبی بزرگ، رضایت است.

آیا تو از الله تعالی راضی و خشنود هستی

برادرم! آیا تو از اللّ-- تبارک و تعالی -- راضی هستی یا نه؟!

هدایت

-- قابلیت مملو از چیست؟ رضایت یا خشم، ناراحتی و نارضایتی از فرمان و تقدیر الهی؟!

-- بلند پروازی و بالا بردن سطح زندگی امری است مطلوب، ولی خشم بر قضا و قدر الهی ممنوع است، زیرا الله تنها کسی است که با حکمت و قدرتش در این جهان تصرف می کند و اوست که بازخواست می کند و مورد بازخواست قرار نمی گیرد، می آفریند و آفریده نمی شود، بر همه چیز تواناست، ولی هیچ کسی بر او توانا نیست و برای بنده ی مطیع، شکرگزار و راضی به قضایش جز خیر و خوبی را به ارمغان نمی آورد.

ولی متأسفانه امروزه احساساتی چون ناکامی، سختی و نارضایتی رواج یافته است.

کسی که به اطرافش نظری بیفکند، به وضوح شاهد این خواهد بود، چرا که ۹۰٪ از کارمندان -- در هر شغلی -- از شغلی که بدان مشغولند، احساس نارضایتی و ناخرسندی می نمایند.

کسی که به پیرامونش بنگرد، در می یابد نیمی از مردان از زنانشان و سه چهارم زنان از شوهرانشان ناراضی اند، در حالی که هیچ یک از آنان نمی دانند این تقدیر و خواست الهی است.

کسی که نگاهی به پیرامونش بیندازد درمی یابد کسانی که خداوند آنان را به فرزند بیماری -- چه بیماری مزمن و چه هر آفت دیگر -- مبتلا ساخته است، ناراضی بوده و بلکه از تقدیر الهی خشمگین و ناخرسنداند.

هدایت

کسی که به پیرامونش بنگرد درمی یابد کسی که اتومبیلی دارد از آن ناراضی است و در آرزوی اتومبیل دیگری است و هر گاه وارد اتومبیلش می شود غم و اندوه وجودش را در بر میگیرد، زیرا بر آن چه از دست داده افسوس می خورد، از این حال و روزش غمگین است و تمام فکر و ذکرش تغییر آن می باشد.

به همه ی این افراد و به دیگران، به خشمگینان از کمی رزق و روزی، ثروت، خانه، خوراک، پوشاک، همسر، فرزندان، اتومبیل و غیره، این حدیث قدسی تقدیم به همه ی آنان، الله جل جلاله می فرماید:

« ای بنده ی من! تو را برای عبادتم آفریدم، پس به بازی و سرگرمی پرداز، روزیت را برایت در نظر گرفته ام پس خودت را خسته مکن، اگر کم شد اندوهگین مباش و اگر زیاد شد خوشحال مشو، اگر به قسمت و نصیبی که برایت در نظر گرفته ام راضی و خشنود باشی، خودت، بدنت، و عقلت را راحت کرده ای و در پیشگاه من در خور. مدح و ستایشی، و اگر از این قسمتی که برایت در نظر گرفته ام ناراضی باشی، بدن و عقلت را خسته کرده ای و در پیشگاه من مورد سرزنش قرار خواهی گرفت. به عزت و بزرگیم قسم که دنیا را بر تو مسلط و چیره می گردانم که در آن بسان حیوانات وحشی که در صحرایی بی آب و علف به هر سو می روند، بدوی، سپس چیزی جز آن چه برایت نوشته ام به تو نخواهد رسید!»

با وجود این و علی رغم این که روزی تضمین شده است می بینی که مردم از وظایفشان غافل و بدان چه برایشان ضمانت شده است مشغولند. این بدان معنا نیست که انسان به فکر روزی و به دست آوردن آن از راه های مشروع و اسباب نیکو نباشد، بلکه باید به روزی و به دست آوردنش بیندیشد، ولی پس از این کار باید همه چیز را به خدا بسپارد و اندوهگین نباشد.

هدایت

ابن عطا در این باره می گوید: « پس از تدبیر و چاره اندیشی دیگر دغدغه ای نداشته باش، کاری را که دیگری به جای تو انجام داده است، دوباره خودت برای خویش برای خویش انجام مده.»

یعنی به خاطر آن چه الله جل جلاله مسؤولیتش را برایت به عهده گرفته است که همان روزی می باشد، خودت را خسته مکن، زیرا الله جل جلاله برایت انجام داده است و تنها کاری که تو باید بکنی اندیشیدن و تفکر است، پس از آن دیگر غمگین مباش و یقین بدان که روزیت به تو خواهد رسید. الله تعالی می فرماید:

﴿ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ. فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ ﴾
(ذاریات/۲۲-۲۳).

(در آسمان روزی شما است و نیز چیزهایی که بدان وعده و وعید داده می شوید. به خدای آسمان و زمین سوگند که این حق است، درست همان گونه که شما سخن می گوید.)

الله عز وجل تنها به وعده دادن رزق و روزی اکتفا نمی نماید، بلکه با قسم بر آن تأکید می نماید: « به خدای آسمان و زمین سوگند که این حق است، درست همان گونه که شما سخن می گوید.»

گویند: یک اعرابی این آیه را شنید و به یکی از دوستانش رو کرد و گفت: چرا الله تعالی قسم می خورد؟! ما بدون قسم خوردن هم سخنانش را تصدیق می کنیم.

اما آیا ما هم باور می کنیم یا نه؟! آیا سخنان پروردگار را تصدیق می نماییم یا نه؟!
نه؟!!

هدایت

برادرانم اگر این امر را تصدیق می کنید پس ناراحتی و نگرانی چرا؟! چرا
بر خودتان سخت می گیرید و بر قضا و خواسته ی الهی صبر نمی کنید؟ چرا
همیشه در طلب روزی عجله دارید؟!

پس از چاره اندیشی و تدبیر این امر، خودتان را راحت و آسوده کنید، کاری
را که دیگری برای شما و به جای شما انجام می دهد دوباره خودتان برای خویش
انجام ندهید.

برادرم!

در این حدیث خوب بیندیش، از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است
که گفت: رسول الله صل الله علیه وسلم فرمود:

«مَنْ كَانَتْ الْآخِرَةُ هَمَّهُ جَعَلَ اللَّهُ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ شَمْلَهُ وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ وَمَنْ كَانَتْ
الدُّنْيَا هَمَّهُ جَعَلَ اللَّهُ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَفَرَّقَ عَلَيْهِ شَمْلَهُ وَلَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَدَّرَ لَهُ» (ترمذی)

(کسی که آخرت دغدغه اش باشد الله بی نیازی او را در دلش قرار می دهد و
امورش را مرتب می کند و دنیا به اجبار به طرفش می آید، و کسی که دنیا دغدغه
اش باشد الله فقرش را جلوی رویش قرار می دهد و امورش را پراکنده می سازد و
دنیا به اندازه ای که برایش مقدر شده است به سویش می آید.)

ماهنگی این دسته از مردم را که دنیا بر آنان چیره و مسلط شده است، می
شناسیم. می بینی که دل به دنیا بسته است و مشغول شمارش حساب های بانکی اش
در این جا و آن جا بوده و به فکر برنامه ریزی آینده است و از عبادت پروردگار
عزو جل که به خاطرش آفریده شده است، غافل می باشد، تو گویی که بدون تفکر یا
محاسبه ی نفس برای آب کشی به دور چاه آب می چرخد.

هدایت

اگر تا به حال از آن چه الله عزو جل برایت مقدر نموده است راضی و خشنود نیستی، پس در این حدیث بزرگ و پند آموز برای هر صاحب قلبی ببیندیش. سلمه بن عبید الله بن محسن خطمی از پدرش که صحابی بود نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و وسلم فرمود:

« مِنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ آمِنًا فِي سَرَبِهِ مُعَافٍ فِي جَسَدِهِ عِنْدَهُ قُوتٌ يَوْمَهُ فَكَانَ مَا حَيْرَةً لَهُ الدُّنْيَا » (ترمذی)

(کسی که در جایگاهش شب را با امنیت به صبح برساند، بدنش سالم باشد، غذای همان روزش را داشته باشد، توگویی که دنیا را به دست آورده است)

این بدان خاطر است که تقدیر الله تعالی برای تو کافی است، ولی توبه حد کفایت راضی نیستی، بلکه بیشتر از آن را می خواهی، تو به دنبال چیزی هستی که تو را به بزرگی و عظمت برساند، از قسمت الله تعالی ناراضی و ناخشنودی و همواره به اموال و اندخته های مردم چشم می دوزی، همسری داری ولی می خواهی مثل همسر فلانی داشته باشی، ماشین داری ولی ماشینی مثل ماشین فلانی می خواهی، خانه داری ولی خانه ای مثل خانه ی فلانی می خواهی و به همین ترتیب. آیا نمی دانی که این کار اعتراض به حکم الله عزوجل می باشد؟!

ای بی چاره! آیا می دانی که این کار نارضایتی از الله است؟!

اگر هر یک از ما به اوضاع و احوال زندگیش ببیندیشد، آیا زندگیش برایش کفایت می کند یا نه؟! چه خواهد یافت، چه جوابی خواهد داشت؟! بدون منتظر شدن جواب از کسی می گوییم: ما پروردگارمان تصدیق می نماییم. الله به ما نشان داده است که هر یک از ما به اندازه ی کافی دارد، در این حقیقت هیچ شک و تردیدی نیست، پس واقعا تک تک ما به اندازه ی کافی داریم، البته نارضایتی و بی قناعتی.

هدایت

برای درک بهتر این مساله در این فرمایش الله تعالی بیندیش:

﴿قُلْ أَإِنكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ ❁

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿فصلت﴾ (۹-۱۰/)

(بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید است ایمان ندارید و برای او همگون ها و انبار هایی قرار می دهید؟ او آفریدگار جهانیان هم می باشد. او در زمین بر فراز آن کوه های استواری قرا داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید و مواد غذایی زمین را به اندازه ی لازم مقدر کرد. این ها چهارروز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند.)

الله عز و جل پیش از آفرینش مردم، روزیشان را تا روز قیامت مقدر نموده است، پس بابرکت است خداوند مهربان و دانا.

پروردگار متعال می داند که یک دانه باران به دور دست ها می رود و فلان شخص آن را می نوشد یا به وسیله ی آن یک دانه گندم می روید و پس از این که تبدیل به نان می شود، فلان شخص آن را می خورد، پس کوچک ترین ذره در آسمان و زمین از نظر او ناپدید نمی گردد، پاک و منزّه است خداوند دانای با حکمت.

برادرم!

تو چیزی را می طلبی که باعث طغیان و سرکشی ات می شود!

ماشین جدید می خواهی ولی نمیدانی که ممکن است که همان ماشین باعث هلاکت تو در دنیا و آخرت.

هدایت

می خواهی خانه ای جدید بخری در حالی که ممکن است تورا در دام معصیت ها و گناهان بسیاری گرفتار آورد.

می خواهی تلفن همراه بخری در حالی که ممکن است دروازه ای از شیطان باشد که می خواهد از آن برتو وارد شود، پس با دختران حرف بزنی و با آنان قرار ملاقت بگذاری و غیره و غیره.

عطا گوید: شنیدم که ابن عباس -رضی الله عنهما- می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«لَوْ كَانَ لِابْنٍ وَادِيَانٍ مِنْ مَالٍ لَا يَبْتَغِي تَالِثًا وَلَا يَمْلَأُ جُوفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَ يَثُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ»
(بخاری).

(اگر فرزند آدم دو دره مال و ثروت داشته باشد به دنبال سومی هم هست و شکم آدمی زاد را چیزی جز خاک پر نمی کند و خداوند توبه ی توبه کننده را می پذیرد).

ما حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم را بیانگر حد و مرز بندگی است، خوانده ایم، آن جا که فرمود: «کسی که در جایگاهش شب را با امنیت به صبح برساند، بدنش سالم باشد، غذای همان روزش را داشته باشد، گویی که دنیا را به دست آورده است.» پس کسی که این چیز ها را داشته باشد دلیلی ندارد که اندوهگین بوده و از آن چه از دست دردمند باشد، زیرا دنیا برایش جمع شده است، گویی که صاحب تمام دنیا است.

چند بار به خاطر وارد شدن به خانه و بستن در با کمال امنیت و درحالی که از هیچ کس جز الله ترس و واهمه ای نداری، خدا شکر گزار بودی؟

هدایت

شکر خدا ما مثل کسانی که غروب -اروپا-و آمریکا -زندگی می کنند، نیستیم که نه جانیشان در امان است، نه فرزندانشان، نه ناموسشان و نه اموالشان. زنان در اروپا نمی توانند شب ها با امنیت کامل از خانه خارج شوند، زیرا هر لحظه در معرض تجاوز هستند.

نعمت امنیت نعمتی است بس بزرگ که الله آن را به مخلوقاتش ارزانی داشته است. الله می فرماید:

﴿ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴾ (قریش/۴-۳)

(بایستی خداوندگار این خانه را پرستید. خداوندگاری که از گرسنگی ایشان را رها کرده است و خوراکشان داده است و آنان را از خوف و هراس ایمن داشته است.)

آیا تاکنون این نعمت را احساس کرده ای؟ آیا خدا را به خاطر آن سپاس گفته ای؟ ولی چند بار خدا را به خاطر سلامتی بدن حمد و سپاس گفته ای؟!

کدام یک ما غذای روزانه اش، بلکه غذای هفته یا یک ماهش را ندارد؟! کسانی هستند که غذای تمام عمرشان مهیاست، حتی در میان ما افرادی هستند که اموالشان تا زمانی مرگ برایشان کافی است، البته اگر به آن قانع باشند.

ولی چرا فرمود: «غذای روزش» و نگفت: «غذای یک ماه»؟

در این عبارت نکته ای زیبا به چشم می خورد. انسان نمی تواند تضمین کننده ی فردایی باشد که غذایش را در اختیار دارد. اگر هم غذای یک روز را داشته باشد نمی تواند تضمین کند که آن روز زندگی خواهد کرد یا نه، پس همین کافی است. در ازای هر روز روزیش -همان گونه که قبلا گفتیم -از جانب پروردگاری که آن را تضمین می کند، می رسد.

هدایت

آیا از الله تعالی راضی هستی؟!

اگر در تنگای قرار گرفتی و چیزی جز خوراک همان روزت را نداشتی..

به خودت بگو: خدایی که فردا را خواهد آفرید، مرا روزی خواهد داد، چرا که ممکن است الله رزق و روزی یک روز را در یک لحظه و روزی یک ماه را در یک روز و روزی یک سال را در یک ماه و روزی تمام عمر را در یک لحظه بفرستد، پاک و منزّه است خداوند روزی دهنده و قدرتمند و توانا.

برادرم!

اگر صبح بیدار شدی و این سه چیز را داشتی: امنیت، تندرستی و غذای یک روز، انگار که تمام دنیا را در اختیار داری، و این یعنی به حد کفایت.

آیا اکنون از پروردگار راضی هستی؟!

بیایید تا طعم ایمان را بچشیم!

عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِحَمْدِ رَسُولٍ » (مسلم)

(کسی که راضی باشد از این که الله پروردگار او، اسلام دین او و محمد صلی الله علیه وسلم رسول او است، طعم ایمان را چشیده است.) کسی که از قسمت و نصیبی که الله برایش در نظر گرفته است، راضی و خشنود باشد، شیرینی ایمان را خواهد چشید.)

هدایت

برادرم! به کلمه ی «چشیدن» خوب توجه کن، تو گویی که ایمان چیزی شیرینی است که طعمش احساس می شود.

کسی که حقیقتاً احساس رضایت و خشنودی کند، طعم و شیرینی ایمان را می چشد، البته رضایت قلبی نه رضایت زبانی. انسان ممکن است سخنانی را بر زبان آورد که نشان دهنده ی رضایت است، ولی در قلب هیچ اثری از رضایت نباشد. ما همگی می گوئیم: از این که الله پروردگار..

ماست خشنودیم، ولی برخی نمی فهمند که رضایت به الله مستلزم رضایت از آن چه در حق ما انجام می دهد، رضایت از تقدیر، رضایت از روزی و روزقی که برای ما می فرستد، اموال، همسران، فرزندان، ماشین ها، خانه و غیره است.

خشنود بودن از این که الله پروردگار ماست، معانی زیادی را در بر دارد. ما همگی ابراز خشنودی و رضایت می کنیم در حالی که ممکن است قلبمان آکنده از تلخی و خشم از چیز معینی باشد. ممکن است نارضایتی و به تنگ آمدنش به چشم نیاید، ولی قلب مملو از تلخی و خشم از تقدیر الهی باشد.

کسی که می خواهد شیرینی و طعم ایمان را بچشد باید از پروردگار بودن الله راضی باشد و نیز از هر آن چه الله برایش در نظر گرفته است. زیرا او پروردگار و سرورش است که روزی و یاریش را به عهده گرفته است.

بیایید تا از هدفی که به خاطر آن آفریده شده ایم، غافل نشویم و به آن ها چه برای ما آفریده شده سرگرم نشویم. الله تبارک و تعالی در حدیث قدسی می فرماید: «ای بنده ام! تو را به خاطر خودم خلق کردم و دنیا را به خاطر تو آفریدم پس آن چه برای تو خلق شده، تو را از آن چه برای آن آفریده شده ای به خود مشغول نسازد.»

برادرم!

اگر احساس رضایت نمودی و همه ی امورت را به الله عزوجل سپردی، راحتی عجیب همراه امنیت و آرامش را احساس کرد، پس برگزشته غم و اندوه نمی خوری و از آینده ترس و واهمه ای نداری. این بهشت دنیاست. این تیمیه گوید: «رضایت بزرگ ترین دروازه ی الله، استراحت گاه عبادت گران و بهشت دنیاست، کسی که در دنیا وارد آن نشود در آخرت آن را نمی چشد.»

برادرم!

کسی که راضی و خشنود باشد و آسوده است و کسی که در دنیا رضایتمندی نباشد، در آخرت راضی نخواهد شد. از ثوبان رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

« مَنْ قَالَ حِينَ يُمَسِّي رَضِيْتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِحَمْدِ نَبِيٍّ كَانَ حَقًّا أَعْلَى اللَّهِ أَنْ يُرْضِيَهُ

«(ترمذی)

(کسی که هر شب بگوید: خشنودم از این که الله پروردگار من، اسلام دین من و محمد رسول من است، حقش است که الله او را راضی و خشنود بگرداند.)

ابوداود از ابوسلام نقل می کند که او در مسجد حمص از کنار مردی گذشت که مردم می گفتند او خدمت کار رسول الله صلی الله علیه وسلم است، به سوی او رفت و گفت: حدیثی برایم بگو که شخصا از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ای. گفت: شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

« مَنْ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ وَ إِذَا أُمْسِيَ رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِإِلَهِ سَلَامٍ دِينًا وَ بِحَمْدِ رَسُولِهِ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُرْضِيَهُ » (ابو داوود).

«کسی که صبح و شب بگوید: راضی ام از این که الله پروردگار من، اسلام دینم و محمد رسولم است، حقش است که الله تعالی او را راضی بگرداند. »

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از رسول الله روایت کرده است که فرمود:

« مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ الْمُؤَذِّنَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِحَمْدِهِ رَسُولًا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ » (مسلم).

(هرکس هنگام شنیدن اذان بگوید: گواهی می دهم که معبودی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد و راضی ام از این که الله پروردگارم، محمد رسول و اسلام دینم است، گناهانش بخشوده می شود.)

ای کاش که صبحگاهان و شبانگاهان و هنگام اذان این دعای زیبا را از یاد نبریم، توگویی که این ذکر دارویی است برای کسی که رضایت از قضا و قدر در دلش مرده است، یا کسی که احساس می کند رضایتش ناقص است و تلخی خشم و دلالتگی، آن را مکدر می نماید. این ذکر بسان واکسنی است که هر روز صبح و شب هنگام اذان تکرار می شود و آن قدر با زبان تکرار می شود که قلب نیز حقیقتاً به رضایت و خرسندی می رسد، پس طعم ایمان را می چشد و الله عزو جل از او راضی و خشنود می گردد.

هدایت

ای کاش ما همگی این حدیث را بنویسیم و در جایی که بیشتر و قمتان را در آن می گذاریم، نصب کنیم تا هر روز و هر لحظه آن را به خاطر بیاوریم و رضایمان از الله افزایش یابد و در نهایت رضایت الله از ما بیشتر شود.

ای کاش این ذکر را در قلب هایمان حفر کنیم تا آن را تکرار کنیم و در لحظه لحظه ی زندگیمان آن را به خاطر بیاوریم. پنج بار در روز هنگام اذان، سه بار صبح و سه بار شب، در مجموع یازده بار در روز تا به رضایت و خشنودی عادت کنیم، زیرا بزرگ ترین دروازه به سوی الله تعالی است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین دعا می فرمود:

« اللَّهُمَّ بِعِلْمِكَ الْغَيْبِ وَ قُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاءَ خَيْرًا لِي وَ تَوَفَّنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاءَ خَيْرًا لِي وَ اسْأَلِكْ خَشْيَتَكَ فِي الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ كَلِمَةً إِلَّا خَلَاصٌ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ وَ اسْأَلِكْ نَعِيمًا لَا يَنْفَدُ وَ قَرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقُطُ وَ اسْأَلِكِ الرِّضَاءَ بِلِقَاءِ رَبِّكَ وَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَلِذَلِكَ النِّظَرِ وَ وَجْهَكَ وَ الشَّقَاقَ إِلَيَّ لِقَائِكَ وَ اعُوذُ بِكَ مِنْ ضَرَاءٍ مُضِرٍّ وَ فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ اللَّهُمَّ زَيِّنَا بِرِزْنِهِ الْإِيمَانَ وَ اجْعَلْنَا هَدَاهُ مُهْتَدِينَ » (نسایی)

(پروردگار با علم غیب و قدرت آفرینش، مرا زنده بدار اگر دانستی که زندگی برایم بهتر است، مرا بمیران اگر دانستی که مرگ برایم بهتر است و ترس و خشیت در پنهان، پیدا، کلمه ی اخلاص در رضایت و خشم را مسالت دارم و نعمتی بی پایان، نور چشمی تمام نشدنی، رضایت به حکم، زندگی گوارا پس از مرگ، لذت نظر به چهره ات و اشتیاق به دیدارت را خواستارم و از هر مصیبت زیان آور و فتنه ای گمراه کننده به تو پناه می برم، پروردگار! ما را به زینت ایمان بیارای و زمره ی هدایت گران هدایت شده بگردان.)

برادرم!

در این سخن تامل کن: «رضایت به حکم و قضاوتت را از تو مسالت دارم». رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از پروردگارش می خواهد که او را قضا و قدرش راضی و خشنود بگرداند، پس در انتظار چیزی که الله آن را به تاخیر انداخته است نباشد و از آنچه پروردگار نصیبش گردانده اندوهگین نباشد. دروایت دیگری آمده است:

«اللَّهُمَّ بعلمك الغيب و قدرتك علي الخلق أحيني ما علمت الحياه خيراً لي و اللهم و اسألك خشيتك في الغيب و الشهاده و اسألك كلمه الحق في الرضا و العصب و اسألك القصد في الفقر و الغني و اسألك برد العيش بعد الموت و اسألك لذه النظره إلي وجهك و الشوق إلي لقائك في غير ضراء مضره و لا فتنه مضله اللهم زيننا الإيمان و اجعلنا هداة مهتدين» (نسایی)

(پروردگارا! با علم غیب و قدرتت بر آفرینش، مرا زنده بدار اگر دانستی که زندگی برایم بهتر است و مرا بمیران اگر دانستی که مرگ برایم بهتر است، ترس و خشیت در پنهان و پیدا، سخن حق در رضایت و خشم را مسالت دارم و نعمتی بی پایان و نور چشمی تمام نشدنی، رضایت پس از حکم و زندگی گوارا پس از مرگ و لذت نظر به چهره ات و اشتیاق به دیدارت را خواستارم و از هر مصیبت زیان آور و فتنه ی گمراه کننده به تو پناه می برم، پروردگارا! ما را به زینت ایمان بیارای و از زمره ی هدایتگران هدایت شده بگردان.)

برادرم! در این عبارت رسول الله بیندیش: «رضایت پس از حکم و قضاوت را مسالت دارم.»

هدایت

چرا فرمود: «پس از حکم» و نگفت: پیش از حکم؟ بدان جهت که رضایت پیش از حکم، رضایت عزم و اراده نامیده می شود، یعنی: اگر چنین شد، پس هم چنان راضی و خرسند خواهم بود - ان شاء الله - اما رضایت پس از حکم و قضا علمی است.

برادرم!

نگو: ای کاش چنین نمی کردم، نگو: کی چنین می شود؟ الله را در حکم و قضاوتش متهم نساز.

از علی بن رباح آمده است که: شنیدم عباده بن صامت می گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده و گفت: ای رسول خدا! چه کاری بهتر است؟ فرمود: «الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَتَصَدِيقُ بِهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ» (ایمان به خدا و تصدیق او و جهاد در راهش) گفت: آسان تر از آن را می خواهم ای رسول الله. فرمود: «السَّامَحَةُ وَالصَّبْرُ» (گذشت و صبر) گفت: آسان تر از آن را می خواهم ای رسول الله. فرمود: «لَا تَتَّهِمُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي شَيْءٍ قُضِيَ لَكَ بِهِ» (احمد)

(خداوند را در حکم و قضاوتش در رابطه با خود متهم نساز.)

یعنی کسی که از حکم و قضاوت خداوند خشمگین گردد، گویی در این امر، را متهم می سازد و معتقد است که این اتفاق نمی بایست در این وقت رخ می داد که از آن به خدا پناه می بریم.

نشانه های رضایت

- اولین نشانه: -رها کردن انتخاب پیش از حکم و سپردن امور به الله تعالی.

هدایت

به عنوان مثال با نماز استخاره می توان چنین کرد. از جابر بن عبدالله -رضی الله عنهما- آمده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم استخاره در تمام کار را به ما می آموخت همان گونه که سوره ای از قرآن را ب ما یاد می داد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

« إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ فَلْيَرْكَعْ رَكَعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ لِيَقُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَاسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرِكَ وَاسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةُ أَمْرِي أَوْ قَالَ عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ فَأَقْدِرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةُ أَمْرِي أَوْ قَالَ فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ فَاصْبِرْهُ عَنِّي وَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاقْدِرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ أَرْضِنِي قَالَ وَيُسَمِّي حَاجَتَهُ » (بخاری).

(وقتی یکی از شما تصمیم گرفت کاری را انجام دهد دو رکعت غیر فرض (نافله) بخواند سپس بگوید: پروردگارا! من از علمت از تو استخاره (تقاضای خیر) می نمایم و از قدرتت از تو نیرو می خواهم و فضل و بخشش بزرگت را خواستارم، زیرا توانایی و من ناتوانم، تو آگاهی و من نا آگاهم و تو داننده ی غیب ها هستی، خداوندا! اگر می دانی که این کار کارش را نام می برد -به نفع دین، زندگی و سرانجام کارم است، آنرا برایم مقدر ساز و آن را آسان بگردان سپس به آن برکت بده و اگر می دانی که این امر به ضرر دین، زندگی و سرانجام کارم است، آن را از من دور کن و مرا از آن منصرف بگردان، و خیر و نیکی را هر جا که بود برایم مقدور ساز سپس مرا از آن راضی کن.) گفت: (و کارش را نام ببرد.)

هدایت

- دومین نشانه: از دست دادن احساس تلخی پس از حکم و قضا که با حمد و سپاس الله از حکمش صورت می گیرد.

- سومین نشانه: استمرار محبت الله جل و جلاله در قلب به هنگام گرفتار شدن به بلا و مصیبت.

برخی از مردم را می بینی که هنگام مصیبت بی صبر، ضعیف و در عبادت الله تعالی تنبّل هستند و دلیل این امر آن است که محبت الله در قلبشان کاهش یافته است. شاید بگوید: من خیلی عبادت می کردم و با وجود این مبتلا شدم و شاید در صورت گرفتار آمدن به مصیبت و گرفتاری کاملاً دست از عبادت بردارد که این کار - پناه بر خدا - خشم و عدم رضایت از پروردگار متعال و عبادت وی از عدم آگاهی و اطلاع سرچشمه می گیرد. آیا این حدیث را نشنیده یا خوانده ای که مصعب بن سعد از پدرش نقل می کند که گفت: گفتم:

« يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَشَدُّ بَلَاءً؟ قَالَ: الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا أَمْثَلُ فَيَصْلَى الرَّجُلُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ، فَإِنْ كَانَ دِينُهُ صُلْبًا اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ. وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ ابْتَلَى عَلَى حَسَبِ دِينِهِ، فَمَا يَبْرَحُ الْبَقَاءُ بِالْعَبْدِ حَتَّى يَتْرَكَ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ مَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ » (ترمذی)

(ای رسول الله! کدام دسته از مردم بیشتر مبتلا می شوند؟ فرمود: پیامبران از همه بیشتر در آزمایش و ابتلا می افتند، سپس برترین و برترین ها، هر فرد به اندازه دینش مورد آزمایش قرار می گیرد؛ اگر دینش محکم بود آزمایشش سخت تر می شود و اگر در دینش نرمی بود به اندازه دینش آزمایش می شود، بلا و مصیبت بنده را رها نمی کند تا این که او را به گونه ای رها کند که بدون هیچ گناهی روی زمین راه برود).

نمونه هایی از سرگذشت راضیان از قضای الهی

اول: رسول الله صلی الله

الله تعالی می فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب/۲۱).

(رسول الله الگوی نیکویی برای شماست، برای کسانی که امید به خدا داشته، جویای قیامت بوده و خدای را بسیار یاد کنند.)

رسول الله صلی الله منتهای رضایت و خشنودی از الله بود. او همواره این دعا را که قبلاً بیان کردیم تکرار می نمود:

"پروردگارا: با علم غیب و قدرتت بر آفرینش، مرا زنده بدار اگر دانستی که زندگی برایم بهتر است و مرا بمیران اگر دانستی که مرگ برایم بهتر است. ترس و خشیت در پنهان و پیدا، سخن حق در رضایت و خشم را مسالت دارم و نعمتی بی پایان و نور چشمی تمام نشدنی، رضایت پس از حکم و زندگی گوارا پس از مرگ و لذت نظر به چهره ات و اشتیاق به دیدارت را خواستارم و از هر مصیبت زیان آور و فتنه گمراه کننده به تو پناه می برم. پروردگارا! ما را به زینت ایمان بیارای و از زمره هدایت گران هدایت شده بگردان" (نسایی).

هم چنین هنگام مرگ فرزندش ابراهیم که آخرین امیدش به داشتن پسر بود. زیرا در آن زمان ۶۲ ساله بود و او را بسیار دوست داشت، تا آنجا که او را به آغوش می گرفت و به خانه ی اصحاب می برد، ولی پس از شش ماه ابراهیم درگذشت.

اما موضع گیری رسول الله صلی الله چیست؟

از انس بن مالک رحمه الله آمده است که گفت: وقتی که ابراهیم جان می داد بر رسول الله صلی الله وارد شدیم، اشک از چشمان رسول الله صلی الله جاری شد. در این هنگام عبدالرحمن بن عوف گفت: حتی تو ای رسول خدا؟ فرمود:

« يَا ابْنَ عَوْفٍ أَنَّهَا رَحِمَهُ ثُمَّ أَتْبَعَهَا بَاخِرِي فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ إِنَّ الْعَيْنُ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ وَلَا تَقُولُ إِلَّا مَا يُرْضِي رَبَّنَا وَ إِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ » (بخاری).

(ای ابن عوف! این رحمت است. اشکش هم چنان سرازیر می شد، سپس فرمود:

چشم اشک می ریزد و قلب اندوهگین می شود و سخنی جز آن چه پروردگارمان را خشنود سازد بر زبان نمی آوریم. ما در فراق و دوری تو غمگین هستیم ای ابراهیم.)

رسول الله صلی الله دو منزلت رحمت و رضایت را با یکدیگر جمع می کند، پس اشک از چشمانش سرازیر می گردد و قلب راضی و خشنود است.

از انس بن مالک رحمه الله آمده است که گفت: ده سال در خدمت رسول الله صلی الله بودم. اگر در کاری کوتاهی می نمودم یا انجام نمی دادم مرا سرزنش نمی کرد و اگر کسی از اهل خانه مرا ملامت می نمود، می فرمود: رهائش کنید، اگر تقدیر این بود - یا می فرمود - اگر حکم الهی بود انجام می شد."

دوم: فضیل بن عیاض - رحمه الله -

او یکی از ائمه تابعین بود که از فرط عبادت به عابد حرمین شهرت داشت. همواره خاموش بود و برخی اوقات لبخند می زد و همواره چنین بود. به او گفتند: چقدر عجیب است! روز وفات فرزندانت می خندی در حالی که پیش از آن نمی خندیدی؟! او در جواب گفت: در هر حال از رضایت الله تعالی خوش حال می شوم، خندیدم تا قلبم را راضی و خرسند گردانم.

یعنی؛ او لبخند می زند تا علی رغم میلش، قلبش را به رضایت و خرسندی وا دارد.

یک مقایسه

علما میان موضع گیری رسول الله صلی الله و فضیل عیاض مقایسه می کنند و می گویند: رسول الله صلی الله مقام رحمت (گریه کنان) و مقام رضایت را در کنار هم آورده است.

اما فضیل عیاض - رحمه الله - نتوانست این کار را بکند، پس خود را وادار به خندیدن کرد و به خاطر حفظ مقام رضایت از رحمت فرار کرد. تا در مقابل رحمت، رضایت را از دست ندهد، زیرا جمع میان این دو بسیار سخت است.

سوم: عمر بن خطاب رحمه الله

عمر بن خطاب رحمه الله می گوید: هر گاه به مصیبتی گرفتار شدم خدا را به خاطر چهار چیز سپاس گفتم:

۱- به خاطر این که مصیبت در دینم نبود.

هدایت

۲- مصیبتی بزرگ تر از این نبود.

۳- خداوند در مقابل آن بهشت را به عنوان پاداش به من می بخشد.

۴- من به یاد مصیبت از دست دادن رسول الله صلی الله افتادم.

برادرم!

به این موضع گیری عمر بن خطاب رحمه الله بنگر، به خاطر مصیبت و بلا خدا را شکر و سپاس می گوید.

این بیانگر منزلت والایی از رضایت است، صبر و بردباری طبیعی است. ولی ما می بینیم که او شکر گزار هم است، زیرا مصیبت در دینش نبوده است، چرا که مصیبت دنیا هر اندازه که سخت و دشوار باشد در مقابل مصیبت در دین ناچیز و کم اهمیت است و او گرفتار مصیبتی بزرگ تر از این نشده است، چون در مقایسه با بلایا و مصیبت های دیگر کوچک و ناچیز است و الله جل و جلاله بهشت را پاداش صبر بر این مصیبت به او ارزانی خواهد داشت و او به یاد از دست دادن رسول الله صلی الله می افتد، آیا مصیبتی بدتر از این هم هست!

هم چنین عمر رحمه الله گوید: به خدا قسم تا زمانی که مسلمان هستم برایم مهم نیست که حال و روزم در دنیا خوب باشد یا بد، در تنگدستی باشم یا رفاه، غمگین باشم یا شادمان.

هدایت

چهارم: عمران بن حصین رحمه الله

عمران بن حصین در همه ی غزوات همراه رسول الله صلی الله بود. او یکی از دلاورترین اصحاب بود، ولی پس از وفات رسول الله صلی الله نیمی از بدنش فلج شد و سی سال را در بستر گذراند.

آیا می توانی تصور کنی! سی سال به پشت خوابیده و بی حرکت! تا آن جا که جهت قضای حاجت سوراخی در تختش ایجاد کردند، زیرا او نمی توانست حرکت کند.

تعدادی از اصحاب به دیدارش رفتند. وقتی او را در این وضعیت دیدند گریستند. او نگاهی به آنان انداخت و گفت: شما گریه می کنید ولی من از پروردگارم راضی و خشنودم. هر چه را خدا دوست بدارد، دوست دارم و از آن چه موجب رضایت الله است راضی و خرسندم و از آن چه خداوند برایم برگزیده خوشحال و شادمانم. به خدا قسم وقتی در این حالت هستم تسبیح فرشتگان و دیدارشان را احساس می کنم، چون می دانم آن چه بر سرم آمده است مجازاتی از جانب الله نیست، بلکه امتحان رضایت است و من شما را گواه می گیرم که از پروردگارم راضی و خشنودم.

پنجم: عروه بن زبیر رحمته الله

پدر عروه، زبیر بن عوام -رضی الله عنهما - است که یکی از ده نفر

بشارت داده شده به بهشت می باشد، ام المؤمنین عایشه دختر ابوبکر -رضی الله عنها - نیز خاله ی عروه است.

عروه همراه پسرش برای دیدار امیرالمؤمنین به دمشق رفت. وقتی به آن جا رسید پسرش به او گفت: پدر جان! می خواهم اسب امیرالمؤمنین را تماشا کنم. پدرش گفت: برو و با آن بازی کن. او می رود و اسب او را با سمش لگدمال می کند و پسر بچه اش می می میرد. در همان روز عروه احساس کرد که پایش مشکلی دارد و پزشکان به او گفتند که چاره ای جز قطع پایش نیست. در همان روزی که پسرش مرد پایش را قطع کردند مردم ندانستند که چگونه به او تسلیت بگویند و او را دلداری دهند، چرا که هر دو بسیار سخت و دشوار بود: مرگ پسر و قطع پا.

مردم گرفته و غمگین بر او وارد می شدند. او متوجه آن نگاه ها شد و گفت: پروردگارا! تو را شکر، چهار عضو به من دادی و فقط یکی را از من گرفتی و سه تا را نگه داشتی، پس هرگاه که گرفتی، هفت فرزند به من بخشیدی و یکی را گرفتی و شش تا را نگه داشتی، پس هرگاه که گرفتی، باقی هم گذاشتی، تو را به خاطر آن چه گرفتی و باقی گذاشتی شکر و سپاس می گویم شما هم شاهد و گواه باشید که من از پروردگارم راضی و خشنودم، پس شما نیز راضی و خشنود باشید.

خواننده ی عزیز! آیا از پروردگارت راضی و خرسندی؟!

ششم: صفیه دختر عبدالمطلب رحمته الله علیه

صفیه خواهر حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه در غزوه ی احد همراه مسلمانان بود، در اثنای جنگ برادرش حمزه رضی الله عنه کشته شد. وقتی رسول الله صلی الله علیه از بلایی که مشرکان بر سر جثه ی او آورده بودند، آگاه شد (آنها صورتش را پاره پاره کرده بودند، هند دختر عتبه شکمش را دریده بود و دل و روده هایش را بیرون آورده بود و جگرش را خورده بود) از زیر خواست که مادرش صفیه - رضی الله عنها - را به خاطر در امان بودن از این شوک روحی به

هدایت

مدینه ببرد. زبیر رضی الله عنه نزد مادرش رفت و گفت رسول الله صل الله علیه وسلم امر کرده که وی را به مدینه ببرد. او در جواب گفت: پسر! این کار را به خاطر اینکه حمزه را مثله کرده اند، می کنی؟ پسر! اتفاقی که برای حمزه اتفاق افتاده است در برابر نعمت های الله بسیار کم و ناچیز است. الله ما را مبتلا نمود تا به ما نشان بدهد که آیا راضی و خشنود هستیم یا نه؟ پسر! من راضیم، برو به رسول الله خبر بده. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: پس رهایش کن، او رفت و کنار پیکر حمزه ایستاد و گفت: "انا لله و انا الیه راجعون" و شروع کرد به نماز خواندن و گریستن.

هفتم: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه

یکی از ده نفری است که بشارت به آنان داده شده است. قهرمان قادسیه و مستجاب الدعاء که رسول الله صل الله علیه وسلم در حقش چنین دعا کرد و فرمود:

« يَا سَعْدُ اَرْمِ فِدَاكَ اَبِيَّ وَ اُمِّي » (صحیح الجامع)

(ای سعد! پدر و مادرم فدایت باد! تیر بنداز.)

همچنین برایش دعا کرد و فرمود:

« اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَ أَجِبْ دَعْوَتَهُ » (حاکم)

(پروردگار! تیرش را به هدف بزن و دعایش را مستجاب کن.)

به همین خاطر او مستجاب الدعاء بود و اگر به جایی می رفت مردم اطرافش جمع می شدند و از وی می خواستند که برایشان دعا کند، او دعا می نمود و دعایش برآورده می شد. او در آخر عمر بینایی اش را از دست داد. جوانی نزد او آمد و

هدایت

گفت: ای سعد! بینایی ات را از دست داده ای در حالیکه مستجاب الدعاء هستی. به درگاه الله دعا کن تا بینایی ات را به تو باز گرداند. سعد در جواب گفت:

«حکم الهی از بینایی برایم دوستداشتنی تر است، آیا خدا آن را برایم می پسندد و من برای خودم نپسندم، به خدا قسم دعا می کنم»

این مقامی دست یافتنی از رضایت است و فقط از آن کسی است که با خدا و برای خدا زندگی کند. برادرم! آیا تو از پروردگار راضی هستی یا نه؟

هشتم: عبدالله بن مسعود

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: از چهل سال پیش هرگاه مرا در وضعیتی قرار داد از آن راضی و خرسند بودم و به خدا قسم هرگز به خاطر اتفاقی که در دنیا بر سرم آمد نگریستم، بلکه فقط بخاطر از دست دادن دین اشک ریختم.

برادرم!

به این نمونه ی بلند از رضایت و خشنودی بنگر. چهل سال است که بر خداوند عز و جلّ خشم نورزیده است و به خاطر هیچ حاجتی از حاجات دنیا نگریسته است، بلکه چشمانش بخاطر از دست دادن طاعت یا نزدیک شدن بخداوند اشک ریخته است.

از الله تعالی رضایت و خشنودی مسألت داریم.

نهم: سه نفر از تابعین

یک روز سه نفر از تابعین - عامر شعبی، سعید بن مسیب و یک نفر دیگر - با هم نشسته بودند.

یکی از آنان گفت: پروردگارا! من از تو می خواهم که هر چه زودتر بمیرم.
به او گفتند: چرا؟ گفت: بخاطر زیاد شدن فتنه ها، چون می ترسم که به فتنه بیفتم.

دومی گفت: پروردگارا عمرم طولانی بگردان. گفتند: چرا؟ گفت:

شاید روزی بیايد که در آن خدا را به گونه ای عبادت کنم که به خاطر آن از
من خیلی راضی شود.

سومی گفت: پروردگارا! من برای خودم انتخاب نمی کنم هرچه تو می
خواهی برایم انتخاب کن، هر چه برایم انتخاب کنی خیر است.

هر دو به او گفتند: تو بهترین ما هستی.

سومین تابعی از حکم و قضای الهی راضی و خشنود شد، پس همه ی
امورش را به الله موکول نمود. زیرا او از تدبیر الهی مطلع است.

پس اوست آن ذات علیم، خبیر و رؤوف به بندگان که می داند خیر در
چیست و هرگز چیزی جز خیر و خوبی مقدر نمی سازد.

دهم: جوانی از جوانان امروزی

من پسران و دختران بسیاری را می بینم و می شنوم که آرزو دارند با افراد
معینی ازدواج کنند، ولی به این خواسته هایشان نمی رسند، چرا که این امر نیازمند
رضایت بسیار است. دختری که در آرزوی ازدواج با جوان معین است و جوانی که
می خواهد با دختری معین ازدواج کند ولی بخاطر حکمت پروردگار این
آرزوهایشان محقق نمی شود که باعث خشم و غضب برخی از آنان می گردد و با
اعتراض و شکایت می گوید: چرا این اتفاق افتاد؟ چرا خانوادش مرا نمی پسندند؟!

هدایت

ما به او می گوییم: این خواسته ی خداوند با حکمت است، حال آیا راضی و خشنود هستی یا نه؟!

روزی جوانی مرا دید و به من گفت: دو سال است که من به درگاه خدا دعا می کنم تا با دختری ازدواج کنم، ولی تا الان هیچ اتفاقی نیفتاده است.

او جمله ای بسیار زیبا به من گفت: ما بخاطر چیزی که دوست داریم به درگاه خدا دعا می کنیم پس اگر چیزی غیر از آن به دوست داشتیم اتفاق افتاد، باید خواسته و میلمان را رها کنیم و خودمان را به رضایت الله قانع و خشنود سازیم.

از این نوجوان کم سن و سال که این مفهوم بزرگ را به خوبی درک نموده بود، شگفت زده شدم و در همان حال که مشغول ورق زدن کتابهای پیشینیان بودم دقیقاً همان عبارت و مفهومی را که از جوان قرن بیست و یکم شنیده بودم، در قسمتی از سخنان یکی از بزرگترین علمای سلف یافتم او - رحمه الله - می گفت: برای آنچه دوست داریم به درگاه خدا دعا می کنیم، پس اگر اتفاقی افتاد که از آن متنفریم انتخاب و رضایت خود را رها کرده و به رضای الله بسنده می کنیم و با آنچه خداوند دوست دارد، مخالفت نمی کنیم.

آیا تو می توانی اینگونه باشی؟ دعا کنی و سپس از هر چه اتفاق افتاد راضی و خشنود باشی، حتی اگر از آن متنفر بودی؟!

ما و آنان

این آزمایش عملی برای تشخیص فرد رضایتمند از خشمگین بر الله تعالی است که می توانی خودت را با آن بسنجی.

هدایت

به عنوان مثال من امروز به مردم درس می دهم و در میانشان به سخنرانی می پردازم و برایشان جلسه می گذارم که کانال های ماهواره ای و غیره آن را منتقل می کنند، اگر اوضاع تغییر کرد و مسلمانی عادی شدم که هیچ کس مرا نشناسد و به حرفهایم گوش نکند و با من تماس نگیرد آیا از خداوند متعال خشمگین و ناراضی خواهم شد؟ نه! اصل آن است که همواره از الله راضی و خرسند باشم، زیرا او هر جا و هر وقت که بخواهد از من استفاده می کند.

این مفهوم زیبایی است که شاعر به تصویر می کشد، آنجا که می گوید:

فَلْيَتَّكِ تَحْلُو وَ الْحَيَاه مَرِيرُهُ
وَلْيَتَّكِ ثُرْضِي وَالْأَنَامُ غَضَابُ
وَإِذَا صَحَّ مِنْكَ الْوُدُّ فَالْكَلْ هَيِّنٌ
وَكُلِ الَّذِي فَوْقَ الثَّرَابِ تُرَابٌ

(کاش تو شیرین باشی و زندگی تلخ باشد و کاش تو خشنود باشی و موجودات ناراحت باشند!)

وقتی دوستی تو برقرار باشد همه چیز آسان است و هر چه روی خاک قرار دارد خاک است!)

هر یک از ما این را پیاده کند تا بداند از الله راضی است یا نه؟!)

پروردگارا! ما رضایت پس از حکم و قضا را از تو خواستاریم، چرا که تو بر هر کاری قادر و توانایی.

از ثمره های رضایت

رضایت و خشنودی، نتایج و ثمره های بزرگی دارد از جمله:

۱-کسب رضایت الله در دنیا.

از رسول الله صلی الله روایت شده است که فرمود:

« إِنْ عَظُمَ الْجَزَاءُ مَعَ عَظَمِ الْبَلَاءِ وَ إِنْ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَ مَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ » (ترمذی).

(بزرگی پاداش با بزرگی بلا و مصیبت همراه است و اگر الله ملتی را دوست بدارد آنان را مبتلا می کند، پس کسی که راضی و خشنود باشد، رضایت از آن او و کسی که خشمگین شود، خشم و نارضایتی از آن او باد.)

۲-راحتی بدن و عقل و دست یافتن به ستایش و ثنا نزد الله.

پروردگار متعال در حدیث قدسی می فرماید: "اگر از قسمت و نصیبی که برایت در نظر گرفته ام راضی و خشنود باشی؛

۱/بدنت را راحت کرده ای،

۲/عقلت را راحت کرده ای،

۳/نزد من ستوده شده ای،

و اگر از این قسمت راضی و خشنود نبودی :

۱/بدنت را خسته نموده ای،

۲/عقلت را خسته نموده ای ،

۳/ونزد من ملامت و سرزنش شده ای .

هدایت

آیا گاهی اوقات این احساس به تو دست نمی دهد، پس می بینی که بدنت خسته و عقلت ناتوان می باشد و علاوه بر آن الله نیز از تو راضی و خرسند نیست و عجیب آن که در نهایت فقط به قسمت او دست می یابی.

پس چرا از الله و کارها و تقدیرهایش خشنود نمی شوی؟!

از قسمت و تقدیر الهی راضی باش تا از بی نیاز ترین مردم باشی.

۳- رضایت الله تعالی در آخرت و نظر به اواز ابو سعید خدری روایت شده است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

« إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ : فَيَقُولُونَ : لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدِيكَ ، فَيَقُولُ : هَلْ رَضِيتُمْ ؟ فَيَقُولُونَ : وَ مَا لَنَا لَا نَرْضَى وَقَدْ أُعْطِينَا مَا لَمْ نَعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ ؟ فَيَقُولُ : أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ . قَالُوا : يَا رَبِّ وَ أَى شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ؟ فَيَقُولُ : أَجَلُ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا » (بخاری).

(الله — تبارک و تعالی — به بهشتیان می فرماید : ای بهشتیان ! آنان گویند : لبیک سعدیک می فرماید : آیا اکنون راضی و خشنود شدید؟ گویند : چرا راضی نباشیم در حالی که چیزی را به ما بخشیده ای که به دیگر مخلوقات نداده ای. می فرماید : من بهتر از این است؟ می فرماید :

رضایت و خشنودیم را شامل حالتان می سازم و دیگر هرگز بر شما خشم نمی کنم .)

الله تبارک و تعالی می فرماید :

﴿وَدَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه / ۷۲)

(الله به مردان و زنان مؤمن ، بهشتی را وعده داده است که در آن جویبارها روان است ، همیشه و جاودانه در آن می مانند و مسکن های پاکی در بهشت به آنان وعده داده است ، و خشنودی الله بزرگ تر از همه چیز است ، پیروزی بزرگ همین است.)

رضایت و خرسندی الله از همه ی این ها بزرگ تر است ، از بهشت ، روده ها ، حور عین و از همه چیز بزرگ تر و با عظمت تر است. بزرگترین دروازه ی الهی و بهشت دنیاست که در آخرت از خود بهشت هم بزرگ تر و با عظمت تر می باشد.

شاید هم اکنون از الله راضی و خشنود شده باشیم تا او نیز از ما راضی و خرسند گردد و روز قیامت با گوش هایمان بشنویم : فلانی من از تو راضی و خشنودم ، پس به بهشت برو «آمین» .

تقوا

تقوا یکی از مهم ترین امور دینی است که قرآن کریم در شماره ی از آیات که به ۳۵۸ آیه می رسد به آن پرداخته است و این بیانگر اهمیت تقوا است . زیرا تقوا در زندگی انسان نفوذ دارد و تمام اجزای زندگی را در بر می گیرد، چنان که در صفحات آینده بیان خواهیم کرد ، به این خاطر خداوند متعال روزه ی ماه رمضان را فرض کرد ، خداوند متعال می فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ (بقره / ۱۸۳)

(ای کسانی که ایمان آورده اید ، روزه بر شما فرض شده است چنان که بر امت های پیش از شما فرض شده است.)

چرا؟

﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ .

(تا تقوا پیشه سازید)

کلمه ی «لَعَلَّ» در لغت برای امیدواری به کار می رود و در زبان روز مره ما با جمله ی «امید است» مساوی می باشد ، ولی وقتی این کلمه در کلام خداوند متعال بیاید معنی دیگری دارد و یقین و تأکید را می رساند ، بنابراین معنی آیه چنین می شود : ای مومنان ! اگر شما این ماه را روزه بگیرید با تقوا از آن خارج می شوید.

آیات روزه را با من بخوان :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ ﴿لَكُمْ لَبِئَ الصَّيَامِ الرِّفْثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَنْسَ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَنْسَ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (بقره/۱۸۷-۱۸۳)

(ای کسانی که ایمان آورده اید ، روزه بر شما واجب شده است ، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بوده اند واجب بوده است ، تا پرهیزگار شوید. چند روز معین و اندک است ، هر کس از شما بیمار یا مسافر باشد ، چند روز دیگر را روزه بگیرد ، و بر کسانی که توانایی انجام آن را ندارند لازم است کفاره بدهند ، کفاره خوراک مسکینی است و هر که کار خیر را پذیرا شود برای او بهتر است . روزه داشتن برای شما خوب است اگر بدانید ماه رمضان است که قرآن در آن فرو فرستاده شده است تا مردم را راهنمایی کند و نشانه ها و آیات روشنی از ارشاد باشد و بین حق و باطل جدایی افکند . پس هر که از شما این ماه را دریابد ، باید که آن را روزه بدارد و اگر کسی بیمار یا مسافر باشد چندی از روزه های دیگر را روزه بگیرد . خداوند آسایش شما را می خواهد و خواهان زحمت شما نیست ، تا تعداد

هدایت

روزهای رمضان را کامل گردانید و خدا را بر این که شما را هدایت کرده است ، بزرگ دارید و تا این که سپاسگزاری کنید. هنگامی که بندگانم از تو درباره ی من پرسند من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواهد ، پاسخ می گویم. پس آنان هم دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه یابند. آمیزش و نزدیکی با همسران در شب روزه داری حلال گردیده است. آنان لباس شمایند و شما لباس آنانید. میدانست که شما بر خود خیانت می کردید. خداوند توبه ی شما را پذیرفت و شما را بخشود. پس هم اکنون با آنان آمیزش کنید و چیزی را بخواهید که خدا برایتان لازم دانسته است و بخورید و بیاشامید تا آن گاه که رشته ی سفید از رشته ی سیاه برایتان از هم جدا و آشکار گردد. سپس روزه را تا شب ادامه دهید . وقتی که در مساجد به اعتکاف مشغولید ، با آنان هم خوابگی نکنید. این حدود و مرزهای الهی است پس به آن ها نزدیک نشوید. خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می سازد تا تقوا پیشه شوند.)

به اولین آیه از آیات روزه و آخرین آیه نگاه کن ، می بینیم که با تقوا شروع می شود و با تقوا پایان می یابد ، پس در ابتدا و انتها تقوا مطلوب است ، پس کسی که از این ماه خارج شود و به تقوا نرسد ، گویی اصلاً روزه نگرفته است و هدف روزه را نفهمیده است و هدفش را محقق نکرده است. هدف گرسنگی و تشنگی نیست ، چنان که گفتیم هدف تحقق یافتن تقوا است ، کسی که آیات روزه را که گذشت ، بخواند ، این را به وضوح احساس می کند.

معنی کلمه ی تقوا

تقوا در لغت :

کلمه ی تقوا از ماده «وقی» گرفته شده است . «وقی» یعنی برای حمایت میان خود و چیز دیگر مانعی قرار داد ، وقتی به تو گفته می شود : «اتق الله» یعنی میان خود و خشم خدا مانع و حافظی قرار ده و به این ترتیب فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم را می فهمیم که می فرماید :

﴿اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشَقِّ ثَمَرَةٍ﴾ (بخاری).

(میان خود و آتش مانعی قرار دهید اگر چه با نیم خرما باشد.)

یعنی میان خود و آتش حایلی قرار بده ، اگر چه این مانع نیم یک خرما باشد ، تا این نیم خرما بیاید و میان تو و آتش حایل قرار گیرد، پس «تقوا داشته باش» یعنی میان خود و خشم خدا ، آتش خدا و عذاب خدا حایلی قرار بده.

در پرتو آن چه گذشت می توانیم معنی آیه ای را که خیلی می شنویم و خیلی از مسلمانان آن را حفظ دارند، بدون این که به معنی دقیق آن توجهی داشته باشند ، بفهمیم ، خداوند متعال می فرماید :

﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾ (مدثر / ۵۶).

(او را سزد که از او پرهیز شود و او را سزد که آمرزگاری کند.)

یعنی او شایسته ی این است که پرهیز شود ، سزاوار این است که مردم به خاطر خوشنودی اش عمل کنند و از خشمش پرهیز نمایند و حایلی در میان خود و خشم و عذابش قرار دهند.

شاید اکنون معنی گفته ی معروف «فلانی متقی است» را می فهمیم ، یعنی شخصی است که میان خود و عذاب و خشم خدا حایلی و مانعی مثل طاعت خدا ، ترس از خدا و عمل صالحی که او را به خدا نزدیک می کند ، قرار می دهد ، تقوا یک تعریف بسیار ساده و واقعی دارد که جایی برای تردید و حیرت برای هیچ کس نمی گذارد.

تقوا در اصطلاح :

هدایت

گویند : « تقوا این است که خداوند تو را در جایی بیابد که دستور داده و در جایی نیابد که نهی کرده است. »

چه تعریف ساده و آسانی و چه راحت حفظ می شود ، به تو دستور داده است که به پدر و مادر نیکو کنی و تو را می یابد که به آن ها نیکو می کنی ، به تو دستور داده است که در مسجد نماز بخوانی و آن جا تو را می یابد ، تو را از رفتن به فلان جا نهی کرده است ، پس تو را در آن جا نمی یابد ، تو را از خوردن مال حرام نهی کرده است ، پس تو را نمی یابد که مال حرام بخوری. تو را از اذیت کردن همسرت باز داشته است ، پس تو را چنین نمی یابد.

اگر چنین کنی تو را در جایی می یابد که فرمان داده و در جایی که باز داشته نمی یابد ، پس تو متقی و پرهیزکاری ، یعنی در میان خود و عذاب و خشم خدا مانع و حایل گذاشته ای.

کاش کسی بر اساس این تعریف تقوا ، هر شب خود را باز خواست کند و از خود بپرسد : آیا تو امروز از متقیان بودی یا نه؟

مداومت در طاعت

اکنون ما معنی تقوا را خوب می دانیم و معنی آن بر ما پوشیده نیست.

تقوایی که هدف از فرض شدن روزه در ماه رمضان است و به این معنی است که انسان در طول ماه در جایی باشد که خدا امر کرده است و در جایی نباشد که نهی فرموده است.

ولی چه کسی می تواند در طول ماه چنین باشد؟!

هدایت

کسی که بتواند این کار را بکند و یک ماه کامل خود را چنین عادت بدهد ،
بقیه ی زندگی اش را نیز چنین خواهد بود.

به خاطر این که بفهمی آیا متقی هستی یا نه از خود بپرس : آیا در جایی که
خداوند به من امر کرده است ، بوده ام ؟ آیا در جایی که خداوند مرا نهی کرده است
، نبوده ام ؟

بخاطر این که برخی از افراد آرام بگیرند ، هیچ انسانی نمی تواند صد در
صد چنین باشد ، این چیز بسیار سختی است، ولی انسان می تواند که اغلب روز را
چنین باشد، به عنوان مثال هفتاد درصد در جایی باشد که خداوند امر فرموده است و
شصت درصد در جایی نباشد که خداوند نهی فرموده است ، سپس این این درصد را
افزایش دهد ، و می تواند هر روز مقدار تقوایش را بسنجد و بکوشد تا این نسبت را
به حد «کمال» برساند،

﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا سَتَّطَعْتُمْ ﴾ (تغابن/۱۶).

(پس تا آن جا که در توان دارید تقوای خدا را پیشه سازید.)

تقوا و ارکان زندگی

تقوا ارزش والایی دارد ، چون در همه ی زندگی ما وارد می شود ، در هر
چه خداوند فرمان داده و هر چه خداوند نهی فرموده است و به هر بخش کوچک از
بخش های زندگی ما ربط دارد.

تقوا و معاملات

اشتباه می کند کسی که معتقد است که تقوا فقط به عبادت ها ربط دارد ، چون خواهیم دید که به معاملات نیز ربط دارد و می بینیم که خداوند متعال در سخت ترین معاملات به تقوا امر می کند ، آن جا که می فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (بقره/۲۷۸).

(ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای خدا را پیشه سازید و اگر مؤمن هستید آن چه را از ربا باقی مانده است ، رها سازید.)

چرا ربا از بین این همه معامله ؟!

چون ترک ربا بر انسان گران تمام می شود ، چون نفس به طور فطری حب مال و حب افزایش آن را دارد و ربا این کار را می کند. یعنی مال با آن ظاهرا افزایش می یابد ، به این خاطر تقوا در این جا واجب است. بنابراین وقتی تقوا در سخت ترین چیز یعنی معاملات ربوی مطلوب است. پس به طریق اولی در هر معامله ای که از نظر سختی پایین تر از معاملات ربوی است ، مطلوب است.

تقوا و روابط اجتماعی

خداوند متعال تقوا را به سخت ترین چیز در ارتباطات اجتماعی یعنی طلاق ربط می دهد و سوره ی کاملی به نام طلاق نازل می کند ، با وجود این که سوره ی طلاق یک سوره کوچک است چهار بار در آن به تقوا دستور می دهد : «واتقوا الله». چرا؟ چون کسی که در وقت طلاق دادن همسرش تقوا دارد ، در بقیه ی رفتارها تقوا برایش آسان خواهد بود ،

هدایت

خداوند متعال در این سوره می فرماید :

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ ﴾ (طلاق/۱).

(ای پیغمبر ! وقتی خواستید زنان را طلاق دهید ، آنان را در وقت فرا رسیدن عده طلاق دهید و حساب عده را نگه دارید ، تقوای خدا را پیشه سازید ، زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید).

ببین چگونه امر به تقوا در وسط موضوع طلاق آمده است ، تا احساس کنی که تقوا در این امر ریشه دوانیده است، سپس در ادامه می فرماید :

﴿ وَلَا يَخْرُجَنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ ﴾ (طلاق /۱).

(زنان هم از خانه های شوهرانشان بیرون نشوند مگر این که مرتکب کار زشت آشکاری شوند).

سپس آیه ای می آید که بیشتر ما آن را حفظ داریم که می فرماید :

﴿ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴾ (طلاق/۲).

(هر کس تقوا پیشه کند و میان خود و خشم خدا مانعی قرار دهد ، خدا راه نجاتی را برای او فراهم می سازد).

ببین که ارتباط تقوا تا بعد از طلاق هم ادامه دارد ، گویی خداوند متعال می خواهد بگوید : اگر تقوای خدا در طلاق رعایت شود ، خداوند متعال هر کدام را از جایی که گمان نمی برد ، روزی می دهد.

تقوا و اخلاق

مثل گذشته قرآن کریم تقوا را به سخت ترین و مهم ترین اخلاق یعنی غیبت ربط می دهد و می فرماید :

﴿ وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ﴾ (حجرات/۱۲)

(غیبت یکدیگر را نکنید ، آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده ی خود را بخورد؟ به یقین همه ی شما از مرده خواری بدتان می آید ، تقوای خدا را پیشه سازید ، بی گمان خداوند بس توبه پذیر و مهربان است.)

قرآن غیبت را به کسی که جثه ی برادر مرده اش را بیرون می آورد و گوشتش را می خورد تشبیه می کند و چه تصویر زشت و چندی آوری غیبت دارد ، سپس می فرماید :

﴿ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ﴾ (حجرات/۱۲).

(میان خود و خشم خدا مانعی قرار دهید که الله بسیار توبه پذیر و مهربان است.)

تقوا و عبادت ها

وقتی قرآن کریم عبادتی را انتخاب کرد تا آن را به تقوا ربط دهد ، آن عبادتی بود که به وقت زیاد و مشقت درازی نیاز دارد ، یک ماه کامل ، یعنی سی روزه و بدیهی است که آن روزه است ، چرا؟ چون یکی از سخت ترین عبادات است ، انسان

هدایت

را از خوردن ، نوشیدن و هم بستری باز می دارد ، به اضافه ی تمام محرمات دیگر ، می فرماید :

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ (بقره/۱۸۳).

(ای کسانی که ایمان آورده اید ، روزه بر شما واجب شده است ، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بوده اند واجب بوده است ، تا تقوا پیشه کنید.)

بزرگداشت مقدسات دینی بیانگر تقوای دل هاست

آیه ای است که تمام دروازه های تقوا را شامل می شود ، خداوند متعال می فرماید :

﴿ ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴾ (حج/۳۲).

(آری این چنین است و هر کس مقدسات و برنامه های الهی را بزرگ دارد بی گمان بزرگداشت آنها نشانه ی تقوای دل ها است.)

منظور از «شعائرالله» چیست؟ یکی از موارد شعائر الله اذان است ، وقتی تو مشغول بازی و سرگرمی هستی و مؤذن اذان می دهد دست از بازی و سرگرمی می کنی ، حرام نیست که در اثنای اذان آن را به پایان برسانی ، ولی این بزرگداشت شعائر خداوند متعال است. اذان را هم پشت سر مؤذن تکرار می کنی و به پیرامونت نیز تذکر می دهی.

تراویح ، یکی از شعائر و آدایی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن پایبند بود و عمر بن خطاب رضی الله عنه مسلمانان را برای ادای آن با جماعت

، جمع نمود ، اگر در ماه مبارک رمضان به آن پایبند باشی و آن را بزرگ بداری بیانگر تقوای دل هاست ، کسی که احترام مسجد را می گیرد و تلفن همراهش را خاموش می کند، این یعنی بزرگداشت شعائر و مناسک خدا که بیانگر تقوای دل هاست.

به این ترتیب می توانی این آیه را بر هر چیزی در زندگی تطبیق دهی و خواهی دید که چقدر تقوا به زندگی همه مردم ربط دارد؟!

مهم ترین توشه تقواست

قرآن کریم تقوا را به توشه (خوراک) ربط می دهد و می فرماید:

﴿ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ﴾ (بقره/۱۹۷).

(توشه بگیرید که بهترین توشه تقواست.)

انسان را به توشه گرفتن امر می کند و اشاره می کند که بهترین توشه ای که می توان از آن بهره گرفت تقواست.

چنان که تقوا را توشه نامیده است، در جایی دیگر آن را لباس نامیده است، یعنی جامه، خداوند متعال می فرماید:

﴿ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا ۖ وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ﴾ (اعراف /

(۲۶)

(ای آدمی زادگان! ما لباسی برای شما درست کرده ایم که عورات شما را می پوشاند و برای شما زینت است. و لباس تقوا بهترین لباس است.)

تا انسان به آن چه دارد و به لباس‌ها و جامه‌هایی که در اختیار اوست مغرور نشود و گمان نکند که ساخته و کاشته‌ی اوست، خداوند به او تذکر می‌دهد که همه‌ی این‌ها از فضل و احسان اوست، سپس می‌فرماید:

﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ (اعراف/ ۲۶).

(لباس تقوا بهترین لباس است.)

این ما را به یاد فرموده‌ی خداوند در مورد توشه می‌اندازد، پس اگر تقوا توشه باشد، بهترین توشه است و اگر لباس و جامه باشد، بهترین لباس و پوشش است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ﴾ (توبه/ ۱۰۹)

(آیا کسی که شالوده‌ی آن را بر پایه‌ی تقوا و پرهیز از خدا و خوشنودی بنیاد نهاده است بهتر است یا کسی که شالوده‌ی آن را بر لبه‌ی پرتگاه شکافته و فرو تپیده‌ای بنیاد نهاده است و او را به آتش دوزخ فرو می‌اندازد.)

خداوند متعال بیان می‌دارد که بایستی تقوا اساس و پایه‌ی زندگی انسان باشد، گویی از تمام جوانان مسلمان می‌پرسد: ای جوان! خانواده‌ات را بر چه چیزی پایه ریزی و بنا میکنی؟ فرزندان را بر چه چیزی بنا و تربیت میکنی؟

به همین منوال هر کس که چیزی در زندگی تأسیس یا بنا می‌کند، یک شرکت باشد یا یک مسجد یا یک منزل یا یک کارخانه و غیره، باید آن را بر تقوا تأسیس و پایه‌ریزی کند، فراتر از این میبینیم که خداوند متعال پیامبرش را صراحتاً به تقوا امر می‌کند و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ (احزاب/۱).

(ای پیامبر! تقوای خدا را پیشه ساز و از کافران و منافقان اطاعت مکن).

سپس همسران رسول الله را به تقوا امر می‌کند و می‌فرماید:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ ۚ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (احزاب/۳۲).

(ای همسران پیامبر! شما مثل هیچ یک از زنان نیستید، اگر می‌خواهید، با تقوا باشید صدا را نرم و نازک نکنید که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند، بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویند).

این امری است که تمام زنان مسلمان نیز مأمور به انجام آن هستند و معنی خضوع در گفتار این است که به شیوه‌ای سخن گفته شود که حاوی ناز و لطافت زیاد و نرمی مصنوعی باشد و باعث تحریک مردان شود، به ویژه مردان ضعیف و کسانی که در دل‌های آن‌ها بیماری است. نتیجه این شود که آن مرد در آن زن طمع کند و چنین برداشت کند که صحبت کردنش با این شیوه پیامی است از طرف زن به او که چیز مشخصی از او می‌خواهد. امر را متوجه همسران رسول خدا کرد، چون آنان -رضی الله عنهن- الگوی تمام زنان می‌باشند. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ ۚ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (احزاب/۳۲).

هدایت

(ای همسران پیامبر! شما مثل هیچ یک از زنان نیستید، اگر می‌خواهید، با تقوا باشید صدا را نرم و نازک نکنید که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند، بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویید).

چنان که باید تقوا پیشه سازید

خداوند به عموم مؤمنین به طور قطع امر می‌کند و می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الله را پیشه سازید).

نه هر تقوایی، بلکه ﴿ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ ﴾ (چنان که باید تقوای الله را پیشه سازید). و ﴿ حَقَّ تُقَاتِهِ ﴾ یعنی چنان تقوایی که سزاوار اوست -سبحانه و تعالی- به این معنی که صد در صد تو را در جایی ببیند که تو را فرمان داده است و صد در صد تو را در جایی که نهی کرده است، نبیند و این بر نفس انسان بسیار سخت است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ (آل عمران/۱۰۲).

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید چنان که باید تقوای الله را پیشه سازید و نمیرید مگر آن که مسلمان باشید).

پس تحقق حق تقوا امر بسیار سختی است و این بر صحابه سخت آمد و ترسیدند که به این سطح از حاضر و ناظر بودن خداوند متعال نرسند که این سخن پروردگار نازل شد:

﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا ﴾ (تغابن/۱۶).

(پس آن قدر که در توان دارید تقوای الله را پیشه سازید و بشنوید و فرمانبرداری کنید.)

لا إله إلا الله الرحيم الكريم، اگر تحقق صد در صدی تقوا سخت است پس حداقل به اندازه‌ی توان، طاقت و وسعت شما باشد. سپس تقوا را برای تمام بشریت عمومیت می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ ۚ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ. يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ (حج/۲-۱).

ای مردم! در برابر پروردگارتان تقوا پیشه کنید، واقعاً زلزله‌ی هنگامه‌ی رستاخیز چیز بزرگی است. روزی که زلزله‌ی رستاخیز را می‌بینید هر شیرده‌ی که پستان به دهان طفل شیرخوار خود نهاده است، کودک خود را رها و فراموش می‌کند، جملگی بارداران سقط جنین می‌نمایند و مردمان را مست می‌بینی، ولی مست نیستند، بلکه عذاب خدا سخت است.)

در این جا اشاره می‌شود به ارتباط میان تقوا و زلزله‌ی قیامت و ضرورت این که انسان در میان خود و عذاب خداوند حایل و مانعی قرار دهد، پس زلزله‌ی قیامت چیز بسیار بزرگی است و روزی که انسان آن را ببیند هر شیرده‌ی شیرخوارش را از یاد می‌برد و هر باردارى سقط جنین می‌کند، از شدت و سرگردانی و دهشتی که دامنگیر مردم می‌شود.

سپس قرآن کریم از کسانی که تقوای خدا را پیشه نمی‌سازند، با این که «سزاوار و شایسته تقواست» و از غیر او ترس و تقوا دارند، ابراز شگفتی می‌کند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا ۖ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ﴾ (نحل/۵۲).

(آن چه در آسمان‌ها و زمین است از آن او است، و همواره دینداری و قانونگذاری حق او، و اطاعت و انقیاد از وی واجب و لازم است. پس آیا از غیر خدا می‌ترسید؟)

الله از حال و روز صاحبان عقل و خرد ابراز تاسف می‌کند: عقل و خرد شما کجاست؟! چرا از خدا نمی‌ترسید؟! آیا کسی هست که انسان تقوای او را رعایت کند، اگر تقوای خدا را پیشه نسازد؟! آیا تقوای غیر خدا را پیشه می‌سازید؟!

آیا تقوای غیر خدا (انسان) را دارید؟!

آیا از بشری غیر از خدا می‌ترسید و تقوا پیشه می‌سازید؟! آیا از خشم غیر خدا پرهیز می‌کنی و میان خود و خشم او موانع را قرار می‌دهی و میان خود و خشم خدا حایلی قرار نمی‌دهی در حالی که از آن خداست

﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا ۖ﴾ (نحل/۵۲) (آن چه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست، و آیین پایدار از آن اوست.)

پس هر چیزی از اوست، با این وجود انسان از تقوایش غفلت می‌کند و دنبال تقوای کسی دیگر است، پس از بشری مثل خود که نه نفعی به او می‌رساند و نه ضرری، می‌ترسد و پرهیز می‌کند.

خداوند کسانی را که تقوایش را پیشه نمی‌سازند وعید می‌دهد و به دنبال آن از آتشیان سخن می‌گوید که بالای سرشان سایه‌های آتشین است، یعنی پوشش‌هایش قطعه‌هایی از آتش است، همچنین در زیرشان قطعه‌هایی از آتش است.

سپس می‌فرماید:

﴿ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ ۚ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ﴾ (زمر/۱۶).

(این چیزی است که خداوند بندگان خود را از آن می‌ترساند، پس ای بندگانم! تقوای مرا پیشه سازید.)

حسن بصری درباره‌ی این آیه می‌گوید: این ترسناک‌ترین آیه در کتاب خداست.

تقوا در احادیث شریفه

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: مردی که می‌خواست به سفری برود نزد رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله! به من سفارش کن. رسول الله ﷺ فرمود:

« أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالتَّكْبِيرِ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ » (مسند احمد)

(سفارش می‌کنم تو را به تقوای الله و تکبیر گفتن بر هر بلندی.)

چون کسی که تقوای خدا را رعایت کند، دینش صد در صد صحیح است؛ به حرام نگاه نمی‌کند، به حرام گوش فرا نمی‌دهد، حرام نمی‌خورد، هر چه حلال و مباح است انجام می‌دهد، در جایی است که خداوند به او دستور داده و دور است از جایی که خداوند او را نهی فرموده است.

حدیث دیگری (دعای سفر)

ابن جریج گفته است: ابو زبیر به من خبر داده است که علی ازدی به او خبر داده که ابن عمر به آنان تعلیم داده است که وقتی رسول الله ﷺ برای سفر روی شترش قرار می‌گرفت سه بار تکبیر می‌گفت و می‌فرمود:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ. وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾ (زخرف/۱۳-۱۴)

(پاک و منزّه است خدایی که این‌ها را به زیر فرمان ما در آورد و گرنه ما بر آن قادر نبودیم و ما به سوی پروردگارمان بر می‌گردیم.)

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالْتَقْوَىٰ، وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَىٰ، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمُنْظَرِ، وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ وَ إِذَا رَجَعَ قَالَهُنَّ وَ زَادَ فِيهِنَّ آيِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ» (مسلم).

(پروردگارا! در این سفرمان نیکی، تقوا و اعمال مورد پسندت را از تو مسألت می‌نماییم، پروردگارا! این سفرمان را بر ما آسان بگردان و دوری آن را برای ما نزدیک کن. پروردگارا! از آشفتگی سفر، پریشانی منظر و بازگشت بد در مال و خانواده به تو پناه می‌برم. و وقتی که باز می‌گشت این‌ها را می‌گفت و می‌افزود: بازگشتگانیم، توبه‌کنندگانیم، عبادت‌گزارانیم و ستایشگران پروردگارمان هستیم.)

آیا تصور می‌کنی که با تأسف تمام برخی از مسلمانان برای معصیت به جای شخصی سفر می‌کنند، سپس به وطنشان بر می‌گردند!

یک دعا و یک موضع‌گیری

شخصی را می‌شناسم که با این دعا ماجرای دارد، او گفت: برای گذراندن روزهای گرم تابستان به طرف اسکندریه می‌رفتم، قصدم انجام معصیت و خوش‌گذرانی در آن‌جا بود، در ابتدای راه شروع کردم به خواندن دعای سفر و گفتم:

هدایت

پروردگارا . . . دیدم که باید ادامه بدهم و بگویم در این سفر من مسألت می‌کنم از تو . . . ناگهان ماشین را نگه داشتم، حیران بودم، چه خواهم گفت؟! یا باید حدیث را کامل می‌کردم و به خدا دروغ می‌گفتم یا اصلاً هیچ نمی‌گفتم، غم بزرگی بر دلم سایه افکند، نباید اصلاً چنین کاری کنم، به این جهت به خانهم برگشتم.

وداع با مسافر

رسول الله ﷺ عادت داشت با مسافرها وداع کند، از انس روایت است که گفته است: مردی به حضور رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله، من می‌خواهم به سفر بروم، زاد و توشه‌ای به من بده.

فرمود: « زُودَكَ اللَّهُ التَّقْوَى » (خداوند زاد و توشه‌ی تقوا به تو دهد).

گفت: بیشتر.

فرمود: « وَ غَفَرَ ذَنْبَكَ » (و گناهت را ببامرزد).

گفت: بیشتر، پدر و مادرم فدایت باد.

فرمود: « وَ يَسَّرَ لَكَ الْخَيْرَ حَيْثُمَا كُنْتَ » (ترمذی) (و هر جا باشی خیر

را برایت مهیا گرداند).

به او فرمود: « خداوند زاد و توشه‌ی تقوا به تو دهد. » یعنی خداوند آن را

با تو کند، در طول راه تا بازگشت از آن تغذیه کنی، مثل غذایی که با خود حمل می‌کنی.

حدیث: «اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ» (مسلم) (در مورد زنان تقوای الله را پیشه کنید).

در اینجا مخاطب مردان هستند، این سفارش رسول الله ﷺ در مورد زنان است، اگر مردان در مورد زنان تقوای خدا را داشتند، شاهد این همه مصیبت که دنیا را تکان داده و راهروهای دادگاه را پر کرده است، نبودیم.

حدیث تاجران

از رفاعة روایت است که گفته است: با رسول الله ﷺ خارج شدیم، مردم صبح زود مشغول معامله و خرید و فروش بودند، رسول الله ﷺ آنان را صدا زد: «يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ» (ای تاجران) وقتی به طرفش نگاه کردند و سرهایشان را بلند کردند فرمود: «إِنَّ التُّجَّارَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فُجَّارًا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَبَرَّ وَصَدَّقَ» (ابن ماجه) (تاجران در روز قیامت به صورت فاجران مبعوث می‌شوند، مگر کسی که تقوای خدا را داشته باشد، نیکی کند و راستگو باشد).

از ابوهریره روایت است که از رسول خدا ﷺ پرسیده شد، یا رسول الله! بزرگوارترین شخص کیست؟ فرمود: «أَتَقَاهُمْ. . .» (مسلم) (متقی ترین آنان).

یک موعظه بلیغ و رسا

از عرباض بن ساریه روایت است که گفته است: رسول خدا ﷺ نماز بامداد را برای ما امامت داد، سپس رو به ما کرد و موعظه‌ای بلیغ و رسا برای ما ایراد نمود که چشم‌ها از آن جاری و دل‌ها لرزید. گفتیم یا گفتند: یا رسول الله ﷺ! گویی که این موعظه‌ی وداع است، سپس به ما وصیت کرد، فرمود:

﴿ أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ إِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ يَرَى بِعَدَى
اِخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ وَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَ إِيَّاكُمْ وَ
مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَ إِنْ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ ﴾ (مسند احمد).

شما را به تقوا و ترس خدا و سماع و طاعت از امیران - حتی اگر برده‌ای حبشی باشد - سفارش می‌کنم، چون هر کس از شما زندگی کند بعد از من شاهد اختلافات زیادی خواهد بود، پس بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت‌گر چنگ بزنید و آنان را با دندان‌های خود بگیرید، و از کارهای نو پیدا پرهیز کنید، چون هر نوپدایی بدعت است و هر بدعتی گمراه است.

این وصیت رسول خدا ﷺ به ما و نسل‌هاست؛ تقوای خدا که رأس دین است.

نمونه‌هایی از متقیان و پارسایان

در این‌جا داستان‌هایی از متقیان گذشته نقل می‌کنیم تا به آنان اقتدا کنیم، حدیث غار را خیلی‌ها می‌دانند. داستان سه نفری که وارد غاری شدند و روی غار به وسیله‌ی صخره‌ی بزرگی مسدود گشت، آنان یقین دانستند که هیچ راه نجاتی از این مصیبت ندارند مگر این که هر یک از ایشان موضعی را که در آن تقوا پیشه کرده بود، تعریف کند. یکی از آنان موضع‌گیری سخت و دشواری داشته بود. او گوید: من دختر عمویی داشتم که بسیار خوش سیما و زیبا روی بود. من دیوانه وار عاشقش بودم و او را به کامجویی فرا خواندم، اما او سر باز زد، روزی به خاطر نیاز به پول نزد آمد و من به شرط در اختیار گذاشتن خودش حاضر به قرض دادن به او شدم.

هدایت

این فرصتی بود تا آنچه را که قبلاً از آن زن، از دست داده بود، به دست بیاورد، پس این گونه با او تسویه حساب می‌کرد، یعنی پول را در مقابل در اختیار گذاشتن خودش پرداخت می‌نمود تا هر کاری که می‌خواهد با او بکند، اما زن سر باز می‌زد، سپس مشکل و گرفتاریش او را وادار به پذیرفتن این پیشنهاد می‌سازد و در اثنای اوج گیری شهوتش و در حالی که همه چیز را جهت ارتکاب معصیت فراهم نموده و بسان شوهری نسبت به همسرش نشسته بود که زن گفت: از خدا بترس. این سخنان بسان صاعقه‌ای بر سرش فرود آمد، او به شدت تکانی می‌خورد و به خود می‌آید، پول را به او می‌دهد و رهایش می‌کند. وقتی آن مرد این ماجرا را تعریف می‌کرد تخته سنگ مقداری کنار می‌رود.

اکنون خودت را به جای او بگذار، آیا این سخنان در تو مؤثر خواهد بود یا نه؟! او چگونه این کلمات این مرد را از معصیت به سوی خداوند متعال باز می‌گرداند؟

ابوبکر رضی الله عنه

برده‌ای غذایی برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه آورد. وقتی ابوبکر رضی الله عنه خورد و سیر شد از او پرسید: آن غذا را از کجا آورده‌ای؟ گفت: از پولی که از شرطبندی به دست آورده‌ام.

ابوبکر برخاست و انگشتش را در حلقش فرو برد و همه غذایی را که خورده بود، استفراغ کرد و گفت: آیا غذای حرام وارد شکم ابوبکر می‌شود!

عمر بن عبدالعزیز

روزی عمر وارد بیت المال مسلمانان شد، چند شیشه عطر از صدقه‌هایی که برخی از مسلمانان آن را صدقه داده بودند، باقی مانده بود. خزانه داری یکی از این

شیشه‌ها را برداشت و سرش را باز کرد و به بینی عمر نزدیک کرد تا بو کند. عمر گفت: پناه بر خدا! از خدا بترس. خزانهدار گفت: چرا ای امیرالمؤمنین؟ گفت: مگر این عطرها جز برای بوییدن، صدقه داده شده است؟!

یعنی با بوییدن، از آن استفاده کرده است و این کار برایش جایز نیست.

زنان نیکوکار فرمانبردارند

زنی صالح نزد امام احمد بن حنبل رفت و گفت: وقتی چراغ خاموش می‌شود من در نور ماه نخ می‌ریسم، آیا باید هنگام فروش، نخ‌های نورچراغ را از نخ‌های نور ماه جدا کنم؟ امام گفت: اگر میانشان تفاوتی وجود دارد به مشتری نشان بده.

زنی دیگر گفت: من هنگام عبور مشعل‌های بنی طاهر در شب، يك يا دو يا چند طاقه نخ رشته ام. خیالم را از بابت این مسأله راحت کن. امام فرمان داد همه ی نخ‌ها را به خاطر عدم تشخیص نخ‌هایی که در زیر نور مشعل‌ها رشته شده است، صدقه بدهد.

زنی دیگر از او پرسید: آیا آه و ناله بیمار شکایت است؟ گفت: نه! بلکه شکایت به الله است. سپس زن خارج شد. او به پسرش عبدالله گفت: دنبال این زن برو و ببین کیست؟ عبدالله گفت: به دنبالش رفتم. او وارد خانه ی بشر شد، او خواهرش بود.

این دو دختر به چه جایگاه بلند مرتبه ای دست یافتند، اما ما کجا و آنان کجا. در روزگار کنونی عده ای هستند که تمام عمرشان را در حرام و محرمات به سر می‌برند، به منبع و مصدر پول اهمیت نمی‌دهند، از راه حلال به دست آورده اند یا حرام؟!

ما و آنان

وقتی این داستان را می شنویم، شاید احساس کنیم غیر ممکن باشد و این به خاطر تحقیر و بی ارزش شمردن دین در این عصر است.

انس بن مالک گوید: شما کارهایی انجام می دهید که در نظرتان از مو هم باریک تر است و ما آن را در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم جز گناهان کبیره-یعنی هلاک کننده ها- می دانستیم، پس باید مواظب باشیم، زیرا کسانی هستند که سخنان دیگران را تحقیر می نمایند و عده ای دیگر با مردم بد رفتاری می کنند.

از ابی امامه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

«مَنْ افْطَعَ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِيَمِينِهِ فَقَدْ اَوْجَبَ اللهُ لَهُ النَّارَ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: وَ اِنْ كَانَ شَيْئًا يَسِيرًا يَا رَسُولَ اللهِ، قَالَ: وَ اِنْ قَضِيًّا مِنْ اَرَاكِ» (مسلم).

(کسی که با دست خویش حق شخص مسلمانی را قطع کند، الله آتش را بر او واجب و بهشت را حرام می گرداند، مردی به او گفت: اگر چه چیز کمی باشد یا رسول الله! اگر چه که يك چوب مسواک باشد).

واقعا چیز کمی! يك چوب مسواک! پس نظرت درباره ی نوارها و کتاب هایی که پس ندادنشان به صاحبانشان امروزه میان مردم رواج یافته است، چیست؟!

بله، حتی اگر يك چوب مسواک كوچك باشد که آنرا به ناحق گرفته باشد، به خاطر آن بهشت بر او حرام شود و آتش براو واجب. پس مراقب حقوق مادی مردم باشید. امانت ها را به صاحبانش باز گردانید و حقوق هر کس را نیز پیش از این که به روز قیامت برسد، که در آن از درهم و دینا خبری نیست، ادا کنید.

ثمره های تقوا در دنیا و آخرت

۱- افزایش علم و دانش:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ ط وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾ (بقره/۲۸۲)

(تقوای الله را رعایت کنید، و خدا هم به شما علم و دانش می آموزد.)

۲- بودن در معیت و همراهی پروردگار:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره/۱۹۴).

(تقوای الله را رعایت کنید و بدانید که الله با تقوا پیشه گان است.)

۳- عدم ترس و وحشت و اندوه در دنیا و آخرت:

﴿فَمَنْ أَتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (اعراف/۳۵)

(کسانی که تقوا پیشه سازند و به اصلاح پردازند نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می شوند.)

۴- افزایش رزق و روزی:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (طلاق/۲-۳)

(هر کس تقوای الله را رعایت کند، الله راه نجاتی را برای او فراهم می سازد و از جایی که

تصورش را نمی کند به او روزی می رساند.)

۵- رهایی از بحران ها

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ (اعراف/۹۶)

(اگر ساکنان این شهر ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می ساختند برکت های آسمان و زمین را بر روی آنان می گشودیم.)

۶- بخشش گناهان:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾ (طلاق/۵)

(هر کس تقوای الله را پیشه سازد، خداوند بدی ها و گناهان او را محو می کند و پاداشش را بزرگ می گرداند.)

۷- رهایی و نجات از آتش:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ (مریم/۷۲-۷۱)

(هیچ کس از شما نیست مگر این که در آن وارد می گردد. این امر همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. آن گاه کسانی که پرهیزگار بوده اند می رهانیم، و ستمگران را به زانو در افتاده در دوزخ رها می کنیم.)

۸- هم نشینی با دوستان، دوستان و محبوبان در بهشت:

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ (زخرف/۶۷).

(در روز قیامت دوستان صمیمی دشمن هم یگرند مگر تقوا پیشگان.)

۹- استقبال فرشتگان در روز قیامت به بهترین وجه:

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾ (زمر/۷۳)

(کسانی که تقوای پروردگار را رعایت می کنند گروه گروه به سوی بهشت راهنمون می شوند.)

۱۰- بهشت برای متقیان آماده و مهیا گشته است، یعنی به خاطر آنان آفریده

شده است:

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران/۱۳۳)

(بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن به اندازه آسمان و زمین است و برای

تقوا پیشه گان آماده شده است.)

۱۱- روز قیامت از هیبتی هستند که نزد خداوند رحمان می روند و در

ضیافت او می باشند:

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾ (مریم/۸۵).

(روزی که تقوا پیشه گان را گروه گروه در پیشگاه خدای رحمان جمع می نمایم.)

پس به این نتایج و ثمرات فراوانی که متقیان در دنیا و آخرت از ان بهره مند

می گردند، نگاه کن. عجب ثمره های بزرگ و جایزه های ارزشمندی!

پس ای شوهر در رفتار با همسرت تقوای الله پیشه کن.

ای پدر! در رفتار با فرزندان تقوای خدا را پیشه کن، برایشان الگویی باش با

بد اخلاقی ات آنان را تباه مکن.

هدایت

ای همسر! در رفتار با شوهرت تقوای خدا را پیشه کن و با نیکی با او معاشرت کن، برایش مخلص باش در رفتار با فرزندان تقوای خدا را پیشه کن و به خوبی آنان را تربیت کن.

ای جوان! تقوای خدا را پیشه کن، از گناهان و معاصی پرهیز، به ریسمان محکم الهی چنگ بزن، از فتنه زنان بر حذر باش و در رفتار با پدر و مادر از خدا بترس.

ای مردم! در همه زندگی تان در عبادت ها، اخلاق، معاملات و روابط اجتماعی تقوای خدا را پیشه سازید.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ ۖ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ (حج/۱).

(ای مردم! از پروردگارتان پرهیزید، به راستی که زلزله ی قیامت چیز بزرگی است.)

یقین به قدرت پروردگار

برادرگرامی! من از خلال این سخنان که حاوی مفاهیم بسیار بزرگی از ایمان ما به وسیله ی آن استوار است، با تو زندگی می کنم. این مفهوم روح ایمان را تشکیل می دهد، پس اگر ایمان به عنوان جسم باشد این مفهوم بسان روحی برای ان است. این مفهوم در زندگی ما وجود دارد، اما به صورت عادی نه عبادی. زیرا فقط در حد سخن موجود است و ریشه ای در قلب ندارد، البته به جز کسانی که الله (عزوجل) رحم کرده و آنان. ا هدایت نموده باشد.

این مفهوم ایمانی بزرگ، یقین به الله و اعتماد به قدرت اوست.

از خداوند (عزوجل) خواستاریم که در طول زندگی قلب هایمان را بر ایمان کامل خود استوار بدارد، همان گونه که از او مسألت داریم که ما را با ایمان بمیراند، چرا که او بخشنده ترین درخواست شونده و اجابت کننده ی هر امیدوار و ارزو کننده ای است.

حقیقت یقین به الله (جل جلاله)

یقین به الله تنها در مسأله ی مغفرت گناهان نیست، بلکه شامل یقین به قدرتش در بزرگواری نمودن و عزت بخشیدن به تو در ازای اطاعت ذات اقدسش و نیز یقین به قدرت ارج بخشیدن این امت و پیروزی آن، و بر افراشتن پرچمش می باشد. یقین به نام ها و صفاتش مثل یقین به این که او پادشاه پادشاهان، تدبیر کننده، روزی دهنده، بی نیاز کننده، قهار، جبار، توانا، منفعت رسان، ضرر رسان، عزت دهنده، ذلت بخش ... است.

یقین به خداوند -عزوجل- چه نقشی در زندگی دارد؟

هدایت

وسعت و اندازه اش در قلبت چقدر است؟

پاسخ درست و دقیق این پرسش، چیزی است که تو باید جهت اطمینان حاصل کردن از آن سعی و تلاش کنی. ولی شاید بعضی بگویند: ما خودمان این حرف ها را می دانیم، و قطعاً ما می دانیم که خداوند بر همه چیز دانا و تواناست، ما به این مسأله یقین داریم!

بله، شاید عده ای به الله متعال یقین داشته باشند، اما به صورت عادی و لفظی نه قلبی، چیزی که ما در تأکید و ریشه دار ساختن آن سعی می کنیم، یقین قلبی است، زیرا یقین عبادت درجه يك است.

ممکن است عده ای یقین داشته باشند، این یقین در حد عمومی و گمان است نه با همه جزئیات و به صورت عملی.

به عنوان مثال :

اگر کسی نا کشوری که تا حالا ندیده ای و به آنجا نرفته ای، به تو بگوید. مثلاً بگوید: روی زمین کشوری به نام «یمن» هست، در حالی که تو تا به حال «یمن» را ندیده ای و درباره اش هیچ نشنیده ای. اما گمان می کنی که این مرد راست می گوید، بنابر این نوعی یقین به وجود داشتن سرزمینی به نام «یمن» در تو ایجاد می شود، ولی اگر شخصی دیگر بیايد و به تو بگوید: نه، این مرد به تو دروغ گفته است، کشوری به نام «یمن» وجود ندارد، این جاست که نوعی شك و تردید در تو به وجود می آید. ولی اگر ده نفر به تو بگویند که کشوری به نام «یمن» وجود دارد، یقینت بیشتر می شود و احساس می کنی این سخنان درست تر است، اما اگر ده نفر دیگر بیایند و به تو بگویند: هیچ کشوری به نام «یمن» وجود ندارد، یقینت به گونه ای به لرز در می آید و اگر صد نفر بیایند و به تو بگویند که

«یمن» وجود دارد، یقینت نسبت به قبل افزون تر می گردد و اگر ویزایی جهت مسافرت به یمن بدست بیاوری، یقینت بیشتر و بیشتر می شود و اگر شخصاً به «یمن» رفتی و در شهر هایش به گردش پرداختی، یقین به وجود این کشور در قلب از استحکام کوهها استوار تر خواهد شد و تو از این یقینی که بدان دست یافتی و در قلبت رسوخ کرده است، دفاع خواهی کرد و اگر يك میلیون نفر بیایند و همگی به تو بگویند؛ کشوری بنام «یمن» وجود ندارد، هرگز این سخنان را باور نخواهی کرد. این همان یقینی است که مقصود ماست و ما سعی می کنیم آن را در قلب ها رسوخ دهیم.

حال و روز قلب های ما در رسیدن به یقین به الله و مستحکم نمودنش این گونه است.

قلب تنها به چنین یقینی نمی رسد، بلکه با علم و ادراك از الله، بندگی، خضوع و فروتنی نسبت به آن ذات تبارك و تعالی که از هر گونه شریکی پاک و مبرا است به چنین یقینی دست می یابد.

مثلاً: ممکن است از پدر یا شخصی دیگر شنیده باشد که وقتی انسان داخل قبری گذاشته می شود، یا به نعمت و رفاه می رسد - خداوند ما را از جمله ی نعمت دادگان قرار بدهد- یا عذاب می شود- خداوند ما را از عذاب محفوظ بدارد- همه ی ای را به اعمال انسان در دنیا بستگی دارد، ولی شاید یکی از بی دینان خاورشناس یا سکولاریست این شبهه را که در قبر هیچ حساب و کتابی نیست - خداوند ما را از باطل آنان محفوظ بدارد- در دلت بیندازد، نوعی لرزش و شك در تو به وجود می یابد و اگر در جلسن ی عمومی یکی از دانشمندان یا شیوخ مورد اعتماد که در رابطه با زندگی و قبر و حساب و کتابش سخن می گوید حاضر شوی یا از عالمی مورد اعتماد و پرهیزگار بپرسی، دوباره اعتمادت جلب میشود.

اگر احیاناً یکی از کتابهای آن علمای مورد اعتماد را بخوانی، نه کسانی که به دنبال شبهات میروند اعتمادت افزایش می یابد.

اگر قرآن را همراه تفسیرش بخوانی و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را که بسیار زیاد است مطالعه کنی، یقینی کامل نسبت به قبر، حساب و کتاب، نعمت و عذابش در تو رسوخ می کند. از جمله ی این احادیث حدیثی است که از ام المؤمنین عایشه-رضی الله عنها- آمده است که گفت: دو پیرزن یهودی نزد من آمدند و گفتند: مرده ها در قبر هایشان عذاب می شوند. من آنان را تکذیب نمودم و نتوانست حرف هایشان را باور کنم. آنان رفتند، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر من وارد شد و من ماجرا را برایشان تعریف کردم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«صَدَقْنَا إِنَّهُمْ يُعَذَّبُونَ عَذَابًا تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ كُلُّهَا»

(آن دو زن راست گفتند، آنان به گونه ای عذاب می شوند که همه چهار پایان صدایشان را می شنوند. «

ام المؤمنین عایشه-رضی الله عنها- گوید: از آن پس همیشه رسول الله را می دیدم که در نماس از عذاب قبر به خداوند پناه می برد.(بخاری)

برادرم!

رسوا الله (صلی الله علیه وسلم) را ببین که با وجود نبوت و معصومیتش، از عذاب قبر به خداوند پناه می برد، پس چه رسد به ما؟! به پیامبرت اقتدا کن و همواره از عذاب قبر به الله (عزوجل) پناه ببر، چرا که این امر حقیقت است. الله (عزوجل) همه ما را از آن محفوظ بدارد.

هدایت

از ابوهریره (رضی الله عنه) آمده است، که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین دعا می کرد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ» (بخاری)

(پروردگارا! من از عذاب قبر، عذاب آتش، فتنه ی زندگی و مرگ و از فتنه ی مسیح دجال به تو پناه می آورم.)

از ابوهریره آمده است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

« إِذَا تَشَهَّدَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ أَرْبَعٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ وَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ » (مسلم).

(هنگام تشهد، از چهار چیز به خداوند پناه ببرید. بگویند: بار الها! من از عذاب جهنم، عذاب قبر، فتنه ی زندگی و مرگ و از شر فتنه ی مسیح دجال به تو پناه می آورم.)

برادر! همواره سفارش رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را آویزه گوشت کن و همواره پس از تشهد اخیر و قبل از سلام از عذاب قبر به خدا پناه ببر و آن را دعایت قرار بده تا از آن رهایی یابی. خداوند ما و شما را از عذاب قبر نجات دهد.

از عایشه ام المؤمنین- رضی الله عنها- آمده است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

« عَذَابُ الْقَبْرِ حَقٌّ » (بخاری).

(عذاب قبر واقعیت دارد.)

«اسْتَجِيرُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، فَإِنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ حَقٌّ» (صحیح جامع).

(از عذاب قبر به خداوند پناه ببرید، زیرا عذاب قبر حقیقت دارد.)

پس از این که این مسأله را آموختی، به مرحله تثبیت بزرگ یقین در قلب می رسی و آن عمل کردن به این علم و دانش است، با خواندن و خضوع و فروتنی در برابر خداوند متعال، او را عبادت می کنی تا تو را در زمره ی کسانی که از آن ایمن هستند قرار بدهد و با پناه بردن به پروردگار عزوجل از عذاب قبر به مرحله ی بزرگ یقین می رسی و حتی خود شیطان هم نمی تواند تو را به لرزه انداخته یا شك و تردید به دلت بیندازد.

برادرم!

باید یقین متکامل را در قلبت حاك کنی تا توشه ی تو در این دنیا جهت رویارویی با شبهه هایی که دشمنان اسلام جلوی پایت می افکنند، باشد.

به منظور ترسیخ و استوار ساختن آن می بایست از روشی که در مسأله ی قبر، حساب و کتاب، نعمت و عذابش بیان شد و نیز سایر مسائلی که دشمنان اسلام سعی در ایجاد شبهاتی پیرامون آن دارند، پیروی نمایی. برخی از این مسائل عبارتند از:

۱- شبهه اکتفا نمودن به قرآن و ترك عمل به سنت.

۲- شبهه ایجاد شك و تردید در راویان سنت، مثل ابوهریره (رضی الله عنه) و بخاری - رحمة الله- و دیگر بزرگانی که در انتشار سنت نبوی سهم به سزایی داشته اند.

۳- شبهاتی که پیرامون زن است، مثل حجاب، ختنه و

قرآن و یقین

اولین آیه ای که در وصف مؤمنان نازل شد، آنان را به یقین به غیبات و ایمان به آن توصیف نمود، خداوند متعال می فرماید:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (بقره/۳)

(کسانی که به غیب ایمان دارند).

پس اولین ویژگی مؤمنان، ایمان به غیبات و یقین به آن هاست.

قرآن کریم همواره ذهن ها را بر ترسیخ یقین و ایمان در قلب ها متمرکز نموده است، بیاپید با قرآن زندگی کنیم و یقین و ایمان را در قلب هایمان رسوخ دهیم.

آیات بسیار زیادی در قرآن پیرامون این مفهوم وجود دارد، ما خیلی اوقات ان ها را می شنویم، ولی متأسفانه در آن نمی اندیشیم و با قلب هایمان در آن تأمل نمی کنیم، زیرا این آیات فقط به گوش هایمان

(کسانی که به غیب ایمان دارند).

هدایت

می رسد نه قلب ها، چون قلب های ما به خاطر معاصی و گناهانی که مرتکب می شویم، از کار افتاده است. از الله مسألت دارم که بیدار و آگاه سازد.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (زمر/۴۲)

(الله ارواح را به هنگام مرگ انسان ها و در وقت خواب انسان ها بر می گیرد، ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده است نگاه می دارد و ارواح دیگری را برای مدت معینی باز می گرداند، به راستی که در این موضوع نشانه های روشنی برای اندیشمندان است.)

برادرم!

از جمله مواردی که یقین را در قلب های ما رسوخ می دهد، نگاه کردن و تأمل در قدرت آفرینش پروردگار در جهان است.

به قدرت الله عزوجل در مسأله ای که روزانه برای همه ی ما اتفاق می افتد، خوب توجه کن. بله، خواب. خداوند متعال در دو حالت روح ها را نزد خویش باز می گرداند: مردن اجل: هنگامی که اجلش فرا می رسد، و مردن خواب: هنگامی که می خوابد. خداوند نفسی را که هنوز اجلش به پایان نرسیده است، هر روز هنگام خواب نزد خویش باز می گرداند، بنابراین تو باید بخوابی، زیرا روح می بایست نزد آفریدگارش باز گردد و این امری است که تو از هر گونه دخالت در آن عاجز و ناتوانی، چون روح مأموریت دارد که به بارگاه آفریدگارش باز گردد.

پس اگر روح از قرار بازگشت به آفریدگارش تأخیر داشته باشد، مثلاً ۲۴ ساعت بگذرد و تو نخوابی، بدین ترتیب روح از میعاد بازگشتش به الله عزوجل

هدایت

تاخیر می‌کند. پس نفس به نوعی از هم پاشیدگی و خستگی شدید مبتلا می‌شود، بنابراین روح باید حتماً نزد خالقش باز گردد. زیرا او بر همه نفس ها قادر و مسلط است، نه تنها نفس انسان بلکه همه ی کائنات باید بخوابند. روح باید نزد آفریدگارش باز گردد.

برادرم!

چگونه ممکن است یقین نفسی که این امر را درک نموده است، به لرزه و اهتزاز در بیاید؟!

الله عزوجل برای ما اذعان می دارد که:

﴿يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (زمر/۴۲)

(ارواح را به هنگام مرگ انسان ها و در وقت خواب انسان ها بر می گیرد ، ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می دارد و ارواح دیگری را برای مدت معینی باز می گرداند ، به راستی که در این موضوع نشانه های روشنی برای اندیشمندان است.)

خداوند نفسی را که مرگ را برایش مقدر نموده نزد خویش نگه می دارد، قدرت الهی را ببین! و نفسی را که هنوز اجلش فرا نرسیده است، می فرستد و تا زمانی که وقت گرفتن آن فرا نرسیده، آن را رها می کند.

به همین جهت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ما می آموزد که این دعا را هنگام خواب بخوانیم. از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هدایت

«وقتی یکی از شما به رختخوابش می رود، آن را با پشت لباسش بتکاند، زیرا او نمی داند که چه چیزی در خود نهان دارد، سپس بگوید:

«بِسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ إِنَّ أَمْسَكَتَ نَفْسِي فَأَرْحَمَهَا وَ إِنَّ أَرْسَلْتَهَا فَأَحْفَظَهَا بِمَا تَحْفَظُ

بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ» (بخاری).

(پروردگار! با نام تو پهلویم را بر زمین می گذارم و با نام تو آن را

بلند می کنم، اگر روحم را گرفتی، آن را بیامرزش و اگر آن را فرستادی، با آن چه بندگان صالحت را حفظ می کنی، آن را محفوظ بدار.)

برادرم!

چگونه با وجود بازگشت همه روزه ی روح نزد الله باز هم معصیتش را می کنی؟!

چگونه در حالی که روح در دستان قدرتمند پروردگار متعال است، یقین و ایمانت به آن باری تعالی ناقص و ضعیف می باشد؟!

آیا تا به حال به این مفهوم اندیشیده ای که الله روز به روز روح را به جسمت باز می گرداند؟!

آیا اگر امروز روح را به تو داد، باز پس دادنش را در فردا تضمین می نمایی؟!

آیا تا به حال در این مفهوم وحشتناک و مخوف تأمل و تدبیر نموده ای؟! چطور با خواندن این آیه ی کریمه و پی بردن به این که روح هر روز نزد

هدایت

پروردگار عزوجل باز می گردد و خداوند آن را روز به روز به تو می بخشد، یقیناً در او دو چندان نمی گردد؟!

آیا هنوز به قدرت و عظمت آن ذات عزوجل پی نبرده ای؟! الله عزوجل می فرماید:

﴿ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴾ ﴿ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ (ذاریات/۲۱-۲۰)

(در زمین نشانه هایی فراوانی است که می خواهند به یقین برسند، و در وجود خود شما، مگر نمی بینید؟)

الله می فرماید:

﴿ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴾ (مریم/۶۴)

(پروردگارت فراموش کار نبوده است.)

وقتی به تفسیر کلمه ی «نَسِيًّا» باز می گردی متوجه می شوی که معنایش این است که او از هر چه در زمین، دریا، شب و روز هست، با

خبر و آگاه است، حتی یک دانه ماسه ای که بر روی زمین است، خداوند از حرکتش داناست و یا قطره ی آبی که از آسمان فرود می آید، او می داند که چه کسی آن را می نوشد، در کتاب نوشته شده است که چه کسی آن را می نوشد.

در میان میلیون ها قطره ی باران، قطره ای هست که برایش مقدر شده توسط چه کسی نوشیده شود. بنابراین آن قطره مسیرش را می داند. بر فلان دشت فرود می آید، از وسط فلان دره عبور می کند، وارد فلان تخته سنگ می شود، به فلان رود می

هدایت

پیوندد، به فلان شیر آب میرسد، سپس خارج می شود و در شیشه ای بسته بندی شده و به دست تو می رسد تا همان اندازه که برایت مقدر شده بنوشی، سپس به دست شخص دیگری می رسد تا به همان اندازه که برایش مقدر شده است، بنوشد، پس پاک و منزّه است آن ذاتی که فراموشکار نبوده و نیست!

منزه است آن خدایی که یک قطره باران را از آسمان به دل زمین سوق می دهد تا در آن سر دنیا به وسیله ی آن، یک دانه گندم از دل زمین بروید، سپس توسط کشتی به سرزمینی که فلان شخص برایش مقدر شده است تا به وسیله ی آن غذایی به کف آرد، می رسد، سپس آرد شده و خمیر می شود و به او می رسد! پاک و منزّه است خدایی که این امر را از آسمان تا زمین تدبیر می نماید! خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ﴾ (انعام ۶۱-۵۹)

(گنجینه های غیب و کلید آن ها در دست خداست و کسی جز او از آن ها آگاه نیست و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر اینکه از آن خبر دار است، هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ چیز تر یا خشکی نیست که فروافتد، مگر این که در لوح محفوظ ضبط و ثبت است. خدا است که در شب شما را می میراند و در روز شما را برمی انگیزاند و او می داند که در روز چه می کنید و چه فراچنگ می آورید تا مهلت معین به سر آید، سپس به سوی خدا برمی گردید و آنگاه شما را بدان چه میگردید با خبر می گرداند. خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او

هدایت

مراقبانی بر شما می گمارد و چون مرگ یکی از شما فرارسد، فرستادگان ما جان او می گیرند و کوتاهی نمی کنند.)

این به چه معناست؟!

آن چه آیات قرآنی از آن سخن می گوید، در واقع اتفاق افتاده و مشاهده می شود و تو در زندگیت با آن مواجه هستی، ولی به آن نمی اندیشی، با وجود اینکه می دانی با تفکر و تدبیر در آیات قرآنی، شرعی و کونی خداوند، یقینت در قدرت الله بیشتر و بیشتر می شود.

تأمل و تدبر کن! تصور کن! تسبیح و تکبیر بگویی!

هیچ درختی در هیچ جا، یا مکان یا جنگل تاریکی که انسان به آن قدم نگذاشته یا در اعماق آب در قعر اقیانوس تاریک نیست مگر اینکه الله آن را می داند! هیچ برگی بر زمین نمی ریزد مگر اینکه الله از آن آگاه است! هیچ دانه ای در تاریکی های زمین، در داخل زمین و در قعر اقیانوس نیست مگر اینکه الله از آن با خبر است، چیزی در زمین و آسمان از علم و دانش او پنهان نیست!

خداوند متعال می فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾ (رعد/۲)

(خدا همان کسی است که آسمان ها را چنان که می بینید، بدون ستون برپا داشت، سپس به فرمانروایی جهان هستی پرداخت و خورشید و ماه را فرمانبردار ساخت. هر کدام تا مدت مشخصی به

هدایت

حرکت خود ادامه می دهند. خداوند کار و بار را می گرداند و او آیه ها را بیان می دارد. تا اینکه یقین حاصل کنید که پروردگارتان را ملاقات خواهید کرد.)

این آیه کریمه تمام این نشانه های کونی را ذکر کرد تا یقین به قدرت الله، ملاقات وی، مسخر کردن خورشید و ماه و تدبیر امور بندگان و بیان مفصل آیات را برایت یاد آور شود، همه را ذکر کرد تا به یقین کامل و راسخ به الله، قدرت و ملاقات وی برسی، پس منزله است خداوند صبحگاهان و شامگاهان!

رسوخ یقین به الله در دل به وسیله ی تفکر در دخل و تصرف او در هستی

از جمله روش هایی که یقین به قدرت الله را در تو تقویت می کند، ملاحظه و تفکر در دخل و تصرف الله در جهان هستی است. زیرا اگر با دیده ی تدبیر و اندیشه بدان بنگری، نشان ها و شگفتی های الهی را خواهی دید، که آن قدرت باعث حیرت می گردد که چیزی جز: سبحان الله العلی العظیم! را بر زبان نمی آوری، خیلی اوقات می بینیم که خداوند هنگام تصرف در این جهان، بسیاری از قوانین کونی ای را که خودش با حکمت فراوان، وضع نموده است مثل: وزش بادهای، طلوع و غروب روزانه خورشید، سوزاندن آتش و بریدن چاقو، خداوند گاهی اوقات کونی را نقض می کند تا بر یقینت در قدرتش بیفزاید. در این رابطه مثال های بسیاری برای قلبی که تدبر می کند و می اندیشد، وجود دارد.

از بین بردن تاثیر آتشی که ابراهیم خلیل علیه السلام در آن افکنده شد

هنگامی که ابراهیم خلیل علیه السلام توسط قوم کافرش در آتش افکنده شد، خداوند متعال تأثیر آن را باطل نمود.

این امر درس عبرتی بزرگ برای هر کسی است که قلبی عاقل و هوشیار دارد، زیرا نجات ابراهیم علیه السلام به وسیله ی باطل نمودن تأثیر آتش، در پند و

هدایت

عبرت رساتر و در بیان قدرت الله آشکارتر می باشد، زیرا این کار خنثی نمودن و عادت شکنی است. الله می توانست به روشی کاملاً متفاوت و به وسیله ی دیگری ابراهیم علیه السلام را نجات دهد، مثلاً ابری بارانی را بر بالای آتش بفرستد و هر وقت می خواستند آن را روشن کنند، آن را خاموش کند یا فرصت فرار را برای ابراهیم علیه السلام مهیا نماید، ولی خداوند متعال خواست تا یقین در قدرتش را در قلب های ما تثبیت نماید. گویی که خداوند به ما می گوید: این ها قوانین دنیای مخصوص شماست که من تأثیر آن را در جلوی دیدگانتان خنثی می سازم و کاری می کنم که ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شود، ولی هیچ جای بدنش نسوزد، زیرا من بر هر کاری قادر و توانا هستم.

پروردگار عزوجل قانون کونی موجود در سوزاندن آتش را باطل می کند، پس آنان او را در آتش می افکنند و در حالی که می گویند:

﴿ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴾ (انبیاء/۶۸)

(گفتند: او را خوب بسوزانید و معبودان خود را یاری دهید اگر می خواهید کاری انجام دهید.)

آنان نگفتند: «أَحْرِقُوهُ» «او را بسوزانید» می خواستند مبالغه در سوزاندن را نشان دهند، ولی هیئات، هیئات از آن در برابر قدرت الله:

﴿ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴾ (انبیاء/۶۹-۷۰)

(گفتیم: ای آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم. آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند، ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم.)

بطلان تأثیر کارد ابراهیم خلیل علیه السلام

همان گونه که الله تأثیر کارد ابراهیم علیه السلام را که می خواست در راستای فرمانبرداری از دستور پروردگار متعال اسماعیل علیه السلام را به وسیله ی آن ذبح کند، خنثی نمود، علی رغم اینکه هر کاردی تیز و برنده است و اگر آن را روی دستت بگذاری، پس از چند ثانیه آن را می برد و خون را می بینی که جاری می شود و یک حالت از هم فروپاشی عصبی رخ می دهد، ولی الله تأثیرش را باطل می نماید و کارد بر گردن اسماعیل علیه السلام گذاشته می شود و ابراهیم علیه السلام واقعاً سعی می کند که او را قربانی نماید و کارد را به گردنش می کشد ولی هیچ تأثیری ندارد. حتی اسماعیل علیه السلام گمان می برد که ابراهیم علیه السلام کارد را تکان نمی دهد، اما این قدرت پروردگار متعال است.

پس آن ذاتی که به آتش گفت: نسوزان، به کارد هم گفت: نبر و او همان است که به نهنگ که بنده ای از بندگان خداست گفت: یونس را نکش.

او الله است که تنها پروردگار تو نیست، بلکه پروردگار تو، ماهی، مورچه، شیر، جن، شیطان و پروردگار همه ی جهان است.

یقینت به الله کجاست؟! نهنگ، یونس علیه السلام را در شکمش دارد، او کم غذا می خورد تا یونس علیه السلام فرصتی برای عبادت داشته باشد و یونس علیه السلام همچنان در شکم نهنگ این جمله را تکرار می کند:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انبیاء/۸۷)

(معبودی جز تو قابل پرستش نیست، پاک و منزهی تو، به راستی که من از ظالمان بوده

(۰.م)

هدایت

پس نهنگ باید دست از غذا خوردن بکشد تا یونس علیه السلام در شکمش به عبادت بپردازد و خداوند متعال توبه اش را بپذیرد و او را نجات دهد!

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ* فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾ (انبیاء/ ۸۸-۸۷)

(ذو النون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت و تنگ نمی گیریم، پس در میان تاریکی ها فریاد بر آورد که معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی تو، من از جمله ی ستمکاران بوده ام. ما دعای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها کردیم، و ما این گونه مؤمنان را نجات می دهیم.)

چه کسی ذکر و تسبیح را در شکم نهنگ به یونس علیه السلام الهام نمود؟!

چه کسی او را از شکم نهنگ بیرون آورد؟!

چه کسی درخت کدو را پس از خارج شدن او از شکم نهنگ برایش رویاند؟!

او الله، پروردگار عالمیان، فرمانروای روز قیامت، جمع کننده ی مردم در روزی که هیچ شکی در آن نیست، می باشد. او بخشاینده ترین بخشایشگران است. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ (صافات/ ۱۴۶)

(ما کدوئی بر بالای او رویانیدیم.)

آیا به او یقین پیدا کردیم یا نه؟

از بین بردن ویژگی جریان آب برای موسی علیه السلام

خداوند هم چنین طبیعت جهان هستی را در جریان آب دریا و امواج متلاطم و خروشان باطل کرد، علی رغم این که خداوند جریان، حرکت و تلاطم را به امواج دریا داده است، ولی آن را با چیز بسیار ساده ای-زدن عصا به دریا توسط سیدنا موسی علیه السلام-خنثی فرمود، خواص آن آب تغییر کرد و مثل کوه جامد و خشک شد تا سیدنا موسی علیه السلام عبور کند.

خداوند متعال می فرماید:

﴿ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ ﴾ (شعر/۶۳)

(به دنبال آن به موسی پیام دادیم که عصای خود را به دریا بزن. دریا از هم شکافت، و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید.)

بعد از اینکه موسی از دریا عبور کرد، خواست دوباره با عصایش به دریا بزند تا دریا به حالت اولش برگردد، چون می ترسید که فرعون و لشکریانش او را تعقیب کنند که خداوند متعال به او فرمود:

﴿ وَاتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ ﴾ (دخان/آیه ۲۴)

(و دریا را گشوده واگذار. ایشان گروهی هستند که قطعاً غرق می گردند.)

فرعون و لشکریانش می خواهند از دریا عبور کنند که خواص آب به آن برمی گردد و همگی را غرق و نابود می کند و این گونه ظلم، کبر و طغیان پایان می یابد.

پاک و منزّه است خدایی که کارهای آسمان ها و زمین را در دست دارد.

هدایت

پاک و منزّه است کسی که مهلت می دهد ولی اهمال و فراموش نمی کند.

خداوند ارتباط میان شیء و سبب مستقیم دنیوی آن را از بین می برد

خداوند متعال گاهی اوقات برای خنثی نمودن اعتقاد به ارتباط یک چیز به اسباب مستقیم دنیوی اش از متضاد یا مخالف آن استفاده می کند. زیرا این امر نظام کونی ای نیست که الله همیشه بدان اقرار نماید، بنابراین چیزهایی وجود دارد که الله متضاد و معکوسش را می آورد. آن هم به خاطر تثبیت یقین به قدرت آن یگانه یکتا در قلب های بندگانش و توکل بر او که از هر شریک و همتایی مبرا است. برخی از این موارد عبارتند از:

آوردن امنیت از ترس و وحشت

آیا نمی بینی که پروردگار متعال در داستان موسی علیه السلام و مادرش با فرعون، امنیت را از ترس و وحشت آورده است؟!

در این فرمایش الهی خوب ببندیش:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ...﴾ (قصص/۷)

(به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده، و هنگامی که بر او ترسیدی...)

این حالت بیان گر اوج ترس و وحشت است، ولی راه گریز از این ترس چیست ؟

﴿فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (قصص/۷)

(وی را به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم و از زمره ی پیغمبرانش می نماییم.)

این نیز حالتی دیگر از وحشت و هراس است. ولی با یقین به الله جل جلاله تبدیل به حالتی از امنیت می گردد، اما چگونه؟

﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ﴾ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿ (قصص/۹-۸)

(خاندان فرعون، موسی را برگرفتند و سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان شد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند. زن فرعون گفت: او را نکشید، نور چشم من و تو است. شاید برای ما مفید باشد، و یا اصلاً او را پسر خو کنیم، آنان نمی فهمیدند و در نمی یافتند.)

قلب زن فرعون می سوزد و بدین ترتیب قلب خود فرعون نیز نرم می شود، زیرا قلب ها در دست الله است. پس دوباره به مادرش برمی گردد، چگونه؟

﴿وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ﴾ ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿ (قصص/۱۲-۱۳).

پیش از آن ما دایگان را از او بازداشتیم و خواهر موسی گفت: آیا شما را به ساکنان خانواده ای رهنمود کنم که برایتان سرپرستی او را بر عهده گیرند و خیرخواه و دلسوز او باشند؟ ما موسی را به مادرش باز گردانیدیم تا چشمش روشن شود و غمگین نگردد و بداند که وعده ی خدا راست است، اگرچه بیشتر مردم نمی دانند.)

هدایت

پس پاک و منزّه است آفریننده‌ی آسمان ها و زمین و آنچه در بین آنهاست،
آن فرمانروای با حکمت!

آمدن نبوت از قلب خانه‌ی کفر

تفکر در کارهای خداوند و دخل و تصرفش در امور دنیا و آفرینش، وسیله‌ای
جهت تثبیت یقین به الله جل جلاله است. پس کسی که به این مسأله می‌اندیشد در
می‌یابد که کارهای خداوند متعال گاهی با یکدیگر مغایرت دارد، البته به خاطر
حکمتی که تنها خودش از آن مطلع و آگاه است.

خداوند قوانین جهان را تغییر می‌دهد، چیزی را مقدر می‌نماید که متضادش از
آن سرچشمه می‌گیرد. یعنی متضاد نتیجه‌ی آنچه اول مقدر شده است، می‌باشد. به
عنوان مثال می‌بینی که نبوت و پیامبری از دروت خانه‌ی کفر سر بر می
آورد. موسی علیه السلام در خانه‌ی فرعون تربیت می‌شود با این امید که نور
چشمشان باشد، اما سرانجام دشمن و مایه‌ی غم و اندوهشان می‌گردد. خداوند متعال
می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ۖ فإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ ۖ فَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۖ إِنَّا رَادُّوهُ
إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٨﴾ ۖ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ۖ إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا
كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿٧٩﴾﴾ (قصص/۷-۸).

(به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده و هنگامی که بر او ترسیدی وی را به دریا بینداز
و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از زمره‌ی پیغمبرانش می‌نماییم. خاندان فرعون،
موسی را برگرفتند و سرانجام دشمن آنان و مایه‌ی اندوهشان شد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان
خطاکار بودند.)

همچنین خداوند از زبان فرعون- لعنت خدا بر او باد- چنین می‌فرماید:

﴿ اَلَمْ نُرَبِّكَ فِینَا وَلِیْدًا وَلَیْسَتْ فِینَا مِنْ عُمْرِكَ سِنَّیْنَ ﴾ (شعراء/۱۸).

(آیا ما تو را در کودکی میان خود نپرورده‌ایم؟! و آیا سالهای متمادی از عمرت در بین ما ماندگار نبوده‌ای.)

برادرم!

به تدبیر و دوراندیشی پروردگار نگاه کن! چرا خداوند تربیت موسی علیه السلام را شخصاً در خانه‌ی فرعون قرار داد؟!

منظور خداوند از این کار رسوخ یقین به ذاتش در دل‌های بندگانست.

برادرم!

مسأله‌ی بسیار حیرت‌انگیزی که در داستان موسی علیه‌السلام با فرعون- لعنت خدا بر او باد- باعث مستحکم شدن یقین در قلبت می‌شود آن است که بدانی فرعون در خوابش دید که پسر بچه‌ای موجب هلاکت وی و نابودی قدرت‌ش خواهد شد و بدین ترتیب هر نوزاد پسری را که به دنیا می‌آمد، می‌کشت، قدرت الله بی حد و بی پایان است، اما علی‌رغم کشته شدن همه‌ی نوزادان پسر به دست فرعون، خداوند به وسیله موسی این نظام فرعونی را باطل نمود، بنابراین او به جز موسی علیه‌السلام همه را می‌کشد، بلکه علاوه بر این خودش به تربیت او می‌پردازد، وقتی موسی علیه‌السلام به دنیا آمد مادرش از خشونت فرعون وحشت زده شد، پس خداوند متعال به او الهام کرد که فرزندش را به دریا بیفکند و آب نیز با تقدیر الله به سوی کاخ فرعون جریان می‌یابد، خانواده‌ی فرعون او را از آب می‌گیرند و او نزد آنان

هدایت

پرورش می‌یابد و بزرگ می‌شود و بالاخره باعث هلاکت فرعون و نابودی پادشاهی و سرکشی اش می‌گردد!

چه کسی آب را به سمت خانه‌ی فرعون جاری ساخت!

چه کسی قوانین آب را در دست دارد؟

چرا مخصوصاً خانه‌ی فرعون؟!

چرا او را به خانه‌ی شخص دیگری در شهر دیگری نبرد؟!

چرا آب او را مستقیماً به مدین نبرد؟!

مگر او بعدها به آنجا نرفت؟!

چرا کسی غیر از فرعون او را نگرفت و تربیت نکرد، اگر مسأله فقط تربیت بود، چرا به عنوان فرستاده و پیامبر باز می‌گردد؟!

در این‌جا موضوع تنها تربیت نیست، بلکه مقصود تقویت یقین به الله و اعتماد به او در نفس‌های بندگان صالحش می‌باشد.

الله خواست تا فرعون به دست خودش خوار و هلاک گردد!

بیرون آمدن آب از سنگ

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ ۖ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۚ﴾ (بقره/۶۰).

(به یاد آر هنگامی را که موسی برای قوم خود طلب آب کرد. پس گفتیم: عصای خویش را بر سنگ بزن. آن گاه دوازده چشمه از سنگ جوشیدن گرفت. هر تیره‌ای از مردم، آبشخور خود را دانست، از روزی خدا بخورید و بنوشید و تباهکارانه در زمین به لاف و گزاف و تجاوز و تعدی نپردازید.)

قوم موسی علیه‌السلام زمانی به مرحله‌ی سختی از خشکسالی رسیدند، رودها خشک شد، چهارپایان مردند، کشاورزی از بین رفت و مرگ آنان را یکی یکی به کام خود می‌کشید و آنان چاره‌ای نداشتند جز این‌که از موسی بخواهند از خداوند برایشان طلب باران نمایند. موسی درخواستشان را پذیرفت و در حالی‌که به ابرها می‌نگریست دستانش را به آسمان بلند کرد و از خداوند طلب باران نمود، ولی باران کجاست؟! باران کجاست!؟

هیچ بارانی نمی‌بارد، زیرا خداوند متعال دوست دارد به شیوه‌ای غیر معقول و باورنکردنی دعایش را مستجاب نماید تا یقین را در مسبب‌الاسباب و در قدرت ذات یگانه‌اش ثابت کند، نه در اسباب، به موسی علیه‌السلام دستور می‌دهد که عصایش را به سنگ بزند، ولی چه ارتباطی میان سنگ و باران وجود دارد؟ آنان درخواست باران می‌کنند، در حالی‌که سنگ سخت است و هیچ آب و نوشیدنی در آن نیست، اگر با عصا ضربه به سنگ وارد شود، خواهد شکست و اگر از دل سنگ بیرون آید، برای تعداد بی‌شمار کافی نیست.

موسی علیه‌السلام نسبت به خداوند یقین دارد، با عصایش ضربه‌ای به سنگ زد، از آن دوازده چشمه جوشید و همه نوشیدند و سیراب شدند!

ولی سنگ چه کاره بود، در حالی‌که بارانی در کار نبود؟!!

اما این قدرت الله و منهج او در اثبات قدرت و تربیت بندگانش بر یقین داشتن به ذات یگانه و بی‌همتایش است.

برادرم!

تو باید از خلال تفکر در دخل و تصرف خداوند در امور دنیا و آفرینش گذشتگان و حاضران پیرامونت به عبرت، پند و یقین به ذات اقدسش برسی، باید در قلبت یقینی به استواری و مستحکمی کوه‌ها نسبت به خداوند متعال داشته باشی، پس درست نیست که بگویی، اگر دست از کسب مال حرام بکشم، دیگر چیزی برای خوردن ندارم و بدون هیچ شغلی، خانه‌نشین خواهم شد!

یقینت به خداوند عزوجل کجاست؟!

اعتمادت به الله کجاست؟!

مگر نمی‌دانی که خداوند بر همه چیز قادر و تواناست؟!

مگر نمی‌دانی که خداوند روزی دهنده‌ی قدرتمند تواناست؟!

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (طلاق/۳-۲)

(هرکس تقوای الله را پیشه سازد الله راه نجات برای او قرار می‌دهد و از جایی که تصورش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند.)

از ابن عباس آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله و سلم فرمودند:

« مَنْ لَزِمَ الْإِسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجًا وَمِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ » (

ابوداود).

هدایت

(کسی که همواره طلب مغفرت نماید، خداوند برای هر تنگنا و بحرانش راه نجات و برای هر هم و غمش گشایشی قرار داده و از جایی که گمان نمی‌برد، به او رزق و روزی عطا می‌فرماید.)

الله به بنده‌اش از جایی که گمان نمی‌برد، روزی می‌دهد، از ناحیه‌ای که هرگز باور نمی‌کند ممکن است روزی اش از آن‌جا به دستش برسد، از راهی غیر از آن‌چه او در تلاش بود!

زیرا الله می‌خواهد یقین را در قلبت استوار سازد تا یقینت به مسبب‌الاسباب باشد نه خود اسباب.

پس باید باورت به خداوند متعال مستحکم باشد، توکل و اعتمادت تنها به آن ذات بی‌همتا باشد، زیرا اوست که تدبیر کننده‌ی همه چیز و روزی دهنده‌ی همه چهارپایان و پرندگان است.

زنده کردن مردگان به وسیله مردگان

بارها و بارها داستان ذبح گاو را از خلال شنیدن و تلاوت آیات قرآن می‌شنویم، ولی آیا حقیقت و موضوع داستان گاو را می‌دانیم؟!

داستان از این قرار است که مردی در بنی اسرائیل کشته شد، ولی نمی‌دانند قاتل کیست؟ در این رابطه باهم اختلاف کردند، خداوند متعال ذبح گاو را به موسی علیه‌السلام وحی نمود، بدین ترتیب گاو هم جزو مردگان به حساب می‌آید و می‌بایست پس از ذبحش، تکه‌ای از آن را بردارند و به این مقتول میت بزنند تا روحش به بدن باز گردد و قاتل خود را معرفی کند. به قدرت خداوند این کار انجام شد و خداوند مرده را با مرده‌ای مثل خودش زنده گردانید، کاملاً برعکس آن‌چه به ذهن خطور می‌کند تا الله این داستان را پند و عبرتی برای بنی اسرائیل و دیگران قرار بدهد

هدایت

و یقین رادردل هایشان استوار بگرداند و بدیشان بیاموزد که اوست که تدبیرکننده است و قوانین هستی همگی براساس خواست و مشیت الهی و در جهت تبعیت ازدخل و تصرف او جاری است.

از آن جا که بنی اسرائیل قومی مادی گرا بودند، به غیبیات ایمان نمی آوردند، آنان تنها به چیزهایی مادی که با عقل جور در می آمد، ایمان می آوردند. خداوند تبارک و تعالی خواست این مادی گرایی را که بر قلب هایشان مسلط شده بود تغییر دهد، پس به آنان دستور داد، گاوی را قربانی کنند، سپس تکه ای از آن گاو را به شخص مقتول بزنند، ولی از آن جا که مادی گرایی بر آنان چیره شده بود و یقین به پروردگار و دستوراتش به ژرفای دل هایشان نرسیده بود، پیش از ذبح گاو باهم به بحث و مجادله پرداختند. زیرا یقین و ایمانشان به خداوند سبحان ضعیف بود، آنان باور نمی کردند که ذبح گاو حقیقت قاتل را رسوا می کند، حتی قدرت تصورش را هم نداشتند، پس هم چنان در کار ذبح این دست و آن دست و سهل انگاری نمودند و در مورد آن به بحث و جدال پرداختند تا این که خداوند فرمانش را به انجام رساند. الله جل جلاله داستان را این گونه تعریف می کند:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً ۖ قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ۖ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ۚ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ ۖ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا ۚ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفَرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاسَ ۚ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ۚ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٦٩﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِئَةٍ فِيهَا ۚ قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ۚ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٠﴾ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا ۖ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۚ فَقُلْنَا اضْرِبُوهَ بِبَعْضِهَا ۚ كَذَلِكَ يُخَيِّبُ اللَّهُ الْمُوتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧١﴾﴾ (بقره/ ۷۳ - ۶۷).

(به یادآورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خدایه شما دستور می دهد که گاوی را ذبح کنید. گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ گفت: به خدا پناه می برم از این که جزو نادانان باشم. گفتند: از خدای خود بخواه که برایمان روشن کند که چه گاوی است؟ گفت: اومی گوید: گاوی است که نه پیراست و نه جوان، بلکه گاو میانسالی میان این دو است، پس آن چه به شما فرمان داده شده است انجام دهید. گفتند: از خدای خود بخواه که برای مایان دارد که چه رنگی دارد؟ گفت: اومی گوید: آن گاو، گاو زرد پررنگی است که نگاه کنندگان را شادمانی می بخشد. گفتند: خدایت را برایمان فراخوان تا برای ما روشن کند چگونه گاوی است؟ به راستی که این گاو بر ما مشتبه است و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد. گفت: اومی گوید: آن گاوی است که هنوز به کار گرفته نشده و رام نگشته است تا بتواند زمین را شخم بزند و زراعت را آبیاری کند، بی عیب است و رنگش یکدست و بدون لکه است. گفتند: اینک حق مطلب را ادا کردی، پس آن را سربريدند، گرچه نزدیک بود که چنین نکنند. به یادآورید هنگامی را که کسی را کشتید و درباره ی آن به نزاع برخاستید و یکدیگر را متهم کردید و خدا آن چه را که پنهان می کردید آشکار می نمود. پس گفتیم پاره ای از آن را به آن کشته بزنید. این چنین خداوند مردگان را زنده میکند و نشانه های خود را به شما نشان می دهد تا شما تقوا پیشه سازید.)

برخلاف این امر، هر چه قدر یقینت به خداوند بیشتر شود تقرب و اعتمادت به او افزایش خواهد یافت.

در این آیه خوب تأمل کن:

﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (بقره/۷۲).

(به یاد آورید هنگامی را که کسی را کشتید و درباره ی آن به نزاع برخاستید و یکدیگر را متهم کردید و خدا آن چه را که پنهان می کردید آشکار نمودند.)

هدایت

یعنی پیرامون شناخت و قاتل باهم اختلاف کردند «پس گفتیم: قسمتی از گاو را به به او بزنید.» «این چنین خداوند مردگان را زنده می کند و نشانه های خود را به شما می دهد.» چرا؟ «تا شما تقوا پیشه سازید.»

یعنی: شاید پس ببرید و بدانید که او بر بندگانش چیره است و او تنها کسی است که در امور جهان دخل و تصرف دارد، کلید های آسمان ها و زمین در دستان اوست که هر چه می خواهد، انجام می دهد، او زنده کننده ی مردگان است و شما نزد او باز می گردید و همان گونه که شما را از زمین آفرید و به آبادانی آن واداشت، بار دیگر شما را به آن باز خواهد گرداند و به خاطر کردارتان مورد باز خواست و حساب و کتاب قرار خواهد داد، پس کسی که فهمید و هدایت شد و چیزی جز ایمان به خدا و یقین به قدرتش نداشت، در دنیا و آخرت به پیروزی بس بزرگ دست خواهد یافت و کسی که گمراه شد و از هوی و هوسش پیروی نمود و قدرت خداوند را انکار کرد و نادیده گرفت، پس در دنیا و آخرت زندگی پر از مشقت، بدبختی و زبان خواهد داشت.

برادرم!

آیا اکنون به خداوند عزوجل ایمان می آوری یا کافر می شوی؟! آیا قدرتمندها و توانمندی های پروردگار را دریافتی یا گمراه و بدبخت می شوی؟!

پرسش مهم:

چرا دقیقاً این روش را با بنی اسرائیل انتخاب نمود، روش آوردن یک چیز با متضادش؟!!

هدایت

قبلاً گفتیم که خداوند این منهج و روش الهی را به ویژه با بنی اسرائیل فرض نمود، زیرا آنان یهودی اند و یهودیان مشکل ایمانی بزرگی دارند و آن این که هرگز به غیب ایمان نمی آورند، آنان هرگز به قدرت خداوند یقین ندارند، فقط مادیات و حسیات را که در دستان یا جلوی چشمشان هست، باور دارند، زبان حالشان گویای این مطلب است؛ چیزی به دستم بده که اول آن را ببینم سپس به آن ایمان بیاورم.

دلیل این امر آن است که وقتی خداوند من و سلوا را برایشان نازل کرد، آن‌ها را رد کردند، زیرا آنان دریافتند این دو غذا در روی زمین بی نظیرند و به موسی علیه السلام گفتند:

﴿فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا ۗ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۚ﴾ (بقره / ۶۱).

(به خاطر ما از خدای خود بنخواه که برای ما آن چه را که از زمین می رویند از قبیل سبزی، خیار، گندم، سیر، عدس و پیاز، بیرون آورد.

موسی گفت: آیه چیز پست تر را جایگزین چیز بهتر می کنید؟!

بنی اسرائیل غذایی را که بر آنان نازل شد، علی رغم این که از غذایی که داشتند خیلی بهتر و بزرگتر بود، نپذیرفتند، زیرا با آن غذایی که تا به حال می خوردند، کاملاً متفاوت بود، غذایی بی نظیر که جزو غذاهای بهشتی به شمار می آید، آنان مثل همان غذایی که قبلاً داشتند، می خواستند، مثل همان چیزهایی که در زمین هایشان می کاشتند.

هدایت

ایمانشان به مادیات و محسوسات و عدم ایمانشان به غیبیات را ببین. این ویژگی آنان را بر آن داشت که بهترین غذا را نپذیرند و نیز فضل، منت، خیر و هدایت خداوند را رد کنند؟

تا چه اندازه ناباورند و یقین ندارند؟! چرا آن غذا را نپذیرفتند و درخواست غذای دیگری نکردند؟! زیرا اعتقادشان در رزق و روزی چنین است، اعتقاد و ایمانشان به چیزی که از زمین می‌روید بیشتر و بزرگتر از اعتقادشان به آنچه از آسمان نازل می‌شود، می‌باشد. آنان به آنچه از آسمان فرود می‌آید، اعتقاد ندارند، ولی آنان به آنچه از زمین می‌روید اعتقاد داشته و آن را تضمین می‌کنند، چون برایشان قابل حس است، با دستان خودشان می‌کارند.

این مشکل ایمانی بزرگ یهود است؛ ایمان نداشتن به غیب، اما اوضاع و احوال ما که امت محمد صلی الله علیه وسلم هستیم چگونه است؟!

آیا ما به خداوند متعال یقین داریم یا یقینمان را به پروردگار از دست داده‌ایم؟!

چیزی که بر هیچ‌کس پوشیده نیست، این است که نیروهای زندگی مایی، بر زمین تسلط یافته است، یقین بسیاری از ما زیر فشارهای زندگی مادی، ضعیف می‌شود، ولی آیا خود را رها می‌کنیم تا به دنبال آن نیروهای مادی برویم و قدرت الله را از یاد می‌بریم؟!

ما به دنبال مادیات نیستیم، ما امتی هستیم که میراثش مبنی بر یقین به الله جل جلاله است، که در کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت می‌درخشد. بنابراین با گوش فرا دادن و تلاوت متدبرانه و متفکرانه‌ی قصه‌ی نجات ابراهیم علیه‌السلام از آتش، نجات یونس علیه‌السلام از شکم ماهی، نجات موسی

علیه السلام از دست فرعون و سربازانش و تبدیل شدن دریا به کوه بزرگ، در قرآن، یقین به پروردگار متعال در قلبت بیشتر و بیشتر می‌گردد.

آیا این‌ها را باور می‌کنی یا تکذیب می‌کنی؟!

آیا این‌ها خیالات است یا کلام قرآن است؟ این‌ها واقعیت‌هایی است

که بشر شاهد آن بوده، پس ما نیز آن را تصدیق نموده و بدان ایمان می‌آوریم.

همین‌طور وقتی که احادیث نبوی و سیره اش را مطالعه می‌کنی، می‌بینی که یقین به خداوند تبارک و تعالی در تو افزایش می‌یابد. مثل قصه ای که رسول خدا (صل الله علیه وسلم) در رابطه با یکی از پیامبران خدا نقل نمود که او به خورشید اشاره کرد و گفت: تا وقتی که با دشمنان خدا می‌جنگیم غروب مکن، پس خورشید از حرکت باز ایستاد تا این که جنگ تمام شد، سپس غروب کرد.

هم‌چنین داستان رسول اکرم (صل الله علیه وسلم) با جابر (رضی الله عنه) در غزوه ی خندق؛ از جابر (رضی الله عنه) آمده است که گفت: «همراه رسول الله خندق را می‌کندید، سه روز گذشت و هیچ غذایی نخوردیم. در خندق به تخته سنگی برخوردیم. من نزد رسول الله آمدم و گفتم: یا رسول الله! در قسمتی از خندق با تخته سنگی مواجه شدیم، آب بر آن پاشیدیم. رسول الله در حالی که شکمش را با سنگ بسته بود، برخاست و کلنگ یا بیل برداشت، سپس سه بار بسم الله گفت و سه ضربه زد، صخره به توده ای سنگریزه تبدیل شد. وقتی این حرکت رسول خدا را دیدم، گفتم: یا رسول الله! به من اجازه ی خروج بده. اجازه داد. نزد همسرم آمدم و گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! من چیزی از رسول خدا دیدم که صبر و طاقتم را از دست دادم! آیا در خانه چیزی داری؟ گفت: یک صاع جو و یک بزغاله. جابر گوید:

جو را آرد و بزغاله را ذبح کردیم، پوستش را کندم و آن را در دیگ گذاشتم. جو را خمیر کردم و نزد رسول خدا باز گشتم. پس از یک ساعت دوباره از رسول الله اجازه خواستم. او به من اجازه داد. وقتی بازگشتم خمیر جو آماده شده بود، به همسرم گفتم: نان بپزد و دیگ را روی دیگدان گذاشتم و نزد رسول الله آمدم و گفتم: غذایی آماده کردم، اگر صلاح می بینی شما با یک یا دو نفر برای صرف غذا بیایید. رسول الله فرمود:

«چه داری» گفتم: یک صاع نان جوین و یک بزغاله. فرمود: «نزد همسرت برو و به او بگو: تا وقتی من نیامدم دیگ را از روی دیگدان بر ندارد و نان را از تنور بیرون نیاورد.» سپس به مردم فرمود: «همه به خانه ی جابر برویم.» من آن قدر شرم و حیا کردم که فقط خدا می داند. به همسرم گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! رسول خدا با تمام یارانش به این جا می آید! او گفت: آیا رسول خدا درباره ی مقدار غذا از تو پرسید؟ گفتم: بله. زن گفت: خدا و رسولش دانائترند، تو او را از مقدار غذایی که داریم، مطلع ساخته ای. جابر گوید: حالم کمی بهتر شد و گفتم: راست گفتی. رسول الله وارد خانه شد و به یارانش فرمود: «شلوغ نکنید» سپس بر سر تنور و دیگ نشست، ما شروع کردیم به گرفتن نان از تنور و گوشت از دیگ و برایشان ترید می کردیم و شوربا می ریختیم، رسول خدا فرمود: «هشت یا هفت نفر دور ظرف غذا بنشینند، وقتی خوردنشان تمام می شد، تنور را باز می کردیم و سر دیگ را بر می داشتیم و می دیدیم که پرتی از پیش هستند، ما مرتب این کار را می کردیم و هر گاه تنور را باز می کردیم و سر دیگ را بر می داشتیم می دیدیم که پرتی از قبل هستند تا این که مسلمانان سیر شدند و قسمتی از غذا باقی ماند، رسول خدا به ما فرمود: «مردم در تنگنا و سختی قرار دارند، خودتان از این غذاها بخورید و به دیگران هم بدهید.» آن روز مرتب می خوردیم و به دیگران هم

هدایت

می دادیم، راوی گوید: جابر به من خبر داده که آن ها هشتصد نفر بودند، یا این که گفته است: سیصد نفر بودند. « (بخاری).

برادرم!

به دیده ی تدبیر و تأمل به یقین رسول الله (صل الله علیه وسلم) نسبت به خدای (جل جلاله) بنگر! به یقین جابر و همسرش نسبت به خدای (جل جلاله) و رسول خدا (صل الله علیه وسلم) نیز نگاه کن! این یقین از خلال گفت و گوی میانشان همان گونه که در حدیث ذکر شد، آشکار می گردد:

به همسرم گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، رسول خدا با تمام یارانش به این جا می آید!

همسرم گفت: آیا رسول خدا درباه ی غذا از تو پرسید. گفتم: بله. گفت: پس خدا و رسولش داناترند. تو او را از مقدار غذایی که داریم مطلع نمودی.

جابر گوید: حالم کمی بهتر شد (کمی آرام گرفتم) و گفتم: راست گفتی.

به محض این که همسر جابر -- رضی الله عنها -- فهمید که او رسول الله (صل الله علیه وسلم) را از مقدار غذایی که در اختیار دارند، آگاه نموده، قلبش آرام گرفت و به شوهرش نیز آرامش بخشید. خداوند از آنان راضی و خشنود باد.

همین طور جابر (رضی الله عنه) همین که همسرش به او یاد آوری نمود که رسول الله (صل الله علیه وسلم) در هیچ امری بدون خواسته ی خداوند، قضاوت نمی کند، یقین وجودش را فرا گرفت و دلش نیر آرام شد.

برادرم!

هدایت

باید به چنین افرادی اقتدا و تشبیه نمود، شباهت به بخشنندگان و بزرگواران مایه ی رستگاری است.

شایسته ی کدام زن و شوهر است که یقینشان به خدا و رسولش بسان جابر و همسرش باشد.

از دیگر داستان هایی که پیرامون یقین به خداوند و رسولش آمده است، داستان ابودجانه و رسول خدا است.

در روز احد، ابودجانه نزد رسول الله (صل الله علیه وسلم) آمد و از شکستن شمشیرش، علی رغم میل و اشتیاقش به جنگ و مبارزه، شکایت نمود. رسول الله (صل الله علیه وسلم) نیز شاخه ی بی برگ نخلی را برداشت و به او داد تا به وسیله ی آن بجنگد. او با همان شاخه شروع به جنگیدن نمود و آن شاخه بسان شمشیری بران عمل می کرد.

او در طول زندگی رسول الله (صل الله علیه وسلم) و حتی پس از وفاتش با همان شاخه می جنگید و پس از او فرزندان آن را به ارث می برند.

برادرم!

آیا رسول خدا را تصدیق می نمایی یا تکذیب می کنی؟!

آیا یاران رسول خدا (صل الله علیه وسلم) برایت الگو و اسوه نیستند؟!

آیا ابودجانه (رضی الله عنه) را ندیدی؟!

هدایت

هنگامی که رسول خدا (صل الله علیه وسلم) آن شاخه ی نخل را به او داد تا به وسیله ی آن با کافران بجنگد، او یک لحظه هم شک و تردید به خود راه نداد، بلکه قلبش آکنده از یقین به پروردگار متعال و فرستاده اش گشت.

آیا تو در یقین به الله، راه او و یارانش را در پیش می گیری یا راه یهود و مادی گرایان و افرادی چون آنان را خواهی پیمود؟!
برادرم!

بدان که معجزات رسول الله (صل الله علیه وسلم) به منظور خنده و سرگرمی نبوده است، بلکه یکی از اهدافش ترسیخ یقین به الله در قلب هر مسلمانی می باشد.

آیا به معجزات رسول الله (صل الله علیه وسلم) یقین داری یا نه؟!

آیا زندگی نامه ی رسول الله (صل الله علیه وسلم) را باور می کنی یا می گویی: نه، من چیزهایی را که در قرآن نیامده است، تصدیق نمی کنم؟!

پیروزی و گشایش در گرفتاری ها و بحران ها

بدان خیلی اوقات الله پیروزی و گشایش را از راهی خلاف آن چه می پیمایی، حاصل می گرداند! مثلاً: تو خواهان نصرت و یاری دین هستی، پس چه کاری می کنی؟ به سوی خداوند متعال دعوت و تبلیغ می کنی و سعی داری سببی در هدایت دوستت باشی، هم چنان به دعوت او می پردازی، ولی به خاطر اخلاصت به خداوند متعال شخص دیگری را می بینی که از دوستت، فاسدتر است و بدون هیچ گونه تحرکی از تو، نزدت آمده و می گوید: من امیدوارم که خداوند مرا هدایت کند. آیا دستم را می گیری؟! آیا به من کمک می کنی و راه هدایت را به من نشان می دهی؟!

هدایت

این دیگر چیست؟! تو داشتی راهی مخالف این را می پیمودی!؟

خداوند -- تبارک و تعالی -- بدین وسیله کسانی که دوستدار دعوت به سوی ذات یگانه اش هستند و عاشق راهنمایی مردم به سوی پروردگار می باشند، استوار و ثابت قدم می نماید.

آنان در یک مسیر مشخصی همواره به سعی و تلاش می پردازند، پس خداوند متعال آن را را مسدود می کند تا راهی دیگر را در برابرشان بگشاید تا توکل و یقین به توانایی و قدرتش را به ایشان بیاموزد، چرا که هدایت نزد خداوند متعال است و پیروزی و موفقیت نیز از جانب اوست.

این امر برای رسول الله (صل الله علیه وسلم) اتفاق افتاد. ایشان هم چنان در مکه به دعوت مردم می پرداخت و در مقابل با آزار و اذیت و فساد مردم رو به رو می شد، بنابراین رسول الله (صل الله علیه وسلم) به دعوت مردم به سوی پروردگار (جل جلاله) در شهر دیگری می اندیشید که دین خدا در آن جا قدرت و انتشار یابد. در آن زمان مدینه آخرین شهری بود که ممکن بود به ذهن رسول الله (صل الله علیه وسلم) خطور کند، به آن جا نرفت، ولی چرا رسول الله (صل الله علیه وسلم) به مدینه نرفت و به طایف روی آورد، با وجود این که بنی نجار، دایی های آن حضرت در مدینه بودند؟! زیرا رسول الله (صل الله علیه وسلم) از دیدگاه خودش مدینه را پایگاه مناسبی برای آغوش گرفتن اسلام نمی دید، زیرا یهودیان در آن جا زندگی می کردند و اوس و خزرج نیز که چهل سال پیش تا کنون در حال جنگ و مبارزه بودند، در آن جا سکونت داشتند، پس به تصور هیچ کس آن جا مناسب نبود، ولی تقدیر الهی بر عکس همه ی تقدیرات بشری است.

بنابراین مدینه بهترین و برترین منطقه جهت در آغوش کشیدن و انتشار اسلام می گردد، اما چگونه و چرا؟! زیرا قبل از بعثت رسول الله (صل الله علیه وسلم) هر

هدایت

گاه دعوا و دشمنی میان یهودیان و اهل مدینه اتفاق می افتاد، یهودیان به اهل مدینه می گفتند: زمان بعثت یک پیامبر نزدیک است، پس ما بر خلاف شما از او تبعیت می کنیم و شما را نابود می سازیم. بدین ترتیب اهل مدینه علاقه ی زیادی به ظهور آن پیامبر و پیروی از وی داشتند، علاوه بر این که اوس و خزرج نیز به خاطر جنگ های مداوم و همیشگی، تمایل زیادی به صلح و آشتی و خاموش نمودن آتش این جنگ ها داشتند.

از آن جا که رسول خدا (صل الله علیه وسلم) در ابتدا از این پیش بینی های الهی در مدینه مطلع نبود، به آن نیندیشید، به طایف رفت تا مردم آن جا را دعوت دهد، ولی آنان با بدترین نوع آزار و تمسخر با او مواجه شدند، این راه بسته شد، چون راهی وسیع تر و بزرگ تر آماده ی گشایش بود.

رسول الله (صل الله علیه وسلم) از طایف به مکه باز می گردد، پس از طی یک ماه از بازگشتش، با عده ای از جوانان رو به رو می شود که آماده ی ایمان آوردن به او بودند، آن هم به خاطر آن چه قبلا در رابطه با ظهور پیامبری در زمین و پیروزی او بر همه مخالفان و دشمنانش از یهود شنیده بودند، پس در ایمان آوردن به او از یهودیان پیشی گرفتند.

پاک و منزّه است خدایی که سرسخت ترین دشمنان اسلام یعنی یهود را وسیله ای جهت انتشار اسلام در مدینه و سپس از آن جا به سراسر دنیا ساخت:

﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ (مدثر/۳۱).

(کسی جز او سربازان پروردگارت را نمی داند.)

برادرم!

هدایت

با دیده ی تفکر و تدبیر به موضع گیری یهود در قدرت خداوند سبحان و دخل و تصرفش در جهان بنگر!

آیا هنوز یقینت را بیشتر نکردی؟!

نمونه هایی از کسانی که به الله یقین دارند

-- رسول الله ﷺ امام و سرور داران به الله (جل جلاله):

از خالد بن ابی عمران آمده است که ابن عمر گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ندرتاً مجلسی را بدون این دعا برای یارانش ترک می گفت:

«اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعَاصِيكَ وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّاتِكَ وَمِنْ الْيَقِينِ مَا تَهْوُونَ بِهِ عَلَيْنَا مَصِيبَاتِ الدُّنْيَا وَتَمَتُّعَنَا بِأَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا وَاجْعَلْ ثَارَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا وَانصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمًّا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا» (ترمذی).

(پروردگارا! از ترس و خشیتت به اندازه ای که میان ما و معصیت حایل آید، از طاعت به اندازه ای که ما را به بهشت برساند و از یقین به اندازه ای که معصیت های دنیا را بر ما آسان بگرداند، نصیب ما فرما و تا زمانی که زنده ایم، ما را از شنوایی، بینایی و قدرتمان برخوردار ساز و آن را وارث ما قرار بده، انتقام ما را از کسانی که به ما ظلم کرده اند بگیر، ما را بر دشمنانمان پیروز بگردان، مصیبت مان را در دینمان قرار مده، دنیا را بزرگ ترین مشغولیت و نهایت دانشمان مگردان و کسانی را که به ما رحم نمی کنند بر ما مسلط مکن.)

برادرم!

هدایت

شاید بررسی: چه ارتباطی میان یقین و سختی های دنیا وجود دارد؟! من به تو می گویم: یقین به الله دارو و درمان سختی ها و مشکلات است.

هر چه یقینت به پروردگار متعال بیشتر باشد در حالی که او چیزی جز خیر مقدر نمی سازد و فقط به خاطر بالا بردن درجات یا بخشودن گناهانمان ما را به این مشکلات و مصیبت ها مبتلا می سازد، رضایت خاطر و اطمینان از فرامین الهی بیشتر می شود.

در جنگ حنین، رسول الله (صل الله علیه وسلم) مشتی از خاک از زمین بر می دارد و علی رغم مسافت بسیار زیاد میان او و کفار، آن را به طرف صورت هایشان می پاشد و می گوید:

«شَاهَتِ الْوُجُوهُ» (مسلم)

(صورت ها مسخ باد.)

پس خاک وارد چشم همه ی کفار شد و به خواست خداوند، شکست خوردند!

برادرم!

یقین رسول الله (صل الله علیه وسلم) را ببین. او به قدرت الله یقین دارد که علی رغم آن مسافت طولانی، خاک را به چشمان کفار خواهد رساند، زیرا او بر هر کاری قادر و تواناست.

از عدی بن حاتم آمده است که گفت: از شنیدن خبر ظهور پیامبر بسیار متنفّر شدم. من هم به سمت رومیان رفتم و بر قیصر وارد شدم، از این کارم بیشتر از ظهور محمد متنفّر گشتم و با خود گفتم: به خدا قسم نزد آن مرد می روم، اگر

هدایت

دروغگو بود به من ضرر نمی رساند و اگر راستگو باشد، می فهمم. نزد او رفتم، مردم فریاد زدند: عدی بن حاتم، عدی بن حاتم. عدی می گوید: بر رسول الله وارد شدم، رسول الله سه بار به من فرمود:

« ای عدی بن حاتم! اسلام بیاور تا سالم بمانی. »

گفتم: من دین دارم.

رسول الله فرمود: «من از تو نسبت به دینت داناترم. »

گفتم: دینم را بهتر از من می شناسی؟!

فرمود: «بله، آیا تو از رکوسیه (دین ما بین یهودیت و مسیحیت) نیستی که یک چهارم غنایم را می خوری؟! »

گفتم: بلی.

فرمود: «این امور در دینت جایز نیست. »

گوید: به محض گفتن این جمله، در برابرش فروتنی نمودم.

فرمود: «ولی من می دانم که چه چیزی مانع اسلام آوردنت می شود، تو می گویی مردم ضعیف که هیچ قدرت و نیرویی ندارند و عرب آنان را واپس زده اند، به این دین گرویده اند، آیا می دانی حیره کجاست؟ »

گفتم: آن را ندیده ام ولی درباره اش شنیده ام.

فرمود: « قسم به آن پروردگاری که روحم در دستان اوست، خداوند این دین را کامل می گرداند تا آن جا که زن مسافر بدون همراهی کسی از آن جا که زن

هدایت

مسافر بدون همراهی کسی از آن جا برای طواف کعبه می رود و گنجینه های کسری بن هرمز را فتح می کنید. »

گفتم: کسری بن هرمز؟

فرمود: «بله، کسری بن هرمز، آن قدر مال و ثروت بخشیده می شود که کسی قبول نمی کند. »

عدی بن حاتم گوید: همین طور هم شد، زن مسافر از حیره می آید و بدون هیچ همراهی به طواف خانه می پردازد و من در سپاهی بودم که گنج های کسری بن هرمز را فتح نمود و قسم به ذاتی که روحم در دستان اوست، سومی هم رخ می دهد، زیرا رسول الله (صل الله علیه وسلم) چنین فرمود. (احمد)

برادرم!

به یقین و باور رسول الله (صل الله علیه وسلم) بنگر!

ولی ما اکنون دچار یک مشکل ایمانی هستیم، لا حول و لا قوة إلا بالله، اعتماد ما به خداوند کم شده است، یقین ما به نصرت و یاری اسلام توسط الله کاهش یافته است، حتی کسانی که در مسجد نماز می خوانند و گمان می رود که دیندار و به خداوند متعال خوش گمانند، اعتمادشان به پروردگار کاسته شده است!

اگر به آنان بگویید: حتماً و مطمئناً خداوند متعال به دینش عزت خواهد بخشید و اسلام هم چنان قدرتمند خواهد ماند و فرمانروایی خواهد کرد، دنیا را به سمت خیر و خوبی خواهد راند و زمین را مملو از عدل و صلح خواهد نمود، به تو می گویند: نمی بینی ما چه اوضاع و احوالی داریم؟! این امر بسیار سخت و دشوار است.

اما یقین رسول الله (صل الله علیه وسلم) به خداوند بی حد و اندازه است. چون وقتی عدی با آن جایگاه مادی و اجتماعی اش به عنوان ثروتمندترین و سرور قومش نزد رسول الله (صل الله علیه وسلم) آمد، مسلمانان در آن زمان ستمدیده، ضعیف و فقیر بودند. اما این مسأله حتی به اندازه ی یک چشم به هم زدن از اعتماد او به الله نکاست، بلکه به مقابله با عدی که مسلمانان را حقیر و ناچیز می دید پرداخت و به او فرمود:

«ولی من می دانم که چه چیزی مانع اسلام آوردن می شود، تو می گویی مردم ضعیف که هیچ قدرت و نیرویی ندارند و عرب آنان را واپس زده اند، به این دین گرویده اند، آیا حیره را بلدی؟» گفتم: آن را ندیده ام ولی درباره اش شنیده ام. فرمود: «و قسم به آن پروردگاری که روحم در دستان اوست، خداوند این دین را کامل می گرداند تا آن جا که زن مسافر بدون همراهی کسی از آن جا برای طواف کعبه می رود و گنجینه های کسری بن هرمز را فتح می کنید.» گفتم: کسری بن هرمز؟ فرمود: «بله، کسری بن هرمز، آن قدر مال و ثروت بخشیده می شود که کسی قبول نمی کند.»

پس یقین را در دل استوار ساخت و عدی ایمان آورد و اعتمادش به الله افزایش یافت تا آن جا که عدی بن حاتم (رضی الله عنه) گفت: اینک زن مسافر بدون همراهی کسی از حیره برای طواف خانه ی خدا خارج می شود و من همراه کسانی که گنجینه های کسری بن هرمز را فتح کردند بودم و قسم به خدایی که جانم در دست اوست سومین پیش گویی هم رخ می دهد، چون رسول الله آن را فرموده است.

دو تای اول در زندگی سیدنا عدی (رضی الله عنه) رخ داد و چون یقین در دلش رسوخ کرده بود منتظر سومی بود تا رخ بدهد، چون رسول الله (صل الله علیه وسلم) آن را پیش گویی کرده بود.

هدایت

برادرم! باید زندگی رسول الله (صل الله علیه وسلم) الگو و اسوه ی نیکویت باشد.

مثلاً تو مردم را به سوی هدایت و راه راست فرا می خوانی، پس باید به الله اعتماد داشته باشی و به این که او اگر بخواهد آنان را رهنمون خواهد ساخت، بنابراین مضطرب و نگران نشده و از روی گردانی آنان نمی ترسی.

یقین یک دعوتگر به پروردگار، در کسانی که آنان را دعوت می دهد، مؤثر است، پس بدین ترتیب یقین و باور را به دل هایشان منتقل ساخته و از او دفاع می کنند، همان گونه که در داستان جابر و همسرش (رضی الله عنه) و قصه ی ابودجانه و قصه ی عدی و داستان های دیگر ملاحظه نمودیم.

پس هنگامی که قلب رسول الله (صل الله علیه وسلم) آکنده از یقین خداوند تبارک و تعالی شد، ای جابر و همسرش، ابودجانه و عدی و همه ی کسانی که رسول الله (صل الله علیه وسلم) آنان را فراخوانده بود، منتقل گشت.

پس شایسته ی یک دعوتگر است که به رسول اکرم (صل الله علیه وسلم) در ثبات به یقین به خداوند متعال اقتدا کند تا نقش فعالی در جامعه داشته و دعوتش مؤثر و فعالیتش بسیار بزرگ باشد.

ابودردا (رضی الله عنه) و یقینش به الله (جل جلاله)

روزی ابودردا (رضی الله عنه) در راهی می رفت، ناگهان مردی با قیافه ای هراسان به سویش آمد و به او گفت: ابودردا! به خانه ات برس که دارد می سوزد. ابودردا گفت آتش نگرفته است!

هدایت

مرد گفت: قسم به خداوندی که جز او هیچ خدایی نیست، خانه ات را دیدم که دارد می سوزد.

او گفت: نسوخته است.

مرد گفت: به خدا سوگند سوخت

ابودردا گفت: به تو گفتم نسوخته است، به آن جا برگرد و خواهی دید که نسوخته است.

مرد بازگشت و دید همه ی خانه های اطراف خانه ی ابودردا به جز خانه ی او در آتش سوخته است. او با تعجب نزد ابودردا بازگشت و از او پرسید: چگونه فهمیدی؟! ابودردا گفت که او از رسول خدا (صل الله علیه وسلم) دعایی آموخته است که هر کس هنگام خروج از خانه آن را بخواند خداوند متعال از آن محافظت می کند. پس یقین در سخنان رسول الله (صل الله علیه وسلم) در قلب ابودردا رسوخ نمود و او با یقین به پروردگار هنگام بیرون رفتن از خانه اش این دعا را خواند، پس اطمینان یافته و خاطرش آسوده گشت، محفوظ ماند و شیطان از او دور شد.

از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت شده است که گفت: رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمود: هر کس هنگام خروج از خانه این دعا را بخواند:

«بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. يُقَالُ لَهُ: كُفَيْتَ وَوُقِيتَ وَتَنَحَّى عَنْهُ الشَّيْطَانُ»

(ترمذی)

(به نام الله بر الله توکل نمودم، هیچ مانع و نیرویی جز الله وجود ندارد. به او گفته می شود: برایت بس است، محافظت شدی و شیطان از او دور می گردد.)

هدایت

برادرم!

آیا نمی توانی مثل ابودرداو دیگر یاران رسول الله-صلی الله علیه و سلم-یقین و اعتماد به پروردگار متعال را در قلبت رسوخ دهی؟!

یقینت به الله چگونه است؟! آیا یقین داری که خداوند با توبه و بازگشت به سوی او، گناهانت را خواهد بخشود؟!

آیا به نصرت این دین توسط خداوند متعال، بزرگداشت پیروان و نابودی دشمنانش یقین داری؟!

آیا به اخباری که مبنی بر عزت و ارجمندی این دین و گسترش آن در دنیا است و خداوند و رسولش را از آن مطلع ساخته است یقین داری؟!

از تمیم داری آمده است: شنیدم که رسول خدا-صلی الله علیه و سلم- می فرماید: «لِيُبْلَغَنَّ هَذَا الْأَمْرَ مَا بَلَغَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا يُتْرَكَ اللَّهُ بَيْتَ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ هَذَا الدِّينَ بِعِزِّ عَزِيزٍ أَوْ بَدَلٍ ذَلِيلٍ عِزًّا يُعِزُّ اللَّهُ بِهِ الْإِسْلَامَ وَذُلًّا يَنْزِلُ اللَّهُ بِهِ الْكُفْرَ» (مسند احمد)

(امر این دین تا آن جا خواهد رسید که شب و روز رسیده است، خداوند خانه هیچ شهر نشین و چادر نشینی را بدون وارد کردن این دین نخواهد گذاشت یا عزت عزیزی یا ذلت ذلیلی، عزتی که خداوند اسلام را به آن عزت می بخشد و ذلتی که کفر را بدان خوار و ذلیل می گرداند.)

تمیم داری گوید: این امر را در خانواده ام دریافتیم. کسی که مسلمان شده بود به خیر، شرافت و عزت دست یافت و کسی که کافر ماند، به ذلت و خواری و جزیه رسید. اکنون آیا یقین داری که الله این واقعیت اندوه بار مسلمانان را تغیر خواهد

داد؟! آیا به قدرت و توانایی الله مبنی بر باز گرداندن مسجد القصی به آغوش مسلمانان یقین داری؟!

آیا یقین داری که پروردگار متعال و ضعیفیت اجتماعی را بهبود بخشیده و گرفتاریت را برطرف، بیماریت را شفا و تو را صاحب فرزند و مال و ثروت می گرداند؟! حالا، ضعیفیت یقینت به الله چگونه است؟! یقین ضعیف را درمان کن، همان طور که گفته شد آن را با علم و دانش، فهم و درک سلف صالح صحابه و تابعین و با بندگی و فروتنی کامل و خالص در برابر خداوند متعال که از هر شریکی مبراست، آن را نیرو ببخش.

عشق به اسلام

آیا تجارتی را به شما نشان دهم؟

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (توبه/۳۸).

(ای کسانی که ایمان آورده اید چه شده است شمارا که چون به شما گفته می شود: در راه الله خارج شوید به زمین می چسبید، آیا زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهید، چون کالای زندگی دنیا در آخرت چیزاندرکی است).

همه ی سوره توبه، آیاتی است که مؤمنان را به کار و تلاش برای دینشان تشویق می نماید.

ای مؤمنان! به خاطر دینتان حرکت و تلاش کنید.

ای مؤمنان! برای اسلام باشید.

ای مؤمنان! اسلام را نصرت و یاری کنید.

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾ (توبه ۴۰)

(اگر پیغمبر را یاری نکنید همانا الله او را یاری کرد).

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا﴾ (توبه ۴۱)

(سبک بار و سنگین بار به سوی جهاد حرکت کنید).

به خاطر دینتان به حرکت و تلاش بپردازید، در راه خدا رهسپار شوید.

هدایت

این آیاتی است که ما را بر جهاد در راه خدا تشویق می کند. ولی شاید الان جهادی در کار نباشد، اما ما می توانیم با روش های دیگر به جهاد بپردازیم. بنابراین ناگزیر در هر زمان و در هر دوره ای، باید به سوی خدا دعوت داد و دست مردم را گرفت:

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا﴾ (توبه ۴۱).

(سبک بار و سنگین بار به سوی جهاد حرکت کنید.)

در حالی که چالاک و سبک بال هستی حرکت کن، ای دانشجوی دانشگاه! بار مسئولیت بسیار کم و ناچیز است.

در حالی که مسئولیت سنگین اداره ی خانواده بر دوشت سنگینی می کند و یا سبک بال و به دور از هر مسئولیتی هستی، حرکت کن.

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. ﴿۴۱﴾ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيًّا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ﴾ (توبه ۴۱-۴۲)

(سبک بار و سنگین بار به سوی جهاد حرکت کنید و با مال و جان در راه خدا جهاد کنید، این برای شما بهتر است اگر بدانید. اگر غنایمی نزدیک و دم دست و سفری سهل و آسان باشد به دنبال تو می آیند ولی راه دور و پر دردسر برای آنان نارفتنی است.)

اگر مسافت کم و جلسه ی باحالی بود ﴿لَآتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ﴾ (به دنبال تو می آیند

ولی راه دور و پر دردسر برای آنان نارفتنی است.)

اما مطلوب گرفتن دست مردم به سوی حق و حقیقت و به سوی دین درست است، بدین ترتیب مأموریت مشکل شده و بر دل هایشان سنگینی می کند، پس باید نسبت به اسلامت تعصب داشته باشی. موضوع این نیست که در ماه رمضان نماز بخوانی و پس از ماه مبارک رمضان هیچ پیوندی میان تو و دین نباشد، زیرا رمضان به مثابه ی شارژر است، در این صورت برادرم قلبت مملو از اسلام نیست. باید میان دو چیز تفاوتی قایل شویم: من متدین و دیندار هستم و من عضوی از اسلام هستم. میان این دو فرق بسیار زیادی هست: ممکن است زنی با حجاب باشد، نماز در مسجد را رها نکند، یک رکعت از نماز تراویح را از دست ندهد، در هر جا به دنبال کسب علم باشد، ولی وبا وجود این ها عضو اسلام و منتسب به اسلام نباشد، همین طور یک مرد، ولی چرا؟

زیرا تو نمی دانی که مهمترین قسمت دینداری آن است که با وجود عضویت در اسلام به خاطر اسلام زندگی کنی.

در نماز صبح یکی از روزهای ماه مبارک رمضان، دو جوان نزد من آمدند. اولی به من گفت: من هر بار پایبند و متدین می شوم دوباره به حالت اول باز می گردم، تا به حال سه بار این اتفاق افتاده است.

دومی گفت: من در ابتدای ماه رمضان سعی می کنم که پایبند و ملتزم باشم ولی احساس می کنم که نمی توانم، این مسیر را کامل کنم و خدا می خواهد که در همان روز، روزه ام را بخورم. می شنوم که دختری هر ماه رمضان یا شش ماه از سال محجبه می شود سپس آن را رها میکند.

اصل مشکل

برادرانم! در این مورد، مشکل آن جاست که تو دینداری را از انتساب به اسلام جدا می‌پنداری، ولی باید برای اسلام زندگی کنی و چنین احساس کنی که اسلام جزئی از وجودت است. پس اگر خونت را تجزیه کرده و این مفهوم را که: (من اسلام را دوست دارم، من عاشق اسلام هستم و دوست دارم مردم با خداوند پیوند داشته باشند.) را در ترکیبش ندیدی، پس دین داریت جایز نیست، زیرا بدون انتساب به اسلام متدین نمی‌شوی.

مفهوم دینداری

دین آن است که وجودم سرشار از محبت آن باشد و دوست داشته باشم همه ی مردم را در ارتباطی قوی و مستحکم با پروردگار ببینم. نقش های آیات قرآن آن است که محبت دین داری را در درونت ایجاد کند. پس آیا تو عاشق دینت هستی یا این ها فقط نماز و عبادت و اشکهایی هستند که می‌چکند؟! اگر نماز و عبادت و اشکها عاری از این احساس باشد که اسلام همه ی وجودت است هیچ فایده ای ندارد، حتی اگر مساجد مملو از نمازگزاران باشد و مردم گریه و زاری کنند و خشوع داشته باشند. اگر تو نیز مهر و عشق اسلام را احساس نمی‌کنی و نمی‌خواهی دست همه ی مردم را گرفته و آنان را راهنمایی تا مثل تو اسلام را دوست داشته باشند، پس بدان که تو و سلامت به هیچ دردی نمی‌خوری و وضعیت مسلمانان همچنان عقب افتاده خواهد بود و هیچ امیدی به جز انسانهایی که همان گونه که به خانواده و فرزندان شان عشق می‌ورزند، عاشق اسلام نیز هستند، نخواهد بود. به جز این هیچ چیز دیگری سودی نخواهد بخشید.

هدایت

نمونه هایی از عاشقان اسلام

اکنون به نمونه هایی از مردمی که به اسلام عشق ورزیدند، نگاه کن، به مردی که در روستای کوچکی و خداوند شخص دومی را فرستاد و آنان را با سومین شخص تأیید و تقویت کرد. همه ی سوره ی یس را حفظ کرده ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا

إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ﴾ (یس/۱۴)

(وقتی دو پیامبر به سوی آنان فرستادیم و آنان آن دو را تکذیب کردند، آنان را با سومین نفر تقویت نمودیم و آنان گفتند: ما فرستادگانی هستیم که به سوی شما فرستاده شدیم.)

در روستای کوچکی سه پیامبر وجود دارد. آنان بیشتر از این چه می خواهند؟! آیا این کافی نیست؟! مردی در آنجا بود که اسلام را فهمید و درک کرد و با خود گفت: اسلام تنها مسؤولیت پیامبران نیست بلکه من هم مسؤول اسلام هستم و باید نقشی در اسلام داشته باشم.

بنابراین اسلام فقط مسؤولیت و وظیفه ی علمای ازهر یا دعوتگران نیست، بلکه هر فردی در جامعه مسؤولیت اسلام را به گردن دارد. بدین وسیله که دست کسانی را که پیرامونش هستند بگیرد، دست همسایه، دوست، همکار، پس باید احساس کنی که مسؤولیت اسلام بر دوش تو نیز هست.

یک مرد و یک موضع گیری

روستایی که درباره اش صحبت می کنیم، سه پیامبر دارد، ولی به آیه ای که به دنبالش می آید توجه کن: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى﴾ (یس/۲۰). (مردی شتابان از دور ترین نقطه ی شهر آمد.)
یک مرد، او را «مرد» نامیده است و او از «أَقْصَى الْمَدِينَةِ» (دور ترین نقطه شهری) است. در قرآن

هدایت

سخنان اضافی و جود ندارد و هر کلمه بر چیزی دلالت می نماید، پس عبارت «أَقْصَى الْمَدِينَةِ» عبارت مهمی است برای این که بدانیم این مرد ساکت نیست و نمی تواند ساکت بنشیند:

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥﴾ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢٦﴾ وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾ أَلَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿٢٨﴾ إِنَِّّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٩﴾ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ ﴿٣٠﴾﴾ (یس/ ۲۵-۲۰).

(مردی از دورترین نقطه ی شهر با شتاب آمد و گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید. از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و راه یافته هستند پیروی کنید. چرا من کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است و به سوی او برگردانده می شوید. آیا غیر از خدا معبودهایی را برگزینم که اگر خداوند متعال بخواهد به من زبانی برساند شفاعت آنان کمترین سودی برای من ندارد و مرا نجات نمی دهد؟)

او سخنانش را متوجه سه پیامبر می کند تا به آنان بفهماند: من با شما هستم و سخنانتان را تأیید می کنم. به احساس او توجه کنید پس از این که با آن قوم صحبت کرد به پیامبران گفت: ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ (من به پروردگارتان ایمان آورده ام)

سپس روبه مردم کرد و گفت: «فَاسْمَعُونَ» (پس به من گوش فرا دهید) به کلمه ی (پس به من گوش فرا دهید) نگاه کن که چگونه محتوای قلب را تعبیر می کند. او می خواهد همه ی مردم گوش فرا دهند.

تو بانگ سرده، رساندنش با ما

برادران! دین زیباست، همین طور پیوند با الله. من این سخنان را نمی گویم تا مردم از سر غیرت و تعصب بگویند: ما علی رغم میل مردم به آنان کمک می کنیم

هدایت

و دستشان را می گیریم، ولی اسلام یعنی نرمی، لطافت، مهربانی، عشق و گرفتن دست مردم، اما حکیمانه و باروشی نیکو و پسندیده.

مهم این است که من می خواهم مردم با خداوند پیوند داشته باشند و امیدوارم همگی به پروردگارشان عشق بورزند، البته به وسیله ی لطیف ترین و آرام ترین و نرم ترین ابزار و روش ها. من کارم را به طور طبیعی انجام می دهم. به این مردی که چنین گفت، نگاه کنید: ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ﴾

(من به پروردگارتان ایمان آورده ام، پس به من گوش فرا دهید.) قومش او را کشتند، ﴿قِيلَ ادْخُلِ

الْجَنَّةَ﴾ (یس/۲۶) (به او گفته شد وارد بهشت شو.) به سخنانش هنگامی که در بهشت است، توجه کنید:

﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ (یس/۲۶) (کاش قومم می دانستند.) قومش که او را کشتند! ولی او خیر

خواه مردم است، پس مسأله این نیست که حجت و دلیل بیاورم تا مردم به جهنم بروند، ولی من امیدوارم که همگی مردم به بهشت بروند، او می خواهد آنان توبه کنند: ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ (یس/۲۶) (به او گفته شد: وارد بهشت شو. گفت: کاش قومم می دانستند.) اما آیا ما چنین عاطفه ای نسبت به اسلام داریم؟!

پرنده ای که به اسلام عشق می ورزد

سلیمان نبی، یک صف از همه ی پرندگان دارد، یک روز می بیند که جای یکی از پرندگان خالی است. آن پرنده هدهد است:

﴿فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾ (نمل/۲۰)

(پس گفت: چرا من هدهد را نمی بینم؟)

هدایت

دهد کجاست؟! چرا تا به حال نیامده است؟!!

دهد در راه باز گشت از دور مردمی را می بیند که در برابر خورشید سجده می کنند. او اکنون با سلیمان-علیه السلام- وعده ی دیدار دارد، ولی به اولویت ها می پردازد. او نمی خواهد مردمی را ببیند که از الله دورند و برود و حضورش را در مجلس سلیمان اثبات کند. پس ترجیح داد ببیند. این مردم چه می کنند! از یمن به سمت فلسطین پرواز کرد، ببین چگونه دهد به مسأله ی ایمان می پردازد، ولی ما خیلی ها را می بینیم که نمی خواهند دعوتگران به سوی الله باشند، خواهری را می بینیم که از گرفتن دست همسایه اش شرم می کند یا برادری که نمی خواهد دوستش را که نماز نمی خواند و به آن اهمیت نمی دهد به سوی پروردگار فرا خواند.

می داند که دوستش شراب می نوشد و زنا می کند، ولی با او بگو و بخند دارد و به گرفتن دستش فکر نمی کند، برادرانم! این چه کاری است؟! این چه قلب هایی است که به خاطر اسلام غیرتمند نمی گردد؟!!

دهدی که عاشق دینش است نزد سلیمان رسید و به او گفت:

﴿فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَاءٍ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾﴾ (نمل/۲۲-۲۳)

(من بر چیزهایی آگاهی یافته ام که تو آگاه نیستی، من از سرزمین سبا یک خبر قطعی برایت آورده ام. من دیدم که زنی بر آنان حکومت می کند و همه چیز به او داده شده است و تخت بزرگی دارد.)

سلطنت بسیار بزرگ و گسترده ای دارد. تصور کن. دهد به خاطر اهتمام زیادش می رود تا به عرش ملکه می رسد تا معلومات کاملی را نزد سلیمان-علیه السلام- بیاورد، زیرا برای دینش اهمیت و ارزش قایل است:

﴿وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾ (نمل/۲۳)

(من او و قوم او را دیدم که به جای خدا برای خورشید سجده می برند و شیطان اعمالشان را برایشان زیبا جلوه می دهد.)

تصور کن، هدهد چنین می گوید:

﴿فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ. أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ﴾ (نمل/۲۴-۲۵)

(آنان را از راه راست باز داشته است، دیگر آنان راهیاب نمی گردند. چرا آنان برای خدا سجده نمی کنند؟!)

تصور کن! قلب این موجود کوچک آکنده از حرارتی بیش از قلب توست : ﴿أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ﴾

﴿(نمل/۲۵) (چرا آنان برای خدا سجده نمی کنند؟! هدهد از این کارشان شگفت زده می شود، از این

که در برابر الله سجده نمی کنند. اما هدهد! پروردگار تو کیست؟﴾ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ﴾ (نمل/۲۵) (کسی که نهانی های آسمان ها و زمین را بیرون می آورد.) چون غذایش زیر

زمین نهفته است، پس او به وسیله ی روزی اش، شناختش را نسبت به پروردگارش به خاطر می آورد.﴾

الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾ (نمل/۲۵) (کسی که نهانی

های آسمان ها و زمین را بیرون می آورد و می داند آن چه را که پنهان می دارید و آن چه را آشکار می

سازید.)

هدایت

و چون درباره ی عرش ملکه ی سبأ صحبت می کند، ما را به یاد عرش الهی می اندازد: ﴿اللَّهُ لَا

إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ (نمل/۲۶) (جز الله که صاحب عرش بزرگ است معبودی نیست.) وجود

سجده در چنین جایگاهی دال بر حکمت پروردگار است تا به یاد غیرت هدهد بیفتیم، پس غیرت ما کجاست؟ ای کاش ما هم مثل هدهد غیرتمند بودیم! ای کاش میان ما هم کسی بود که قلبی چون هدهد داشت! نه مثل کسی که وقتی نماز تراویح را به جا می آورد، گمان می کند به همه ی دستورات شریعت عمل کرده است.

ولی هدف و غایت بزرگ، زندگی من برای دینم است، این که دین خدا را دوست بدارم، من خداوند را دوست دارم، بدان که خداوند به جبرئیل علیه السلام فرمان داد تا روستایی را بر سر کسانی که در آن زندگی می کنند، ویران سازد. او گفت: پروردگار! فلان بنده ات در میانشان است که همواره در سجده و ذکر و عبادتت به سرمی برد، پروردگار فرمود: ای جبرئیل! از او شروع کن. جبرئیل گفت: پروردگار! چگونه؟ فرمود: او هرگز به خاطر من اخم نکرد، یعنی: به خاطر معصیت های مردم این روستا، هرگز خم به ابرو نیاورد و غمگین نشد.

پس اگر ساکنان خانه ای که مرتکب گناه و معصیت می شود و در میانشان یک نفر نماز می خواند و از دستورات خداوند اطاعت می کند، ولی امر به معروف و نهی از منکر نمی نماید، و به فکر صحبت کردن با همسایه اش نیست، خداوند همگی شان را عذاب می کند.

پس کجاست کسی که می خواهد دست مردم را بگیرد و به آنان رحم و مهربانی کند و بگوید: من به خاطر عشق و علاقه به دینم، نماز تراویح را دوست دارم و هربار یکی از دوستانم را با خود می آورم و به وسیله ی او راه دعوت به سوی خداوند را پیش می گیرم؟

برادرم؟ سخن خداوند در رابطه با این مرد را به خاطر داشته باش : «او هرگز به خاطر من احم نکرد و ناراحت نشد» یا «هرگز به خاطر من.» مثل کسی که می خواهد دست مردم را بگیرد، ولی به خاطر کارخانه یا شرکت یا خانه اش دلواپس و نگران است، پس با او شروع کن.

اسلام آوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه

به عمر بن خطاب رضی الله عنه نگاه کن. او در ابتدای اسلام مانع از ارتباط مردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم می شد، تا آن جا که اگر شخصی را می دید که با او سخن می گوید، به زور او را از رسول الله صلی الله علیه وسلم دور می کرد. بلکه کارش به آن جا رسید که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم نیمه ی شب برای نماز به کعبه می رفت، عمر را دید که او را تعقیب می کند . رسول الله علیه وسلم به او گفت: «ای عمر! چرا شب و روز دست از سر من برنمی داری؟» ولی با وجود این، چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم دینش را دوست دارد، به درگاه پروردگار دعا می کند: «خداوندا ! دین اسلام را با یکی از دو عمر یعنی عمر بن خطاب یا عمر بن هشام عزت بده.» این دونفر بیشترین کسانی بودند که اسلام را مورد آزار واذیت قرار می دادند، علی رغم این رسول الله صلی الله علیه وسلم برایشان دعا می کرد ، به حرص واهمیت رسول الله صلی الله علیه وسلم به دعوت آنان به سوی خدا توجه کن .

روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه در راهی می رفت، زن مسلمانی را دید که خودش را برای هجرت به حبشه آماده می کند. عمر به او گفت: بنده ی خدا! به کجا عزم سفر داری؟ گفت: از دست شما با دینم فرار می کنم، قلب عمر برای اولین بار نرم شد و به او گفت: به خدا قسم نباید وطنت را ترک کنی، برگرد و نترس. آن زن به اسلام عمر امیدوار شد و نزد شوهرش رفت و ماجرا را برایش

هدایت

تعریف کرد، شوهر به او گفت: آیا گمان می بری عمر مسلمان شود، به خدا قسم که عمر مسلمان نمی شود تا وقتی که الاغ خطاب مسلمان شود (یعنی وقتی الاغ پدرش مسلمان شود). پس دیدگاهشان را نسبت به عمر بن خطاب تصور کن و اگر یکی از کنیزک هایش مسلمان می شد، آن قدر او را می زد تا خسته می شد و کنیزک که نسبت به دینش غیرت و حمیت دارد به او می گوید: ببین خدا با تو چه کرد، تو خسته شدی ولی من خسته نشدم. برادر! به این کنیزکی که می خواهد احساسات عمر را تحریک کند نگاه کن، عمر بن خطاب، کسی که از خرما خدایی درست می کرد و هرگاه گرسنه می شد، آن را می خورد.

اولین روز اسلامش

روزی عمر شمشیرش را برداشت، تصمیم گرفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را بکشد، او با خود گفت: تا به کی محمد ما را به فتنه می اندازد؟! او شمشیرش را کشید و خواست آشکارا محمد را به قتل برساند. در راهی که به مکان تجمع رسول خدا و یارانش منتهی می شد، با مردی که اسلامش را پنهان ساخته بود مواجه شد. او به عمر گفت: کجا می روی عمر؟ گفت: می روم تا محمد را بکشم. مرد گفت: اگر چنین کنی فرزندان عبدالمطلب (خاندان رسول الله) تو را می کشند. عمر گفت: می بینم که دینت را تغییر داده ای. مرد گفت: ای عمر! می خواهی چیزی بهتر از کشتن محمد را به تو نشان دهم؟ گفت: بله. مرد گفت: نزد خواهرت برو که به آیین محمد گرویده است. عمر گفت: آیا واقعاً چنین کرده است؟ مرد گفت: بله. عمر با شمشیر آخته به خانه ی خواهرش رفت. در آن جا خواهرش فاطمه و شوهرش سعید بن زید و خباب بن ارت حضور داشتند. فاطمه در را باز کرد. عمر گفت: به من گفته اند که دینت را تغییر داده ای؟ فاطمه گفت: ای عمر! اگر خیر و برکت در آیینی غیر از آیین تو باشد، چه؟ عمر چنان سیلی محکمی بر صورتش نواخت که لبش پاره شد و گوشواره از گوشش افتاد. در این جا سعید بن زید مداخله

کرد وگفت: ای عمر! اگر خیر وبرکت در آیینی غیر از آیین تو باشد، چه؟ عمر او را هل داد وهم چنان بر سر وصورتش می زد ، فاطمه که سعی می کرد او را از روی شوهرش دور کند کتابی از دستش افتاد عمرگفت: کتاب را به من بده، فاطمه جواب داد: فقط پاکیزگان به آن دست می زنند وتو نجس هستی ، اول باید غسل کنی. عمر چنان می کند، سپس کتاب را می گیرد، سوره ی طه در آن نوشته شده است. هنگامی که این آیات را می خواند، به شدت دگرگون می شود. آیاتی که ما همواره آن را تلاوت می کنیم:

﴿طه﴾ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿١﴾ إِلَّا تَذِكْرَةً لِّمَن يَخْشَى ﴿٢﴾ تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ﴿٣﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٤﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٥﴾ وَإِنْ تَجَهَّرَ بِ الْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٦﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٧﴾ (طه/۸-۱).

(طا. ها . ماقرآن را بر تو نازل نکرد ه ایم تا خود را خسته ورنجور کنی ، اما آن را پند و اندرزی برای کسانی که خشیت وترس دارند فرستاده ایم. کسی آن را نازل کرده است که زمین وآسمان های بلند را آفریده است. خدای رحمان بر عرش قرار گرفته است . از اوست آن چه در آسمان ها، آن چه در زمین، آن چه در میان آن دو وآن چه در زیر خاک است. اگر آشکارا سخن بگویی او پنهان وپنهان تر را می داند. او الله است، معبودی جز او نیست و او دارای نام های نیکو است.)

به محض این که عمر این آیات را خواند گفت: محمد کجاست؟ می خواهم مسلمان شوم. این تحول بزرگ را تصور کن. عمر به محل اجتماع رسول الله صلی الله علیه وسلم با یارانش در خانه ی ارقم بن ابی ارقم می رود. او بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد می شود. رسول الله صلی الله علیه وسلم لباسش را می گیرد ومی گوید: «آیا وقت آن نرسیده که مسلمان شوی ای عمر؟» عمر چنین گفت: شهادت می دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست و تو فرستاده ی او هستی. پس

خانه با طنین الله اکبر به لرزه افتاد. همگی تکبیر می گویند. در این هنگام که هنوز یک دقیقه از اسلام عمر نگذشته بود، می گوید: ای رسول خدا! مگر ما برحق نیستیم؟! به غیرت و مردانگی اش نگاه کن! من همه ی این داستان ها را تعریف کردم تا به این کلمه برسم، به خاطر قلب هایی که گمان می کنند اسلام در انجام عبادت ها خلاصه می شود. اگر دین، فقط ادای عبادت هاست، پس چه کسی مردم را راهنمایی کند و دستانشان را بگیرد؟! عمر رضی الله عنه گوید: ای رسول خدا! مگر ما برحق نیستیم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: بله، عمر! گفت: مگر آنان باطل نیستند؟ فرمود: بله، عمر! گفت: پس مخفی کاری و پنهان کاری چرا؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: عمر! پس چه کار کنیم؟ نظرت چیست؟ گفت: الان بیرون می رویم و اسلامان را اعلام می کنیم و این که خدایی جز پروردگار یگانه نیست. رسول الله فرمود: «ای عمر! تو فاروق هستی، خداوند به وسیله تو میان حق و باطل جدایی می افکند.» او در روز اسلام آوردنش ملقب به فاروق شد. سپس دو صف از خانه ی ارقم ابی ارقم بیرون می آید. یک صف به دنبال عمر بن خطاب و صف دیگر به دنبال حمزه بن عبدالمطلب، تکبیرشان در گوشه و کنار مکه طنین افکند، آنان همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم تکبیر می گویند.

موضع گیری دیگر

از زمانی که عمر مسلمان می شود، غیرت اسلامی اش قوی است، این موضع گیری دیگری در همان روز است. وقتی مسلمانان آن چنان که گفته شد خارج شدند و به طواف خانه ی کعبه پرداختند، عمر خواست همه مردم از مسلمان شدنش مطلع شوند، او می گوید: با خود گفتم: به خدا سوگند که همه قریش را از مسلمان شدنم با خبر خواهم ساخت. به این موضع گیری عمر رضی الله عنه خوب توجه کن، او این کار را می کند تا هیچ کس بخاطر مسلمان شدنش در تنگنا نباشد،

تا هیچ زنی از حجابش خجالت نکش و از سخنان دوستش نهراسد، تا هیچ کس از گفتن حلال و حرام بودن چیزی شرمنده نباشد، تا او را به باد مسخره و استهزا نگیرد. برادرم! باید نسبت به دینت غیرتمند باشی .

وقتی عمر مسلمان شد به خانه ی ابوجهل رفت . در زد، ابوجهل در را گشود. عمر گفت: فهمیدی چه شده است، ای ابوالحکم ؟ ابوجهل گفت چه شده ؟ عمر گفت : شهادت می دهم معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده ی اوست. او گفت: مرگ بر تو در تمام امروز، روزم را خراب کردی. سپس در را به رویش بست. ولی عمر این را نمی خواست، بلکه می خواست به خاطر دین الله کاری انجام دهد، به خانه ی ابوسفیان رفت ، در زد، ابوسفیان در را باز کرد و عمر گفت: می دانی چه اتفاقی افتاده ای ابوسفیان؟ او گفت چه اتفاقی افتاده ؟ عمر گفت : شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول الله و فرستاده ی اوست. ابوسفیان گفت: مرگ بر تو در تمام امروز، و در را به رویش بست. او نمی توانست به خاطر این کارش با او بحث و مجادله کند، چون همه از او می ترسند. به موقف عمر که می خواهد همگان را از اسلام آوردنش مطلع سازد، خوب نگاه کن او در این کار از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی ترسد، زیرا می داند که حق است، پس به آن ایمان آورده ، قانع شده و علاقمند است. می خواهد حقیقت را به همه مردم برساند. سپس در رابطه با خبر چین ترین کسی که بیش از همه اخبار را در مکه منتشر می سازد، پرس و جو کرد. مردی به نام جمیل بن معمر را به او نشان دادند، او نزد آن مرد رفت و گفت : آیا تو را از رازی که باید از همگان بیوشانی ، مطلع سازم؟ مرد گفت: بگو ای عمر! گفت : شهادت می دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول و فرستاده ی اوست. عمر می گوید : هنوز حرفم را تمام نکرده بودم که دیدم می دود و فریاد می زند: ای قریشیان ! پسر خطاب از دینش باز گشته است. پسر خطاب دینش را رها کرده است. عمر می

هدایت

گوید: فهمیدم که همه در کنار خانه ی کعبه جمع خواهند شد و من هم به سرعت به آن جا رفتم. ببین، عمر از اعلان اسلام و با خبر شدن مردم از این امر خجالت نمی کشد، پس تو هم از دینداریت شرمگین مباش. خواهرم! تو از حجابت خجالت نکش، ای مردم از دعوت به سوی خدا، شرمگین مباشید. عمر پیش از آن شتابان به کعبه می رود. می گوید: وقتی مردم جمع شدند، از سپیده دم تا ظهر به کتک کاری یکدیگر پرداختیم. تا این که عقبه بن ابی معیط آمد. وقتی همه به من یورش آوردند و من به شدت خسته شدم، برخاستم و عقبه را گرفتم و بر زمین زدم، خودم را بر رویش انداختم و دو انگشتم را روی چشمانش گذاشتم و گفتم: بگورهایم کنند وگرنه چشمانت را از کاسه در می آورم. او به آنان گفت: ابن خطاب را رها کنید. آنان چنین کردند. به خانه ام باز گشته تا وقتی که فرزندانم را جمع نکردم نتوانستم بخوابم. به آنان گفتم: تا وقتی که شهادت ندهید معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده ی اوست، حرف زدن با شما بر من حرام است. ببین چگونه محبت اسلام قلب پسر خطاب را تسخیر کرده است، به غیرتش نسبت به اسلام بنگر. او تا زمانی که فرزندان را مسلمان نکرد، نتوانست بخوابد، همه ی این ها در اولین روز اسلامش اتفاق می افتد، اما تحرک ما نسبت به دین خدا چگونه است؟ وقتی فرزندان را چنین مورد خطاب قرار داد، پسر کوچکش عبدالله برخاست و گفت: پدر جان! من یک سال است که اسلام آورده ام، عمر او را گرفت و شروع کرد به زدنش که سلامت را از من مخفی می کنی و پدرت را نابود می سازی، اگر کافر می مردم، مرا هم چنان رها می کردی؟! گفت: من از تو می ترسیدم. او هم چنان او را به خاطر این کار می زد. عبدالله بن عمر می گوید: سال ها پس از اسلام، هرگاه که این موضوع را به خاطر می آورد مرا می زد و می گفت: آیا پدرت را هم چنان رها می کردی، ای پسر عمر!

هدایت

این اولین روز اسلام در زندگی عمر رضی الله عنه است. می بینم که غیرت و عشق و دین تا به این اندازه قلبش را فرا گرفته است.

ابوذر غفاری رضی الله عنه

او نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد. مرد غریبه از قبیله ی غفار. اهل غفار هیچ ارزشی نزد قریشیان نداشتند، چون دزد و راهزن بودند و قریش آنان را بی ارزش و بی اهمیت می دانست. وقتی شنید که محمد مردم را به اسلام فرا می خواند آمد و مسلمان شد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت. رسول الله به او گفت: ای ابوذر! نزد قومت بازگرد و آنان را به اسلام فرا خوان. ابوذر گفت: به آن پروردگاری که روحم در دستانش است، باز نمی گردم مگر این که در کنار کعبه فریاد زوم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول الله و فرستاده ی اوست.

او چنین گفت و از قریش نترسید. او به کعبه می رود و با صدایی بلند فریاد می زند: ای قریشیان! شهادت می دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول الله و فرستاده اوست. آنان او را به باد کتک می گیرند و به شدت مورد آزار و اذیت قرار می دهند. او نزد رسول الله باز می گردد و می گوید: فردا هم در کنار کعبه آن را فریاد خواهم زد ای رسول خدا! به کلمه «فریاد خواهم زد» که دال بر تثبیت ایمان در قلب ابوذر است، توجه کن. او از قریش نمی ترسد و از آزار و اذیتشان نمی هراسد، این ها همه، بدان جهت است که نور و روشنایی به همه ی مردم برسد و مردم دسته دسته به دین خدا بگروند.

عقبه بن نافع

وقتی عقبه بن نافع فتوحاتش را به پایان رساند، در برابر دریا (اقیانوس اطلس) ایستاد. به غیرت و حمیت دینی نگاه کن. می ایستد و می گوید: ای دریا!

هدایت

اگر بدانم که در پس تو سرزمین دیگری هم هست از تو عبور می‌کردم تا به عبادت پروردگار جل جلاله پردازد، یعنی اگر بدانم که پس از عبور از تو، سرزمین دیگری هم وجود دارد این کار را می‌کردم، به خاطر انتشار اسلام و عبادت پروردگار عالمیان توسط مردم.

بله، در پس این دریا، سرزمین دیگری که امروزه به نام «آمریکا» شناخته می‌شود، هست.

برادران! باید بدانید که اسلام به قلب‌هایی که تنها هم و غمش خورد و نوش ولذت و فرزند و دوستان است، نیازی ندارد. بلکه محتاج قلب‌هایی است که اولین و آخرین هم و غمش خدا، رسول و دعوت به سوی دین اوست.

یکی از علما گوید: ای مسلمانان! اگر شما با مهر و عاطفه‌ای سردتر از تبی که فرزندان را به کام مرگ می‌کشاند، برای اسلام فعالیت کنید، به جایی نمی‌رسید.

اگر عاطفه‌ات نسبت به اسلام از عاطفه‌ات نسبت به فرزندت که درجه‌ی حرارت بدنش به چهل می‌رسد و در مقابله‌ت می‌میرد، سردتر باشد، هیچ فایده‌ای برای اسلام نداری. باید مهر و علاقه‌ات نسبت به اسلام غیرتمند تر و بیشتر باشد، اگر قدرت در برابر با مرگ دست و پنجه می‌کند و مجبور شدی آخر شب بروی و پزشکی را بر بالینش بیاوری، و این کار را انجام دادی، باید عاطفه‌ات نسبت به اسلام، بسیار بزرگ تر و شدید تر از این باشد.

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ﴾ (توبه/۲۴).

هدایت

(بگو اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، قبیله ی شما، اموالی که فراچنگش آورده اید، بازرگانی و تجارتی که از بی بازاری و بی رونقی آن می ترسید و منازلی که مورد علاقه ی شماست، این ها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب تر باشد)

دعوت به سوی الله که گرفتن دست مردم و فرا خواندنشان به اطاعت پروردگار یگانه است، قسمتی از جهاد در راه خدا می باشد. پس اگر مسلمانی این کار را انجام ندهد باید در انتظار حادثه ای باشد:

﴿فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه/۲۴)

(پس منتظر باشید که خداوند کار خود را می کند، خداوند نافرمانبرداران را هدایت نمی نماید.)

پس اگر این هشت مورد را که همه حلال هم هستند، از خدا و رسولش و دعوت مردم به سوی خدا و رسولش بیشتر دوست بدارد، پس منتظر اتفاقی باشد که برایش خواهد افتاد، چه رسد به کسی که علاقمند به حرام باشد و آن را برخدا، رسول و دعوت به سوی این دو ترجیح دهد.

ابوبکر رضی الله عنه به خاطر عشق و علاقه اش به اسلام و غیرتش نسبت به آن می گوید: «به خدا قسم هیچ وقت به اندازه ای نخواهیدم که خواب ببینم» یعنی: آن قدر وقت ندارم که بخوابم و خواب ببینم، من به خاطر دینم همواره بیدارم و «در بیداریم هرگز دچار غفلت نشدم». یعنی وقت ندارم که بنشینم در خیالاتم شیفته ی زرق و برق دنیا از ثروت گرفته تا زنان و غیره شوم.

به دخترانی که هنوز پنج یا شش سال به ازدواجشان مانده ولی ساعت های طولانی به فکر داماد آینده هستند، و این کار فقط عمرشان را برباد می دهد، بنگر. آنان هیچ هم و غمی غیر از این ندارند. در گذشته ای نه چندان دور عده ای از

هدایت

جوانان پلاکارد به دست در خیابان ها می رفتند و سروصدا می کردند و فریاد می زدند. شخصی از میانشان گفت: چرا چنین می کنیم؟! دیگری جواب داد: مگر غیر از این، کار دیگری هم داریم!

عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: کی بخوابم؟ وقتی برای خوابیدن ندارم، اگر شب بخوابم حق پروردگارم را ضایع نمودم و اگر روز بخوابم حق رعیت را ضایع می کنم کی بخوابم؟! وقتی خشکسالی و گرسنگی در میان مسلمانان شایع می شد رنگ رخسارش تغییر می کرد، او فقط به خوردن روغن و نمک اکتفا کرد تا آن جا که چهره اش به سیاهی و کبودی گرایید. حتی زندگی نامه نویسان در رنگ پوست عمر بن خطاب اختلاف کردند. برخی می گویند: او سفید پوست بوده است عده ای می گویند: که اوسبزه بوده است، ولی او در اصل سفید پوست بوده است، اما هنگامی که خشکسالی و قحطی شیوع پیدا کرد به او می گویند: امیر المؤمنین! چیزی بخور، می گوید: (غذا بخورم درحالی که امت محمد چیزی برای خوردن ندارد!) تا آن جا که یارانش گویند: ما به خاطر دلوپسی و نگرانی نسبت به عمر دعا می کردیم که خداوند قحطی را از میان مسلمانان بر دارد.

اکنون غیرت بر اسلام کجاست؟!

کجاست قلب هایی که آکنده از آتش عشق، علاقه و زندگی به خاطر اسلام است و مهم ترین مسأله و اهتمامش دیدن اسلام در جایگاهی والا در جامعه و میان مردم است.

وقتی یهودیان وارد سرزمینمان شدند و مسجد الاقصی را اشغال کردند، ترانه می خواندند. اگر این ترانه را بشنوی، دلت به حال خودت می سوزد و بسیار

اندوهگین می شوی، آنان وقتی مسجد الأقصى را گرفتند چه می خواندند؟ آنان می گفتند: محمد مرد وبعد از خود دختر به جا گذاشت .

این سخنان دشنام به زنان نیست، بلکه ناسزا گفتن به مردان است! سخنان دردناک: محمد مرد وبعد از خود دختر به جا گذاشت. من این سخنان را تکرار نمی کنم که تو بروی چیزی را بشکنی یا به کسی ضرری برسانی، بلکه بدین جهت می گویم که قلبت مملو از عشق به اسلام شود و غیرت و مردانگی ات نسبت دین تحریک شود به سخنان صلاح الدین ایوبی قهرمان گوش فرا ده که می گوید : «چه طور بخندم در حالی که مسجد الاقصی در اسارت به سر می برد؟!» پس تو چه طور از دنیا خوش حال می شوی در حالی که به خاطر دینت هیچ کاری انجام نمی دهی و غیرتمند نمی شوی؟!

براء بن مالک رحمته الله علیه

او حافظ کل قرآن بود در روز جنگ یمامه که مسلمانان عقب نشینی کردند و در مقابل مسیلمه بن کذاب و پیروانش شکست خوردند، براء ایستاده و با صدایی بلند فریاد زد: اگر اسلام به خاطر من شکست بخورد پس چه حافظ قرآن بدبختی هستیم .

برادر مسلمانم! به او نگاه کن که می گوید : اگر اسلام از جانب من شکست بخورد، من بدترین کسی هستم که تا کنون قرآن را در سینه حفظ داشته است.

موضوع فقط نماز نیست، بلکه موضوع این است که اسلام بخشی از وجود است.

حسن بصری گوید: روز قیامت، اسلام با دقت به چهره های مردم نگاه می کند، تا ببیند چه کسی یاری اش داده و چه کسی دست از یاری و حمایتش کشیده

هدایت

است، از کنار مردی عبور می کند و به او می نگرد و می گوید: این شخص مرا یاری نکرده است، تا این که به عمر بن خطاب می رسد. حسن بصری این سخنان را در بیان نقش عمر بن خطاب در اسلام میزند؛ اسلام دست عمر را می گیرد و بالا می برد و می گوید: پروردگارا! من بیگانه و بی کس بودم تا این که این مرد مسلمان شد. تصور کن! اسلام روز قیامت چنین می گوید: بارالها! من غریب و تنها بودم تا وقتی که این مرد مسلمان شد.

عبدالله بن مسعود گوید: «ما هم چنان خوار و ذلیل بودیم تا این که عمر مسلمان شد.» ما هم چنان خوار و ذلیل بودیم تا این که عمر بن خطاب اسلام آورد! برادرانم! اسلام نزد چه کسی این گونه ارزشمند است؟!

چه کسی این سخنان را می شنود و با خود می گوید من برای اسلام چه کردم؟! وظیفه ای من در برابر دینم چیست؟! وظیفه من در برابر برادرانم چیست؟!

وظیفه این است که برادرت را به سوی خداوند راهنمایی کنی، دوستت را در برابر هوی و هوس و شیطان رها نکنی، وظیفه ات این است که هنگام کار با نرم ترین شیوه ها مردم صحبت کنی، وظیفه ات این است که موقع کار برادرانت را با خود به نماز جماعت ببری، دست همسایهات را بگیری، با آنان مهربانی کنی و همان گونه که به فکر آینده ات هستی، به فکر اسلام هم باشی، فکرت دائماً مشغول باشد که: چه کاری می توانم برای دینم بکنم؟! آیا شبی را در رؤیای کاری که برای دینت انجام می دهی، گذرانده ای؟!

چیزهای آسان زیادی هست که می توانی انجام بدهی، مثل:

نوار کاستی را به دوستت که نماز نمی خواند، هدیه بده تا او را تشویق کند، شاید بدین وسیله هدایت شود. سخنی را که در مسجد شنیده ای به همکارانت منتقل

هدایت

ساز، اخلاقت بهترین فراخوان است، همواره به اخلاقت اهمیت بده، به قیافه ات، به نظافت، زیرا تو می خواهی چهره ی نیکویی از اسلام و پیروان متدینش به مردم انتقال دهی، مسأله ی درجه یک تو اخلاق است. برادرم! اگر می خواهی مردم را دعوت بدهی و دستشان را بگیری، اولین مسأله: اخلاقت است اخلاقت، دومین مسأله: محبت مردم، اگر دوستشان داشته باشی، به آنان کمک می کنی، ولی اگر قلبت عاری از این عاطفه و احساس باشد، هرگز به مقصودت نمی رسی.

رسول الله صلی الله علیه و سلم بر پسر بچه ای یهودی که در بستر مرگ بود وارد شد و او را به اسلام فرا خواند.

سوال این جاست که: مسلمان شدن یا نشدن پسر بچه ای چه اهمیتی برای رسول الله صلی الله علیه و سلم دارد؟! مسأله اهمیت دادن به هدایت است و پسر بچه مسلمان شد و مرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم خوش حال و خندان از آن جا بیرون آمد در حالی که می گفت: «سپاس خدایی را که این پسر بچه را به دست من از آتش جهنم رهانید.» نگاه کن که چقدر رسول الله صلی الله علیه و سلم از این موضوع خوش حال و شادمان است. چون او را از آتش نجات داده است. ما نیز باید با همین ایده با مردم برخورد کنیم، نه این که بگوییم: (به من چه، به درک، انشاءالله برود به جهنم) ولی ما باید خواستار هدایت آنان باشیم و بگوییم: پروردگار! هدایتشان کن، پروردگار! فلانی را هدایت کن.

من شخصی را می شناسم که به خاطر هدایت دوستش حج عمره به جای آورد تا برایش دعا کند، او می گوید: وقتی برگشتم با شخصیتی کاملاً متفاوت مواجه شدم، رابطه ای را که با خدا قطع کرده بود، دوباره از سر گرفت. بنابراین اگر نسبت به اسلام غیرت نداشته باشی، دست از اطاعت هم خواهی کشید و دیگر از آن ادامه

نمی دهی. باید اسلام مهم‌ترین مسأله‌ی زندگیت باشد، هم و غمت آن باشد که مردم را به سوی پروردگار جل جلاله فرا خوانی،

با دو جمله می‌خواهم به این موضوع خاتمه دهم

اولین جمله:

سخنی که یکی از صحابه گفت، سخن براء رضی الله عنه که بسیار تاثیر گذار و نیرومند بود، می‌خواهم آن را یادداشت کنی و به خاطر بسیاری. در یکی از غزوه‌ها ایستاد و گفت: «وقتی می‌میرم که اسلام سربلند باشد»

یعنی: وقتی می‌میرم که اسلام پیروز و سربلند باشد. بگو: وقتی می‌میرم که اسلام در شرکت سربلند و گرامی باشد. بگو: وقتی می‌میرم که اسلام در خانه‌ام قوی و شرافتمند باشد. بگو: وقتی می‌میرم که اسلام در خانواده‌ام سربلند و تسخیر ناپذیر باشد، بنابراین تمام هم و غمت و عزت و سربلندی اسلام باشد.

دومین جمله

جمله‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه که بسیار زیبا و مؤثر بود. گوید: «آیا من زنده باشم و اسلام ناقص شود؟!» یعنی: آیا عاقلانه است که من زنده باشم و اسلام نیازمند و محتاج باشد؟! به این قلب که آکنده از عشق نسبت به اسلام است بنگر!

باهر چه در توان داری بکوش، حتی اگر کم باشد

هیچ کس نباید خودش را دست کم بگیرد و بگوید: من اطلاعات کافی از دین ندارم تا مردم را به اسلام فرا خوانم. بدان که وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه

هدایت

مسلمان شد، اطلاعات چندانی از دین نداشت، در واقع وقتی مسلمان شد، چیزی از اسلام نمی دانست و شاید معلومات ما بیشتر از او بوده است، ولی با وجود این هفت نفر از کسانی که بشارت بهشت به آنان داده شده بود، به دست او اسلام آوردند زیرا او از عاطفه ای خروشان، غیرت دینی و علاقه ای وصف ناپذیر نسبت به این دین برخوردار بود. عمر بن خطاب در اولین روز اسلامش چه داشت؟! او چیزی جز عشق به دین و میل به انتشارش نداشت، پس اگر به دین علاقمندی، اگر نگران مردم هستی که مبادا وارد آتش شوند و دوست داری به بهشت بروند، اگر دوست داری با دوستان، رفیقان! همه ی کسانی که آنان را دوست داری همه، در کنار هم باشید باید برای این دین زحمت بکشی و هر کسی را که دوستش داری به سوی آن فراخوانی، باید قلبت مملو از غیرت نسبت به دینت باشد، بدین ترتیب خداوند در کارت گشایش حاصل کرده و دوستان را به دست خودت هدایت می فرماید.

مثنی بن حارثه

او در یکی از جنگ ها فرمانده ی سپاهی از مسلمانان بود که عازم فتح سرزمین فارس بودند، سپاهیان به را افتادند تا به مرزهای سرزمین فارس رسیدند. جنگ میان مسلمانان و فارس سرگرفت. مثنی لشکرش را به چند قسمت از جمله میمنه و میسره، تقسیم کرده بود.

هر قبیله ای در مکان خاصی مستقر بودند، سمت راست (ممینه) را به قبیله ای بنی بکر سپرده بود، جنگ با پیروزی مسلمان آغاز شد و آنان در ابتدا بر فارس چیره شدند، ولی متأسفانه سمت راست (ممینه) ضعیف بود، هر بار که مسلمانان پیروز می شدند، از ناحیه ی بنی بکر در سمت راست (ممینه) شکست می خوردند، چون به اندازه ی کافی همت و تلاش نداشتند و غیرت در قلب هایشان بر افروخته نبود، مسلمانان از ناحیه ی آنان شکست می خوردند مثنی بن حارثه نیز چاره ای

هدایت

نداشت جز این که پیکی را حامل نامه‌ای برایشان بفرستد تا مردانگی و غیرت را در دل هایشان به حرکت در آورد، پس تکه کاغذی کوچکی را نزدشان فرستاد که حامل این عبارت به طور خلاصه بود: «مثنی بن حارثه به بنی بکر: مسلمانان را رسوا نکنید، مسلمانان را رسوا نکنید، رسوا نکنید، رسوا نکنید» .

آمده است که: بلاخره پیروز از ناحیه ی بنی بکر، حاصل آمد. آنان با شنیدن این کلمات تبدیل به شیرانی شدند که فارس را دریده و تکه تکه کردند و مسلمانان از ناحیه ی دست بنی بکر به پیروزی دست یافتند. برادرانم! اکنون من به شما می گویم: شما را خدا سوگند، مایه‌ای رسوایی مسلمانان نشوید وضعیت کنونی و اسفار مسلمانان برایشان کافی است.

ای دیندار متدین! با تو سخن می گویم

با رفتار ناپسند و ناشایست مسلمانان را بی آبرو مکن، با مردود شدنت در دانشکده با قیافه ای نامرتب، بی نظامی و بد رفتاری با مردم مایه‌ای آبروریزی و سرافکندگی مسلمانان مباش، گمان مکن که فقط به خاطر دینداری بودن و پایبند بودن زندگی می کنی و مردم را به حال خود رها سازی.

برادرانم! مایه‌ای رسوایی مسلمانان نشوید.

برادرانم! به خاطر اسلام و با اسلام زندگی کنید برادرانم! با این هم و که این بهترین زندگانی در دنیاست، و زیباترین چیز در زندگی آن است که هم چنان به خاطر پروردگار کار کنی و زحمت بکشی و این کارت مورد قبول او باشد و از تو در جهت خدمت به دینش استفاده کند و تورا وسیله‌ای برای هدایت مردم قرار دهد، این ها برای تو بهتر از شتران سرخ مو است و این که تو را کلید خیر و خوبی

هدایت

برای مردم قرار دهد و تو را در جهت کمک به یتیمان و یاری فقرا و نیازمندان موافق گردانند.

بردارم! تنها برای خودت زندگی مکن، ولی به خاطر مردم و با مردم زندگی کن.

طاعات و عادت‌ها را به گونه‌ای انجام بده که در تو تغییر ایجاد کند و تفاوتی را در تو به وجود آورد که قبل از انجام آن، در تو نبود، با خدا کار کن و با او به تجارت بپرداز، چرا که این همان عمل صالح و تجارت سود بخش است.

محبت خداوند

آیات قرآنی پیرامون محبت

ای کسانی که دم از عشق و علاقه به پروردگار می زنید بایید این آیه را به شما نشان بدهیم تا ببینیم آیا واقعا راست می گوید با این که ادعای شما فقط حرف هایی است که از ؟دهانتان بیرون می آید؟

آیه ای که مدعیان عشق و علاقه را می ازماید این فرمایش پروردگار است:

﴿ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا... ﴾ (توبه/ ۲۴).

بگو اگر پدران، فرزندان برادران، همسران قبیله ای شما اموالی که فراچنگش آورده اید بازرگانی و تجارتی که از بی بازاری و بی رونقی آن می ترسید و منازلی که مورد علاقه ی شماست...

این ها مجموعه ای از هشت چیز حلال است، خداوند همه ی آن ها را مباح گردانیده است، او ما را به نیکی به پدر و مادر، رحم و مهربانی به همسر فرمان داده است و به ما گفته است که «چه زیباست مال و ثروت صالح و نیکو برای مرد صالح و نیکو.» پس تو باید مال و ثروت کسب کنی و در زندگی موافق باشی.

ولی این آیه به تو می گوید

ای کسی که ادعای عشق و محبت داری، بیا وبه وسیله ای این آیه صداقت را در محبت بیازما. همراه من این هشت مورد را بخوان و کاملا تمرکز کن، آن ها را

هدایت

بر قلبت عرضه کن؛ فراموش کن که من با تو صحبت می کنم، چون اکنون تو داری از قلبت در درونت هشت، می پرسی، پروردگارمان مهمتر است یا این هشت مورد:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه / ۲۴).

بگو اگر پدران، فرزندان برادران، همسران، قبیله‌ای شما اموالی که فراچنگش آورده‌اید بازرگانی و تجارتی که از بی بازاری و بی رونقی آن و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب تر باشد پس منتظر باشید که خداوند کار خود را می کند، خداوند نافرمان‌داران را هدایت نمی نماید.)

این آیه به مثابه ی یک آزمون است، اگر این هشت مورد را از فساد است، یعنی می بایست اولویت و ارجحیت را پیش از هر چیز به خداوند اختصاص بدهی.

آیا این بدان معناست که این هشت مورد را دوست نداشته باشیم؟

می گوییم: آن ها را دوست داشته باش و خداوند نیز به تو دستور داده است که آنان را دوست بداری، چه کسی همسرش را دوست ندارد؟ چه کسی پدر و مادرش را دوست ندارد؟ ولی مبدا آنان را بیشتر از خداوند دوست بداری

آیا در قلب خداوند از همه چیز بزرگ تر است یا این که چیزهایی دوست داشتنی تر و بزرگ تر از خدا در قلبت وجود دارد؟ چه کسی در قلبت از همه با ارزش تر است؟ خدا یا کسی غیر از خدا؟ عبادتی که محبت را به دنبال ندارد، چه ارزشی دارد؟

آیه‌ی دیگری در ارتباط با عشق و محبت

در کناری آیه‌ی دیگری از قرآن که موجب نگرانی و پریشانی تو می‌گردد، توقف می‌کنیم خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (بقره ۱۶۵).

(برخی از مردم هستند که غیر از خدا خداگونه‌هایی بر می‌گزینند و آنان را هم چون خدا دوست دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را خیلی دوست دارند.)

عده‌ای از مردم، مخلوقاتی چون خودشان را به اندازه‌ی پروردگارشان دوست دارند. پس خداوند از آنان به عنوان شریک و هم‌تایاد می‌کند، یعنی اگر کسی را به اندازه‌ی خداوند دوست داشته باشی، بدین ترتیب برای خداوند شریک قابل شده‌ای این امری بس سخت و دشوار است، خداوند می‌بایست والا ترین درجه را در قابلیت به خود اختصاص بدهد. و اگر کسی را دوست داشتی و او را در همان جایگاه قرار دادی، بدین ترتیب، برای خداوند شریک قابل شده‌ای، نه شریکی در ربوبیت، نه به این معنا که او را به عنوان معبود یا آفریدگار هم مرتبه‌ی خداوند یگانه قرار داده‌ای، بلکه او را در محبت شریک قرار داده‌ای، و این درست نیست که در قابلیت هم‌تایی برای او باشد، بلکه او باید صاحب اولین و بیشترین مهر و محبت در قابلیت باشد بنابراین جایز نیست که ثروت در زندگی از خداوند با ارزش تر باشد، مثلاً اگر مال حرامی خوردی و سپس ادعا کردی خداوند را دوست داری، در این حالت تو دروغ می‌گویی زیرا چیزی دیگری را بر او برتری دادی. اگر در زندگی ارزش زنی از او بیشتر باشد و دستوراتش را بر دستورات و فرامین پروردگار اولویت دادی، پس دیگر نگو: من خدا را دوست دارم، چون تو

هدایت

کسی دیگر را بیشتر از او دوست داشتی، باید بگویم: تو او را دوست نداری _ پناه بر خدا _ او بزرگ ترین عشق و علاقه در زندگیت نیست.

اگر چنین مساله‌ای برایت اتفاق می افتد، پس نمی توان امیدوار بود که عبادت ها، نماز و روزه ات سودبخش است.

خیلی ها را می شناسم زندگیشان دگرگون شده است، یکی از آنان نزد آمدن و می گوید: من فلان معصیت را رها کرده‌ام، دیگران گویند: ما دست از فلان کار کشیده‌ایم، ما فلان کار پشیمانیم.

دیگری گوید: من به خاطر فلان کار اشک می ریزم، با خدا عهد می بندم و تو را گواه: می گیرم که هرگز فلان کار را انجام ندهم، از فلان کار دست می خواهم کشید، من فلان معصیت را رها کرده‌ام، جوانی در جایی که جلوی چشمانم جعبه سیگار را پاره می کرد به من گفت: هرگز دوباره سیگار نمی کشم، چون نمی خواهم مرتکب کاری شوم که خداوند دوست ندارد و موجب آزار و اذیت فرشتگان می شود تصور کنید من هم چنان مات و مبهوت ماندم.

شخصی دیگر در برابرم لیست تلفن های موبایلش را باز کرد و گفت من به وسیله‌ی این تلفن ها به کار حرام روی آوردم، همه پاک شده‌اند و من خدا را گواه می گیرم که همه را پاک کرده‌ام. سپس می گوید: پروردگارا! من هیچ چیز حرامی را نمی خواهم شماره ی تلفن را هم تغییر می دهم، چون نمی خواهم وسوسه شوم، بلکه می خواهم تو تنها عشق و علاقه‌ی زندگیم باشی.

کسی که به خاطر خدا کاری را رها کند، خداوند در عوض بهتر از آن را نصیبش می گرداند

هدایت

جوان کم سن و سالی (حدوداً ۱۸ ساله) نزد یکی از علمای رفته و از او پرسید:
من با فلان دختر در ارتباطم و ما با هم چنین و چنان کرده‌ایم،

آیا اگر رهايش كنم، خدا از من راضی می شود؟

او جواب داد: پسر! اگر این کار را انجام بدهی، نه تنها از تو راضی و
خشنود می شود، بلکه مقام و منزلت نزد او بالا می‌رود او قسم خورد و گفت وقتی
به خانه رفتم تلفنی با آن دختر صحبت کردم و به او گفتم: من دیگر با تو حرف نمی
زنم، چون خداوند از هر چیز دیگری برایم با ارزش تر است.

او به من گفت: با خوش حالی و شادمانی تلفن را قطع کردم و احساس عجیبی
در دلم داشتم، گویی ندایی به من گفت ما عشقت را با عشق دیگری عوض می کنیم،

نور هدایت

وقتی برای ادای نماز عشا به مسجد رفتم، امام مرا صدا زد و گفت: دوست
داری قرآن را یاد بگیری؟ یک نیروی پنهانی مرا به آموختن قرآن به تو فرا می
خواند. جوان گوید: گفتم: بله و سوره‌ی بقره را در عرض یک ماه یاد گرفتم.

این جوان، چگونه به این درجه‌ی والا دست یافت؟ او عشق شهوت را رها
کرد و عشق خداوند را برگزید.

مفهوم نَد و مانند

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا﴾ (برخی از مردم هستند که غیر از خدا خداگونه‌هایی
بر می‌گزینند.)

هدایت

آیا تو هم این چنین هستی؟ این شرکت در عبودیت نیست بلکه در مهر و محبت است. ﴿يُحِبُّونَهُمْ

كَحُبِّ اللَّهِ﴾ (آنان را هم چون خدا دوست دارند.) به همین جهت نگفت: آنان را بدون خدا، دوست دارند و نگفت: آنان را دوست دارند ولی خدا را دوست ندارد.

آیا تو دوستدار خداوند هستی؟

ما همگی خداوند متعال را دوست داریم، من از این موضوع مطمئن هستم، ولی مشکل کجاست؟ مشکل آن جاست که میان پروردگار و چیزهایی دیگر برابری ایجاد کنی. الله می فرماید: ﴿يُحِبُّونَهُمْ

كَحُبِّ اللَّهِ﴾ (آنان را هم-چون خدا دوست دارند.) نگفت: آنان خدا را دوست ندارند. در آیه آمده است که آنان خدا را دوست دارند ولی در عشق و محبت برای خداوند شریک و هم‌تا قرار داده‌اند.

سپس می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (و کسانی که ایمان آورده‌اند.) دوستداران خداوند تبارک و

تعالی هستند «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (خدا را خیلی دوست دارند.) آیا جزو این گروه هستی؟

تا به حال چند بار به خاطر خدا، چیزی را رها کردی؟

به همین خاطر باید فتنه‌ها و آزمایش‌هایی در زندگیمان وجود داشته باشد، تا هرگاه که مدعی مهر و محبت شدی و به تو گفت: فلان چیز را رها کن. بگویی: شنیدیم و اطاعت می‌کنیم. وقتی خداوند به تو می‌گوید: حجاب، بگویی: بله و مثل همسران صحابه رفتار کن، یکی از آنان لباس‌هایش را پاره می‌کرد تا حجاب و پوششی برای خودش درست کرده و بدین ترتیب پروردگار را راضی و خشنود بسازد، پس آیا عاقلانه است که برایت باارزش‌تر از رضایت پروردگار متعال باشد؟! باشد!

هدایت

حقا که ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (و کسانی که ایمان آورده-اند خدا را خیلی دوست می دارند.)
به همین دلیل وقتی دوزخیان به آتش افکنده می شوند، می گویند:

﴿تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (شعرا/ ۹۷-۹۸).

(به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بوده-ایم، آن زمان که شما را با پروردگار عالمیان برابر می دانستیم.)

از صمیم قلب خداوند را دوست بدارید

بشنو اولین کلمه ای را که رسول الله هنگام ورود به مدینه گفت: از ابن عباس- رضی الله عنهما- آمده است که گفت: رسول خدا فرمود: «أَجِبُوا اللَّهَ لِمَا يَعْذُكُم مِنْ نِعَمِهِ وَ أَجِبُونِي بِحُبِّ اللَّهِ وَ أَجِبُوا أَهْلَ بَيْتِي يُحِبِّي» (ترمذی).

(الله را به خاطر نعمت هایش که به شما می دهد، دوست بدارید، مرا به خاطر دوستی خدا دوست بدارید، و اهل بیتم را به خاطر دوستی من دوست بدارید.)

به این مفهوم خوب بیندیش و از صمیم قلب پروردگارت دوست بدار، مواظب باش و قلبت را مملو از عشق و محبت خداوند تبارک و تعالی بگردان.

ای مردم: «الله را به خاطر نعمت-هایش که به شما ارزانی می کند، دوست بدارید.»

نعمت های خدا را به خاطر بیاور

اگر می خواهی الله را دوست داشته باشی، نعمت هایی را که به تو ارزانی داشته است به خاطر بیاور، مثلاً تو الآن می توانی ببینی و این یکی از نعمت های او به توست، زیرا برخی از این نعمت ها محرومند، تو احساس می کنی و دیگری

هدایت

احساس نمی کند، تو می توانی حرکت کنی و دیگری زمین گیر است و حرکت نمی کند، تو می فهمی و دیگری دیوانه ایست که نمی فهمد و مردم او را مسخره می کنند، تو مسلمان هستی و خداوند دیگران را به سوی اسلام رهنمون ساخت.

خواهر بشر بن حارث حافی (یکی از عباد و زهاد) گوید: شبی بشر آمد و یک پایش را در خانه گذاشت و پای دیگرش هم چنان بیرون ماند، او تا صبح به همین حالت باقی ماند. از او پرسیدند: دیشب به چه چیزی فکر می کردی؟ گفت: به بشر مسیحی و به بشر یهودی، بشر مجوسی و خودم که اسم بشر است، می اندیشیدم، با خود گفتم: پیش از این که خداوند از میان آنان نعمت اسلام را به من اختصاص بدهد، چه کاری انجام داده ام؟ پس به فضل و بخشش خداوند نسبت به خودم تفکر نمودم و حمد خدای را به جای آوردم از این که مرا به سوی اسلام رهنمون ساخت، مرا به اسلام اختصاص داد و لباس دوستدارانش را بر تنم نمود.

به نعمت هایی که خدا به تو عطا کرده نگاه کن، تو را به خدا از روز تولدت تا به امروز ارزش نعمت های خدا بر تو چقدر است؟ از روزی که تو را آفریده تا به امروز چه قدر برایت هزینه کرده است؟ گوشتت از چه کسی است؟ از پدرت است؟ گوشت پدرت از چه کسی است؟ از پدر بزرگت است؟ گوشت پدر بزرگت از چه کسی است؟ تو، فاملیت، خانواده ات و فرزندان را چه کسی به وجود آورده است؟ تو را چه کسی آفریده است؟ تو و آن چه را داری چه کسی به وجود آورده است؟ «الله را به نعمت هایش که به شما ارزانی می کند، دوست بدارید.» به خاطر نعمت هایی که به شما داده است، به این خاطر نمی توان خدا را بدون یادآوری نعمت هایش بر خود دوست داشته باشی، چون او تو را به آن جا آورده است.

تو را به خدا آیا شایسته ی آن همه نعمت بودی؟

هدایت

خداوند حب عبادت را در دلت انداخته و قدرت ایستادن به تو داده است، اما آیا این نعمت را خودت داشتی یا از فضل و بخشش خداوند بدان رسیدی؟ برایت شب قدر قرار داده است، نیکی ده برابر و بدی به اندازه ی خودش محسوب می گردد، تو برایش خیلی عزیز هستی، پس دوستش بدار، چون او تو را دوست می دارد، چون تو برایش گرامی و ارجمند هستی، دوستش بدار و از شدت محبتش به تو، فرشتگان را در برابر پدرت، به سجده واداشت، و وقتی دشمنت ابلیس از سجده کردن سرباز زد، او را از بهشت راند. فقط به خاطر اینکه در برابر این جنس سر تعظیم فرود نیاورد به او گفت: برو بیرون، تو از بهشت اخراجی و برای همیشه لعنت شده ای. چون در برابر مخلوق جدیدی که دوستش دارم و با دستانم آن را آفریده ام، سجده نکردی.

ببین چقدر برایش عزیز و گرامی بودی، تا آن جا که با دستان بخشنده اش- بدون تشبیه- تو را آفرید، و تو آن قدر برایش گرامی و ارجمند بودی که از روح خودش در بدن پدرت دمید: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (حجر/ ۲۹) (پس آن گاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روحم در او دمیدم در برابرش به سجده افتید.) تو آن قدر نزدش عزیز و ارجمند هستی که از میان میلیاردها موجود روی زمین، تو را انتخاب کرد و مسلمان قرار داد.

خدا را به خاطر نعمت اسلام، سپاس

به غیر مسلمان ها بنگر، مردی به نام گاندی، مردی بسیار بزرگ، کسی که غرب و حتی ما به او احترام می گذاریم، مردی استوار و قدرتمند، مردی سرسخت، موفق و باهوش که توانست به ایده هایش جامه ی عمل بپوشاند، با وجود این هرگاه از کنار گاوی عبور می کرد، فضولاتش را برمی داشت و به بدنش می مالید! تو خدا را به خاطر مسلمانی شکرگذار باش، خدا را سپاس گوی، چون تو را مثل

هدایت

سلمان فارسی که بیست سال در جست و جوی حقیقت سپری کرد و بالاخره بدان دست یافت، خسته نکرد. خدا را سپاسگزار باش که ناگهان از خواب پریدی و کارتت را دیدی که کلمه ی «مسلمان» بر آن نوشته شده است، خدا را سپاسگزار باش و او را دوست بدار، چرا که تو را از پدر و مادر مسلمانی به وجود آورده است.

بیا با هم تصور کنیم خدا چقدر تو را دوست دارد

تصور کن، شش میلیارد و نیم بشر روی این زمین زندگی می‌کنند و خداوند از میان شش میلیارد و نیم تو را انتخاب کرد و تو را از یک میلیارد و نیم مسلمان قرار داد. پس ببین، این اولین نعمت است، سپس برای بار دوم تو را برگزید و از زمره ی نمازگزاران و کسانی که در مسجد نماز می‌خوانند، قرار داد.

مرتب تو را از یک دایره به دایره ای تنگ تر و تنگ تر انتقال داد....

او هم چنان تو را به خودش نزدیک می‌کند، نزدیک و نزدیک تر، سپس تو را جزو هزاران یا صدها هزار نفری که در مسجد نماز می‌خوانند، قرار داد و نماز تراویح را نزدت محبوب نمود. و تو را بر آن داشت که یک جز بخوانی، چه تعداد از مسلمانان روی زمین در هر تراویح یک جز قرآن می‌خوانند؟ می‌دانی چند نفر؟ تعداد کم و اندک، تقریباً چند نفر! سه میلیون، چهار میلیون یا پنج میلیون.

تجسم کن، از میان شش و نیم میلیارد نفر تو را انتخاب نمود، پس محبت طاعت و عبادت را در دلت انداخت. که مصداق این فرمایش باری تعالی است:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات/۷).

هدایت

(ولی الله ایمان را برای شما محبوب و پسندیده گردانید و آن را در دل‌های شما آراست.)

بنابراین آیا کسی را که همه‌ی این چیزها را برایت فراهم آورد، دوست داری یا نه؟ کسی که تو را غرق این همه نعمت می‌کند، شایسته‌ی دوس داشتن هست یا نه؟

کسی که نعمت‌های آشکار و پنهانش را در اختیارت گذاشته است،

سزاوار دوست داشتن تو هست یا نه؟

شیرینی ایمان

از انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

﴿ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَتَ الْإِيمَانِ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَّفَ فِي النَّارِ﴾ (بخاری).

(سه چیز است که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را چشیده است: این که خدا و رسولش را بیش از هر چیز دیگری دوست بدارد، و شخص دیگری را فقط به خاطر خدا دوست داشته باشد و به اندازه‌ای که از افتادن در آتش متنفر و بیزار است، از بازگشتن به کفر، متنفر و گریزان باشد.)

به سخن رسول الله صلی الله علیه و آله توجه کن: «سه چیز است که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را چشیده است: این که خدا و رسولش را بیش از هر چیز دیگری دوست بدارد.»

مبادا کسی را با این دو همسان و برابر بدانی، زیرا در این-جا مساوات غیر قابل قبول است، هرگز کسی را با آنان برابر قرار مده، بلکه باید خدا و رسولش را

هدایت

بیش از هر چیز دیگر دوست بداری و هر چه را خدا و رسولش دوست می دارند بر هر چه خودت دوست می داری و نیز بر هوی و هوس، ترجیح دهی.

مواظب باش

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا﴾ (فرقان / ۴۳).

(به من بگو بینم آیا کسی که معبودش را هوی و هوس خود قرار می دهد آیا تو وکیل و مدافع او خواهی بود؟)

بدین ترتیب، بزرگترین بیماری قلبی، مشکلات عضلات قلب، یا درجه‌ی قلب یا گرفتگی و انسداد رگ‌ها نیست، بلکه این است که قلبت بتواند نقشی را ایفا کند که به خاطرش آفریده شده است، یعنی محبت پروردگار، پس اگر نمی توانی الله را دوست بداری بدین خاطر است که قلبت به شدت بیمار است و اگر عشق به الله اولین جایگاه را در قلبت نداشته باشد، پس نیاز مبرمی به علاج و درمان دارد، زیرا تو نمی توانی خواسته ها و چیزهایی را که دوست دارد، اولویت زندگیت قرار دهی! من به تو می-گویم: قلبت مریض است.

دنیا شما را نفریبد

برادرم! به خدا سوگند اگر همه‌ی دنیا را شناختی ولی خدا را نشناختی، پس تو چیزی نمی دانی، اگر همه ی دنیا را چشیدی ولی از لذت یک قطره اشک که از روی خشوع و فروتنی در برابر خدا می چکد یا خواندن دو رکعت به خاطر محبت خدا بی بهره بودی، یا قلبت از عشق الله نمی زند، پس هیچ لذتی از دنیا نبرده ای و نچشیده ای.

چگونه به محبت خداوند در قلبت پی ببری؟

اگر می خواهی به محبت خداوند در قلبت پی ببری، پس دیدار با پروردگار را در کنار بهشت قرار بده، گر چه که این دو با هم قابل مقایسه نیستند.

بهشت در کنار دیدار با پروردگار متعال چه معنایی دارد؟ هیچ.

همین طور دنیا در کنار عشق الله نیز هیچ است.

عذاب با عدم دیدار الله، شروع می شود

می دانی اولین عذاب دوزخیان چیست؟

مردم گمان می کنند جهنم اولین عذاب دوزخیان است، ولی در واقع جهنم دومین عذاب است نه اولین، زیرا اولین عذاب، عدم دیدار و ملاقات با پروردگار متعال است، آنان خداوند را نمی-بینند، او با آنان سخن نمی گوید و آنان نیز نمی توانند با او صحبت کنند و از لذت محبتش بی بهره اند، که مصداق این آیه است:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَّحْجُوبُونَ ﴿١٥٦﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ ﴿١٥٧﴾﴾ (مطففین/ ۱۵۶-۱۵۷)

(هرگز چنین نیست! به طور قطع آنان در آن روز از پروردگارشان محروم و مطرودند. سپس آنان داخل دوزخ می شوند.)

پس افتادن در جهنم را دومین مصیبت قرار داده است، زیرا اولین بلا و مصیبت ملاقات نکردن و پوشیده بودن از پروردگار است. برعکس مؤمنان که خداوند متعال در رابطه با آنان می-فرماید:

﴿وَجُودَ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٣﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٢﴾﴾ (قیامه/ ۲۲-۲۳).

(در آن روز برخی از چهره ها شاداب و ترو تازه اند، به پروردگارشان نگاه می کنند).

پس لذت بخش ترین چیز نزد آنان نگاه به پروردگار است، به همین خاطر یکی از علما گوید: اگر در قیامت دو گزینه ی رفتن به بهشت یا نگاه کردن به پروردگار متعال برای انتخاب داشته باشم، نگاه کردن به پروردگار را برمی گزینم.

نمونه هایی از دوستداران

بیايد تا با هم به نمونه هایی از دوستداران بنگریم و لحظاتی را با اشخاصی سپری کنیم که خداوند را دوست داشته و به او انس گرفته اند، تا قلبت آکنده از این محبت گردد، این موسی است که می گوید:

﴿وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى﴾ (طه/۸۴) (پروردگارا! من به سوی تو شتافتم تا راضی و خشنود شوی.)

صفحه ۲۳۲

یعنی من شتابان نزد تو می-آیم. ابراهیم علیه السلام را ببین که می گوید: ﴿وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ (صافات/۹۹) (ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم می-روم، او مرا هدایت می کند.) من شتابان نزد پروردگارم می روم تا مرا هدایت فرماید.

نمونه های دیگری از فرشتگان

از ابوذر آمده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ وَ أَسْمَعُ مَا لَا تَسْمَعُونَ، أُطَّتِ السَّمَاءُ وَ حُقَّ لَهَا أَنْ تَنْطَ مَا فِيهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعِ إِلَّا وَ مَلَكٌ وَاضِعٌ جَبْهَتَهُ سَاجِدًا لِلَّهِ وَ اللَّهُ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَ

مَا تَلَذَّذْتُمْ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرُشِ وَ لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَجَارُونَ إِلَى اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ شَجَرَةً تُعَصَّدُ «(ترمذی).

(من چیزهایی را می بینم و می شنوم که شما نمی بینید و نمی شنوید، آسمان بانگ برآورد و حق دارد که بانگ برآورد، هیچ جایی به اندازه ی چهار انگشت در آن نیست، مگر این که فرشته ای سر سجده در برابر پروردگار فرود آورده است، به خدا قسم اگر چیزهایی را که من می دانم، بدانید، کم می خندیدید، بسیار گریه می کردید، هرگز در بستر از زنان لذت نمی بردید، به بلندی ها می رفتید و با صدای بلند به درگاه خدا تضرع و زاری می کردید، دوست داشتم درختی بودم که بریده می شود).

سبحان الله! فرشتگانی در آسمان هستند که تا روز قیامت در رکوعند و عده ای دیگر در حال سجودند و وقتی قیامت فرا رسد هنوز آنان از عبادات سیر نشده اند، یکی از فرشتگان گوید: پاک منزهی ای پروردگار! و ما تو را آن گونه که شایسته هست، عبادت نکرده ایم. یعنی عبادتی که تا به حال انجام دادیم کافی نبوده است، بلکه کم هم بوده است.

اکنون به محبت رسول الله ﷺ نگاه کن، از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که وقتی رسول خدا رکوع می کرد، می فرمود:

«اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَ لَكَ أَسْلَمْتُ وَ بِكَ آمَنْتُ، خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ عِظَامِي وَ مُخِّي وَ عَصَبِي» (نسایی).

(پروردگار! برای تو رکوع کردم و در برابر تو تسلیم شدم و به تو ایمان آوردم. گوش، چشم، استخوان ها، مغز و اعصابم در برابر تو خاشعند).

هدایت

به دعای رسول الله ﷺ گوش فرا ده، عطاء بن سائب از پدرش آورده است که گفت: عمار بن یاسر یک نماز کوتاه برای ما خواند، برخی به او گفتند: نماز را کوتاه یا مختصر خواندی. او گفت: این کار چه ایرادی دارد، من در نماز دعاهایی را خواندم که از رسول خدا شنیده ام، وقتی او برخاست مردی از قوم که پدرم بود، به دنبالش رفت و خودش را با کنیه اش معرفی نمود، و در رابطه با دعا از او پرسید، سپس آمد و دیگران را از آن دعا مطلع ساخت:

«اللَّهُمَّ بِعِلْمِكَ الْغَيْبِ، وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي، اللَّهُمَّ وَ أَسْأَلُكَ خَشْيَتَكَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، وَأَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَأَسْأَلُكَ الْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى، وَأَسْأَلُكَ نَعِيمًا لَا يَنْفَدُ، وَأَسْأَلُكَ قُرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقُطُ، وَأَسْأَلُكَ الرِّضَا بَعْدَ الْقَضَاءِ، وَأَسْأَلُكَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَالشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ فِي غَيْرِ ضَرَاءٍ مَضِرَّةٍ وَلَا فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ، اللَّهُمَّ زِينَا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ وَاجْعَلْنَا هُدَاةً مُهْتَدِينَ» (نسائی).

(پروردگارا! با علم غیبت و قدرتت بر آفرینش، اگر دانستی که زندگی برایم بهتر است، مرا زنده بدار و اگر دانستی که مرگ برایم بهتر است، مرا بمیران. پروردگارا! ترس و خشیتت را در پیدا و پنهان، سخن حق را در خشنودی و غضب و میانه روی در فقر و ثروت را مسألت دارم و از تو نعمتی بی پایان، روشنائی چشم پایان ناپذیر، خشنودی به تقدیر، خنکی زندگی پس از مرگ، لذت نگاه به چهره ات و اشتیاق دیدارت را بدون سختی زیان بار و فتنه ی گمراه کننده خواستارم، پروردگارا! ما را به زینت ایمان بیارای و هدایتگران هدایت یافته بگردان.)

به دعای رسول الله ﷺ خوب توجه کن، به ویژه این فرموده اش: «لذت نگاه به چهره ات و اشتیاق دیدارت را از تو خواستارم».

هدایت

یعنی قلبم را مشتاق آن روزی که به دیدار تو می شتابم، بگردان، و گوش کن که رسول الله ﷺ چه می فرماید:

«كَانَ مِنْ دُعَاءِ دَاوُدَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَ الْعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي حُبَّكَ؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ.» (ترمذی).

(داوود همواره چنین دعا می کرد: خداوندا! من محبت و دوستی تو را و کسانی که تو را دوست دارند و کاری که به دوستی و محبت می انجامد، از تو مسألت دارم، پروردگارا! محبتت را از خودم، خانواده ام و آب سرد و خنک برارم محبوبتر بگردان.)

در حدیثی می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ، وَ تَرْكَ الْمُنْكَرَاتِ، وَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِي وَ تَرْحَمَنِي، وَ إِذَا أَرَدْتَ فِتْنَةً قَوْمٍ فَتَوَفَّنِي غَيْرَ مَفْتُونٍ أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَ حُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبُ إِلَى حُبِّكَ.» (ترمذی)

(بارالها! من انجام کارهای نیک، ترک کارهای زشت و ناپسند، محبت بینوایان را از تو خواهانم و این که مرا بیامرزی و بر من رحم کنی و اگر خواستی قومی را به فتنه بیندازی، مرا پیش از آن فتنه بمیران، من محبت تو، کسانی که تو را دوست دارند و محبت کاری که منجر به محبتت می شود را از تو مسألت دارم).

رسول الله صلی الله علیه و سلم:

«إِنَّهَا حَقٌّ فَادْرُسُوهَا ثُمَّ تَعَلَّمُوهَا» (ترمذی).

هدایت

(این حقیقت است، پس آن را بخوانید و بررسی کنید سپس فرا بگیرید.)

برادرانم! این حدیث و این دعا بسیار جالب و زیباست. باید آن را حفظ کنید، آن را حفظ کن و بنویس و در دعایت بخوان تا احساس کنی که این دعا محور زندگی رسول الله صلی الله علیه و سلم بود: «محبت تو و محبت کسانی را که دوستدار تو هستند، خواهانم.» یعنی محبت و علاقه‌ی کسانی را که تو را دوست می‌دارند، در دلم بینداز، من دوست گمراه یا عصیانگری که باعث دوری من از تو شود، نمی‌خواهم، بلکه کسانی را که مرا به یاد تو می‌اندازند، دوست می‌دارم.

سپس به سومی نگاه کن: «و محبت عملی که منجر به عشق و محبت تو شود.»

بنابراین سراسر زندگی رسول الله صلی الله علیه و سلم کارهایی بود که او را به محبت و عشق خداوند تبارک و تعالی می‌رساند: «محبت تو و محبت کسانی را که تو را دوست دارند و محبت عملی را که باعث محبت تو می‌شود، از تو مسألت دارم.» یعنی آنچه را باعث می‌شود تا تو را دوست دارم و تو مرا دوست بداری، مورد علاقه‌ام قرار بده؛ شب زنده‌داری، قرآن و همنشینی با صالحان را برایم محبوب بگردان.

آیا در این دعا اندیشیده‌ای: «محبت تو و کسانی را که تو را دوست دارند و عملی را که باعث محبت می‌شود، از تو مسألت دارم.» آیا تو هم این گونه‌ای؟!

آیا تو این روزها به چنین درجه‌ای رسیده‌ای؟

رسول الله صلی الله علیه و سلم در دعایش چنین می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يَنْفَعُنِي حُبُّهُ عِنْدَكَ اللَّهُمَّ مَا رَزَقْتَنِي مِمَّا أُحِبُّ فَاجْعَلْهُ قُوَّةً لِي فِيَا نُحِبُّ
اللَّهُمَّ وَمَا زَوَيْتَ عَنِّي مِمَّا أُحِبُّ فَاجْعَلْهُ فَرَاغًا لِي فِيَمَا تُحِبُّ» (ترمذی).

(بارالها! محبت خود و محبت کسانی را که محبت آنان نزد تو برایم مفید است
به من ارزانی کن. پروردگارا! آن چه را که دوست می‌دارم و به من ارزانی داشتی،
باعث تقویم در آن چه دوست داری بگردان و آن چه را که دوست دارم و از من دور
نمودی، آن را برایم فراغت و فرصتی در آن چه دوست داری بگردان.)

سپس به این دعا خوب توجه کن: «پروردگارا! آن چه مورد علاقه‌ام است و تو
به من ارزانی داشتی.» یعنی اگر چیزهایی را که دوست دارم به من عطا نمودی.
«پس آن را در راستای آن چه دوست داری، از آن استفاده کنم، پس اگر ثروتی به
من ارزانی داشتی، کمک کن تا آن را در راه تو انفاق کنم، زیرا تو انفاق کردن را
دوست داری.

عشق و محبت محور زندگی رسول الله صلی الله علیه و سلم است

«پروردگارا! آن چه را که دوست دارم و به من ارزانی داشتی، باعث تقویم
در آن چه را که دوست دارم و از من دور نمودی آن را برایم فرصت و فراغتی در
آن چه دوست داری بگردان.»

مثلاً اگر مرا از نعمت بچه‌دار شدن محروم گرداندی، پس آن را فرصت و
فراغتی جهت مشغول شدن به طاعتی که دوستش داری، بگردان. بلکه، من پول و
ثروت دارم، ولی اگر به من عطا ننمودی، وقتی را که صرف رشد آن ثروت می
کردم، فراغت و فرصتی برای انجام طاعات و عبادات قرار بده.

هدایت

آری، چنین سخنی را کسی جز رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی‌گوید و فقط کسی که خیلی زیاد دوست دارد این صیغه‌ی محبت را می‌داند، اکنون حدیث را بعد از این‌که فهمیده‌ای دوباره بخوان:

«بار الها! محبت خود و محبت کسانی را که محبت آنان نزد تو به نفع من است به من ارزانی کن. پروردگارا! آنچه را که دوست دارم و به من ارزانی داشتی باعث تقویم در آنچه دوست داری بگردان، و آنچه را که دوست دارم و از من دور نمودی آن را برایم فراغت و فرصتی در آنچه دوست داری بگردان.»

محبت شهادت از محبت خداوند سرچشمه می‌گیرد

رسول الله صلی الله علیه و سلم یک دعا و یک آرزو می‌کند، در حالی که همیشه از آرزوهای غیر ممکن نهی می‌فرمود، یعنی انسان نباید در آرزوی غیر ممکن باشد مگر در یک مورد.

از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«انْتَدَبَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا إِيْمَانٌ بِي وَتَصَدِيقٌ بِرُسُلِي أَنْ أُرْجِعَهُ بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرِ أَوْ غَنِيمَةٍ أَوْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ وَلَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي فَقَدْتُ خَلْفَ سَرِيَّةٍ وَلَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ» (بخاری).

(خداوند برای کسی که برای جهاد در راه او خارج شود چنین در نظر گرفته است: کسی که فقط به خاطر ایمان به من و تصدیق پیامبرانم خارج شود یا با پاداش یا غنیمت او را باز می‌گردانم یا او را وارد بهشت می‌کنم. و اگر بر امتم سخت

نبود، بعد از هیچ سربیه ای نمی نشستم، دوست دارم که در راه خدا کشته شوم، سپس زنده شوم، باز کشته شوم، پس زنده شوم و باز کشته شوم.)

رسول الله صلی الله علیه و سلم آرزو می‌کند که پنج روح داشته باشد نه یک روح: «دوست دارم که در راه خدا کشته شوم، سپس زنده شوم، باز کشته شوم، سپس زنده شوم و باز کشته شوم.»

پنج بار آن را تکرار کرد، وقتی این حدیث را در «ریاض الصالحین» می‌خوانی می‌بینی که بارها و بارها تکرار شده است: «سپس زنده شوم، بعد کشته شوم».

عاطفه‌ای در درون رسول الله صلی الله علیه و سلم او را بر آن می‌دارد که این جمله را تکرار کند: «دوست دارم که در راه خدا کشته شوم، سپس زنده شوم، باز کشته شوم.» او به خاطر شناخت کرامت شهادت، در آرزوی جایگاهی بس والا نزد پروردگار است، یا رسول الله صلی الله علیه و سلم! تا به این اندازه الله را دوست داری! می‌خواهی بیش از یک روح داشته باشی که در راه خدا ببخشی، در حالی که ما امروزه از زخمی شدن در وقت رفتن به نماز بسیار هراسانیم، برخی از ما از دزدیده شدن کفشش می‌ترسد و اگر از این قبیل اتفاقات برایش بیفتد، اعلام می‌کند که دیگر به مسجد نخواهد رفت، در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم آرزو می‌کند که پنج جان داشته باشد که یکی را پس از دیگری در راه خدا ببخشد.

عشقی عجیب و حیرت انگیز

الگویی دیگر از رسول الله صلی الله علیه و سلم هنگام بارش باران؛ هنگامی که مردم از ترس باران به خانه‌هایشان پناه بردند، رسول الله صلی الله علیه و سلم از

هدایت

خانه بیرون شد و زیر باران آمد و با دستانش باران را می‌گرفت و به بدنش می‌کشید، چرا ای رسول الله صلی الله علیه و سلم؟

ار انس روایت شده است که گفت: یک بار که همراه رسول الله بودیم، باران آمد. رسول الله لباسش را بالا گرفت تا باران روی بدنش بریزد، ما گفتیم: ای رسول خدا! چرا چنین کردی؟ فرمود:

«لَأَنَّهُ حَدِيثُ رَبِّهِ تَعَالَى» (مسلم).

«زیرا این تازه از نزد پروردگار آمده است.» این تازه از نزد پروردگار بوده است. ببین او عاشق چیزی است که از نزد خداوند بیاید، به ویژه که باران باشد، باران تازه از نزد الله نازل شده است، پس باید بدنم را با آنچه تازه از نزد پروردگار آمده است، آغشته کنم. آیا کسی از ما این‌گونه به خداوند عشق می‌ورزد؟

نمونه‌هایی از صحابه

بیا تا با هم نمونه‌هایی دیگر را از صحابه بشناسیم تا ببینیم چگونه به خداوند متعال عشق می‌ورزیدند؟ برادر جان! قلبت را به محبت پروردگار عادت بده، آیا تو کسی جز الله داری؟ اگر قلبت از عشق و محبت خداوند آباد نباشد، چه کسی را دوست داری؟

برادرم! اگر اهل دنیا شادمان و مسرور شدند، تو به خاطر خدا خوشحال و شادمان باش، اگر اهل دنیا فقط به دنیا اکتفا نمودند، تو به خدا اکتفا کن، اگر اهل دنیا با بزرگان و سروران دنیا دوست شده و به آنان محبت نمودند، تو دوستدار خدا باش و بگو: پروردگارا! تو مرا از دیگران بی‌نیاز ساختی، و اگر اهل دنیا به مردم انس

و الفت گرفتند تو به پروردگار مردم انس بگیر. اما می‌توانی فقط به خداوند بی همتا انس بگیری؟

این‌ها نمونه‌هایی از صحابه هستند. هنگامی که حذیفه بن یمان در بستر مرگ بود، لبخند می‌زد و می‌گفت: «ای مرگ! خوش آمدی، محبوبی که پس از غیب می‌آید، خداوند! تو گواه باش که من عاشق دیدارت هستم، تو نیز ملاقات با من را دوست بدار.» چنین قلبی را تجسم کن، او در بستر مرگ چنین سخنانی را بر زبان می‌آورد.

سخنان عبد الله بن جحش را بشنو که حاضر است به خاطر خدا، تکه تکه شود. او در غزوه‌ی احد حضور دارد، تعداد زیاد کفار که سه هزار و هتصد نفراند، ذهن مسلمانان را که تعدادشان اندک بود به خود مشغول کرد.

عده‌ای از صحابه گفتند: دعا کنیم. هر کدام از آنان دعایی کرد. اولی گفت: خدایا! ما را پیروز بگردان، دومی گفت: پروردگارا! غنیمت‌های زیادی را به ما ارزانی بدار. بار الها! از پیامبرمان محافظت کن. خداوند! ما را عزت بده. خدایا! ما را گرامی بدار! خدایا! خدایا!

دعاهایی که در آن لحظات خوانده شد این‌گونه بود. سپس سعد بن معاذ، سرور انصار آمد و چنین دعا کرد: پروردگارا! من امروز از تو کافری بسیار قدرتمند و سرسخت می‌خواهم که غنایم بسیاری همراه داشته باشد، با من بجنگد و با او بجنگم و او را بکشم، سپس کار نیرومند و سرسخت دیگری را نصیبم بگردانی و ما با هم بجنگیم و من او را بکشم (می‌خواهم فردا کفار را تکه تکه کنم). سپس نوبت عبد الله بن جحش رسید، او دستانش را بالا برد و گفت: پروردگارا! من امروز از تو کافر قدرتمندی می‌خواهم که با هم بجنگیم و من او را بکشم، سپس کار نیرومند دیگری را نصیبم بگردانی و با هم مبارزه کنیم و من او را بکشم سپس مرد کافر قوی و

هدایت

تتومند دیگری را نصیبم بگردانی و با هم بکنیم و من او را بکشم (به همین سادگی کشته نشوم، ولی اول دو نفر از آنان را بکشم). سپس کافر قدرتمند دیگری را نصیبم بگردانی و با هم مبارزه کنیم و او مرا بکشد، (ولی این کافر نیست چون نعمت‌هایی که به من ارزانی داشته‌ای پروردگار متعال بسیار زیاد بوده است، به همین سادگی کشته نشوم، ولی او مرا بکشد) شکم را بدرد، گوشم را ببرد، بینی‌ام را قطع کند و من روز قیامت با چنین قیافه‌ای به ملاقات تو بیایم و تو به من بگویی: ای عبد الله! چرا این گونه شده‌ای؟ من بگویم: به خاطر تو ای پروردگار! و تو بگویی: راست گفتی.

می‌توانی تصور کنی که شخصی چنین آرزویی داشته باشد ایا تا به حال تصور کرده‌ای که شخصی در چنین روئیایی باشد، مردی که فقط در آرزوی مرگ نیست.

ای کسی که حجاب را رعایت نمی‌کنی! ای کسی که دست از ارتباطات حرام نمی‌کشی! ای کسی که به مسجد نمی‌روی! ببینید عشق و علاقه با این مرد چه کرده است؟! درست مثل رسول الله صلی الله علیه و سلم که دعا می‌کرد پنج جان داشته باشم، ولی تو یک جان داری و از آن دریغ می‌ورزی، ولی عشق و علاقه‌ی این مرد به آن جا رسیده است که می‌خواهد تکه تکه شود و روز قیامت با همین وضع محشور شود و خداوند از او بپرسد: چرا این اتفاق برایت افتاده است، ای عبد الله؟ و بگوید: پروردگار! به خاطر تو چنین شده‌ام و خداوند به او بگوید: راست گفتی.

با خداوند صداقت پیشه کرد و خداوند او را تصدیق نمود

سیدنا سعد بن معاذ: یا رسول الله من به دنبالش گشتم و او را همان‌گونه یافتم که تقاضا کرده بود، شکمش دریده شده بود. تصور کن، عشق و محبت دو جانبه

هدایت

این‌گونه است، وقتی تو خدا را دوست داری، بدان که این محبت و علاقه یک طرفه نیست، بلکه متبادل و دو طرفه است.

سعد در ادامه گوید: یا رسول الله! او را یافتم در حالی که شکمش دریده، گوشش بریده و بینی‌اش قطع شده بود و کنارش جسد دو کافر افتاده بود. گفتم: او با خداوند صداقت پیشه کرد و خداوند او را تصدیق نمود.

پس ای برادر در عشق و علاقه‌ات صداقت داشته باش.

در عشقت صادق باش

از ابوهریره آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«أَتَى جَبْرِيلُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْ مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا وَمِنْى وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ» (بخاری).

«جبریل نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! این خدیجه است که همراه خود ظرفی از خورش یا غذا یا آب آورده است، وقتی آمد سلام و درود پروردگار و مرا به او برسان و او را به خانه‌ای از طلا و مروارید در بهشت مژده ده که از سر و صدا و خستگی به دور است».

الله به جبریل علیه السلام فرمان می‌دهد که نزد رسول خدا برورد. جبریل علیه السلام از آسمان هفتم پایین می‌آید و به رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌گوید: به خدیجه بگو که پروردگار متعال سلام و درودش را بر تو می‌فرستد. تصور کن که خداوند به تو سلام کند یا سلامش را به تو برساند، می‌توانی چنین تصویری را

هدایت

تصور کنی؟ «و او را به خانه‌ای از طلا و مروارید در بهشت مژده بده که از غوغا و سر و صدا و خستگی به دور است.»

اگر نسبت به خدا عشق واقعی داشته باشی، خداوند نیز پاداشت را خواهد داد، مگر این حدیث ابوهریره را خواندی که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَى عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ، وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَلَئِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَّهُ وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيذَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاعَتَهُ» (بخاری).

(کسی که به دشمنی یکی از دوستانم برخیزد، با او اعلان جنگ می‌کنم و محبوب‌ترین عملی که بنده را به من نزدیک می‌سازد، فرایض است و بنده هموار با نوافل به من نزدیک می‌شود تا این‌که او را دوست می‌دارم، پس وقتی او را دوست داشتم گوشش می‌شوم که با آن می‌شنود، چشمش می‌شوم که با آن می‌بیند، دستش می‌شوم که با آن کار می‌کند و پایش می‌شوم که با آن راه می‌رود و اگر از من بخواهد به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه آورد، به او پناه می‌دهم. من در هیچ کاری که انجام می‌دهم تردید ندارم به جز در گرفتن نفس مؤمن که از مرگ بدش می‌آید و من نیز از بدی به او بی‌زارم.)

پس در عشق و محبت صداقت پیشه کن، سپس ببین که با تو چه خواهد کرد.

هدایت

ابی بن کعب یکی از صحابه را بنگر که در محبتش صادق و راستگو بود، پس خداوند نیز او را دوست داشت و سوره‌ای را از آسمان به نام سوره‌ی بینه فرو فرستاد. از انس بن مالک روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به ابی فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلِيمٌ (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ)».

(خداوند به من فرمان داد تا «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» را بر تو بخوانم.)

گفت: آیا مرا نام برد؟

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: (بله.)

ابی گریست. (بخاری)

در این هنگام ابی شروع کرد به گریه و گفت: یا رسول الله! آیا پروردگارم مرا نام برد! یعنی پروردگارم در آن مقام والا نام مرا برد!

رسول الله فرمود: «بله.» گفت: آیا خداوند در آن بارگاه والایش گفت: ابی بن کعب! رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بله ای ابی.» در این هنگام ابی گریست و می‌گفت: پروردگارم نام مرا برده است، پروردگارم نام مرا برده است.

ولی ابی نمی‌دانست وقتی همه‌ی حاضران لا إله إلا الله می‌گویند، خداوند در بارگاهش نامشان را می‌برد: مگر خداوند نفرمود:

﴿فَاذْكُرْنِي أَذْكُرْكُمْ﴾ (بقره/۱۵۲).

(مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.)

ببین چگونه این علاقه و پیوند متبادل و دو جانبه است، ولی من دوستش دارم، من الآن می‌گویم: لا إله إلا الله. وقتی این جمله را تکرار می‌کنم، محبت را با محبت پاسخ می‌دهد، این همه عشق و علاقه چیست؟ چرا از این عشق و علاقه ابراز بی‌نیازی می‌کنیم؟!

عثمان بن مظعون رضی الله عنه

به نمونه‌هایی از مردم که پروردگارشان را دوست می‌داشتند، بنگر. عثمان بن مظعون رضی الله عنه یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم، از جمله این افراد بود، او در مکه در پناه ولید بن مغیره بود، هیچ کس نتوانست به او آزاری برساند، زیرا او در پناه ولید بود. چه کسی جرأت دست زدن به او را داشت در حالی که همه‌ی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم به خاطر خداوند مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. روزی با خود گفت: آیا من در این ناز و نعمت باشم و دوستان من در ازای آزار و اذیتی که می‌بینند، محبت خداوند را کسب نمایند؟

ببین این مرد چگونه می‌اندیشد؟ به خدا قسم تا وقتی مثل آنان آزار و اذیت نبینم، راضی و خشنود نمی‌شوم، یعنی من هم می‌خواهم کتک بخورم. او نزد ولید بن مغیره می‌رود و می‌گوید: ای ولید، پناهدگی تو را به خودت باز می‌گردانم، یعنی نمی‌خواهم در پناه تو باشم.

او گفت: چرا پسر من از خانواده‌ام تو را اذیت کرده است؟

گفت: نه

گفت: چه کسی؟

هدایت

گفت: خداوند! پناهندگی به خداوند، عزیزتر و ارجمندتر است. سپس به وسط کعبه رفت.

برادرانم! ببینید چه عشق عجیبی است! من هم می‌خواهم مثل آنان آزار و اذیت شوم. مگر مثل آنان نیستم؟ من هم با زبان امروزی به تو می‌گویم: آن‌که در برابر خداوند خاشع و فروتن است چرا از تو برتر باشد؟ چرا من هم مثل او نباشم؟ چرا او محبوب خداوند باشد و من نباشم؟

سعی کن و قلبت را مجبور به عشق و محبت او کن. او به میان کعبه رفت و عده‌ای از صحابه را دید که نشسته‌اند و همچنین عده‌ای از کار. او شاعری با نام لبید را دید که شعر می‌سرود. عرب‌ها عادت داشتند در حضور شاعری که می‌سراید، سخن نگویند، ولی او می‌خواست به همان اندازه که سایر صحابه در راه خداوند رنج کشیدند، رنج و سختی بکشد. بنابراین وقتی شاعر این بیت را سرود:

«أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ».

(بدانید که هر چیزی بجز خدا باطل است.)

عثمان گفت: راست گفتی.

شاعر لحظه‌ای سکوت کرد و قسمت دوم بیت را چنین سرود:

«وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مُحَالَاةَ زَابِلٌ» .

(و همه نعمت‌ها بدون شک نابود شدنی است.)

عثمان گفت: دروغ گفتی، نعمت‌های بهشت پایان‌ناپذیر است.

هدایت

در این هنگام شاعر گفت: ای عرب، از کی تا به حال در مجلس‌تان به شاعران توهین می‌شود؟

گفتند: او را رها کن، او در پناه ولید است.

عثمان گفت: نه، پناهندگی اش را به خودش باز گرداندم.

این را که شنیدند همه برخاستند و او را به باد کتک گرفتند تا این که چشمش از کاسه در آمد و هم چنان خون می‌ریخت.

در این هنگام ولید آمد و گفت: ای عثمان! تو پناه گاه خوبی داشتی. عثمان گفت: نه سوگند به خدا! چشم سالم مشتاق چیزی است که در راه خدا بر سر جفتش آمده است.

آیا می‌توانی الله را این گونه دوست بداری؟ آیا می‌توانی به قلبت بگویی من او را دوست خواهم داشت؟ آیا این الگوها و میزان نسبت به پرودگار را دیدی؟ چشم سالم مشتاق چیزی است که دیگری در راه خدا بدان مبتلا گشته است، رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و فرمود: «نه ای عثمان! ما چشم دیگری را به تو باز می‌گردانیم.»

رسول الله صلی الله علیه وسلم در دستش دمید و به چشم عثمان کشید. عثمان رضی الله عنه گوید: چشم خوب شد، به خدا قسم نمی‌دانم کدام یک زخمی شده بود.

عبدالله بن حذافه رضی الله عنه

اکنون عشق و علاقه ی عبدالله بن حذافه رضی الله عنه را ببین که یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم است؛ پادشاه روم او را به اسارت گرفت.

هدایت

پادشاه به اسرا که صدها نفر بودند، گفت: آیا در میان آنان شخصی از یاران محمد حضور دارد؟ گفتند: این مرد. بقیه همه تابعی بودند. او تنها صحابی رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن جمعیت بود، آنان عبدالله بن حذافه را می خواهند.

پادشاه به او گفت: دینت را رها کن.

او گفت: به خدا قسم اگر مرا تکه تکه کنی دینم را رها نمی کنم. پادشاه به او گفت: دینت را رها کن و من نیمی از پادشاهیم را به تو می بخشم. عبدالله گفت: اگر همه گنجینه های دنیا را در عوض رها کردن دینم به اندازه ی یک چشم به هم زدن بدهی، نمی پذیرم.

پادشاه گفت: پس تو را می کشم. خوشا به دیدار پرودگار. من خیلی وقت است که در آرزوی دیدار پرودگار هستم. او را بردند تا بکشند، پادشاه روم به آنان گفت: او را نکشید، ولی به نزدیک دست ها و پاهایش تیراندازی کنید، شاید از دینش باز گردد. آنان به او تیراندازی کردند او مرتب می گفت: در راه دیدار خداوند! در راه دیدار خداوند! من در اشتیاق دیدار خداوند هستم. پادشاه به آنان گفت: او را پایین بیاورید، به روش دیگر او را شکنجه می دهیم. دستور داد تا آب را بجوشانند و در آن روغن بریزند و سپس دو نفر از اسیران را آوردند و آنان را در آب و روغن جوش انداختند، پس از چند دقیقه داد و فریاد، ذوب شدند. پادشاه گفت: و همین کار را با او بکنید. آنان او را بردند، وقتی روغن داغ را دید، گریه کرد، به سرعت نزد پادشاه بازگشتند و گفتند: او گریست. پادشاه گفت: بسیار عالی است، او را بیاورید. وقتی او را آوردند، پادشاه گفت: گریه کردی، می خواهی از دینت باز گردی؟ عبدالله گفت: نه به خدا قسم. پادشاه گفت: پس چرا گریه کردی؟ عبدالله گفت: چون الان جانم را از دست خواهم داد. آرزو داشتم که به اندازه ی موهای بدنم جان داشتم تا آن ها را یکی را پس از دیگری در راه خدا از دست بدهم.

ام جنید

جنید یکی از عباد است. وقتی در مجلس نشسته بودند، از یکدیگر پرسیدند: چه کسی خداوند را بیشتر دوست دارد؟ هر یکی می گفت: کسی که خدا را دوست دارد چنین می کند، هر کس خدا را دوست دارد چنان می کند، تا این که نوبت جنید رسید، گفتند: ای عراقی! در رابطه با عشق و محبت به خدا چه چیزی برای گرفتن داری؟ او شروع به توصیف ویژگی هایش کرد و گفت: بنده ای که از خودش دست کشیده و خودش هیچ اولویتی ندارد، به پرودگارش وصل است، در سکوتش با خداست، حرف زدنش از خداست و سخن گفتنش به دستور خداست، پس او برای خدا، به خاطر خدا و با خداست.

آیا می توانی پنج روز این گونه باشی، بنده ای بی توجه به خویشتن، متصل به پرودگارش که فقط به دستور او سخن گوید و در سکوتش همراه اوست؟

شاعری هنگام مناجات با پرودگارش، سخنان زیبایی می گوید:

وَلَيْتَكَ تَرْضِي وَ الْأَنْامَ غَضَابٌ
وَبَيْنِي وَ بَيْنَ الْعَالَمِينَ خَرَابٌ
كُلُّ الَّذِي فَوْقَ الثُّرَابِ ثَرَابٌ

فَلَيْتَكَ تَحْلُو وَ الْحَيَاةَ مَرِيرَةً
وَلَيْتُ الَّذِي بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَامِرٌ
إِذَا صَحَّ مِنْكَ الْوُدُّ فَالْكُلُّ هَيْنٌ

(کاش تو شیرین باشی و زندگی تلخ باشد و کاش تو خشنود باشی و موجودات ناراحت باشند!)

کاش میانه ی من و تو آباد باشد و میانه ی من و عالمیان خراب باشد!

هدایت

وقتی دوستی تو برقرار باشد همه چیز آسان است و هر چه روی خاک قرار دارد خاک است!

نشانه های محبت الله

عشق و محبت پرودگار نشانه هایی دارد، کسی که این علامت ها را داشته باشد دوستدار پرودگار است، برخی از این نشانه ها عبارتند از:

۱- همواره به یاد او باشی، چه به وسیله ی قرآن و چه ذکر. زیرا کسی که کسی را دوست دارد، همواره به یاد اوست. پس اگر الله را دوست داری، یکی از نشانه های این محبت به یاد او بودن است. بنابراین اگر خداوند را به یاد داشته باشیم، چه به وسیله ی دعا یا ذکر، این ها دلایل محبت توست. اگر او را دوست داری، باید همیشه به یاد او باشی، و از کسی که تو را از یاد او غافل می سازد بی زار باشی. وقتی کسی را دوست داری، از کسی که از او به بدی یاد کند، متنفر می شوی.

۲- از دیگر نشانه های عشق به خداوند، اشتیاق به ملاقات با اوست، تا روز قیامت مشتاق دیدار او باشی، در آرزوی روزی که او را خواهی دید.

همان گونه که رسول خدا فرمود: «و الشوق الی لقاءک» (نسایی) (و اشتیاق به دیدارت). همواره در آرزوی دیدار او باشی. کسی که نسبت به شخصی عشق می ورزد، می گوید: کی باز می گردد، چون من مشتاق دیدارش هستم؟ چگونه با او ملاقات کنم؟ آیا به نزدش بروم؟ پس اگر او را دوست داشته باشی دیدارش را هم دوست خواهی داشت.

۳- از دیگر نشانه های عشق به خدا، پیروی از پیامبرانش است. پس اگر پروردگارت را دوست داری و به او عشق می ورزی، از همه ی فرستادگانش که به سوی تو می فرستند ، پیروی و تبعیت نما تا تو را به او پیوند دهند. پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم پیروی کن به دلیل این فرمایش خداوند متعال که می فرماید:

﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [سورة آل عمران ۳۱]

(بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خداوند آمرزنده ی مهربان است.)

۴- یکی دیگر از علایم محبت پروردگار، انس و الفت به وی هنگام تنهایی است. از بودن با او خوشحال و شادمان بوده و در اشتیاق فرا رسیدن ثلث آخر شب است.

پس یکی از دلایل عشق به پروردگار، علاقه به ثلث آخر شب است. خداوند به داوود وحی فرستاد که: «ای داوود! من بندگانی دارم که مرا دوست دارند و من آنان را دوست دارم، من مشتاقان هستم و آنان در اشتیاق من اند.»

تصور کنید، کسی که این جمله را می گوید پروردگار متعال است: «من مشتاقان هستم و آنان در اشتیاق من اند.» داوود گفت: پروردگارا! آنان را به من نشان بده تا من هم همان کار را انجام دهم. فرمود: «آنان در طول روز مراقب سایه ها هستند.» سایه ها یعنی اوقات نماز، آنان در طول روز نمازشان را سر وقت می خوانند و «بسان پرندگانی که در آرزوی رفتن به آشیانه هایشان هستند، مشتاق فرا رسیدن شب اند، هنگامی که شب فرا رسید و هر حبیبی با محبوبش

هدایت

خلوت نمود روی پاهایشان می ایستند و به سمت صورت هایشان بر زمین فرش می شوند و با سخنانی با من به مناجات می پردازند و با نعمت ها از من درخواست می کنند، آنان در سجده و گریه و فریاد و گریه به سر می برند، شوقشان را در عشق خودم می بینم و رنج هایی را که به خاطر من متحمل می شوند، می شنوم.»

برادرانم! او در رابطه با ما سخن می گوید: «در اشتیاق شب اند همان گونه که پرنده مشتاق بازگشت به آشیانه اش است و وقتی شب فرا رسد و هر حبیبی با محبوبش خلوت کند.» با او خلوت نمودند «روی پاهایشان می ایستند.»

مثل خیمه ای که برپاست. «به سمت صورت هایشان بر زمین فرش می شوند.» مثل سجاده «با سخنانی با من به مناجات می پردازند و با نعمت ها از من درخواست می کنند، شوقشان را در عشق خودم می بینم و رنج هایی را به خاطر من متحمل می شوند می شنوم، اولین چیزی که به آن ها می دهم از نورم به دل هایشان می تابم، پس در مورد من برای زمینیان صحبت می کنند، همان گونه که من در مورد آنان برای آسمانیان می گویم.» همان گونه که من از آنان برای آسمانیان صحبت می کنم آنان از من برای زمینیان صحبت می کنند.

دوم: «اگر در روز قیامت آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه را در ترازویشان بگذارم آن را برایشان کم می دانم.»

سوم: «اگر روبرو به طرفشان می روم، به من بگو ای داوود! کسی که از روبه رو به طرفش بروم آیا کسی می داند چه به او می دهم؟» برادرانم! آیا کسی می داند الله به او چه می دهد؟

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [سورة یونس ۵۸]

(بگو به فضل و رحمت خدا باید مردم شادمان شوند، این بهتر از چیزهایی است که گرد می آورند).

عفت و پاک دامنی

به خواست خدا، در رابطه با عفت و پاکدامنی سخن خواهیم گفت.

به عنوان مثال به داستان یوسف علیه السلام مراجعه می نماییم. سوره ی یوسف، عفت و پاکدامنی مردی را برای ما خاطر نشان می سازد که اسباب و وسایل تحریک و افتادن در فحشا و انجام معصیت برایش مهیا بود، ولی او سرباز زد و نپذیرفت.

اما آیا جوانان از چنین قدرتی جهت مقاومت با معصیت برخوردارند؟

آیا عفت و پاکدامنی را رعایت می کنی؟

ما در داستان یوسف علیه السلام عفت و پاکدامنی را می یابیم. منظورم از عفت کنترل نگاه مرد به زن و شهوت مرد نسبت به زن و بر عکس است. ای برادر مسلمان! آیا تو آمادگی لازم جهت مقاومت در برابر شهوت را داری؟ آیا تو پاکدامنی و عفت را رعایت می کنی یا این که کارنامه ات از بی عفتی سیاه شده است؟ دیدگاه تو نسبت به عفت چیست؟

نسل کنونی چگونه به عفت می نگرد؟

من می ترسم که عفت در قرن اخیر نسبت به دوران رسول الله صلی الله علیه وسلم پایین تر باشد، چرا که وقتی وضعیت جوانان امروزی را با وضعیت مسلمانان هزار و چهارصد سال پیش مقایسه می کنیم، این سؤال برای ما پیش می آید که: چه تعداد از مسلمانان پاک دست، پاک نظر، پاک دل و پاک بدن هستند؟

هدایت

چه تعداد از خواهران مسلمان با عفت و با حیا هستند؟ از پاسخ به این پرسش ها چه نسبت هایی به دست می آید؟

بنابراین ما می خواهیم از خلال صحبت درباره ی سوره ی یوسف، این الگوی پاک و پاک دامنی را بهتر بشناسیم، سپس به نمونه های دیگری از عفت و پاکدامنی در میان این امت می پردازیم تا میل و علاقه به عفت و پاکدامنی را تقویت نماییم.

با اولین نمونه آغاز می کنیم.

یوسف علیه السلام و ابزار تحریک

تمام اسباب معصیت و ابزار تحریک برای یوسف علیه السلام آماده و مهیا بود. او جوانی در بهار زندگی و وجودش مملو از احساسات یک مرد نسبت به زن بود. زیرا او جوانی مثل سایر جوانان و انسانی مثل بقیه ی انسان ها بود.

علاوه بر این او در آن دیار غریب بود و جرأت شخص غربیه در ارتکاب معصیت بیشتر است، زیرا خانواده و فامیلش نیستند که از آن ها بهراسد.

اضافه بر این معصیت در درون خانه، خودش را بر او تحمیل می کند تا برخی از جوانان به فتنه های فراوان و گوناگون استناد نکنند.

غیر از این ها، زن عزیز مصر خیلی به او نزدیک است، زیرا او بانویش است و با توجه به کار شوهرش که بیشتر اوقات بدان مشغول است، آن دو را تنها می گذارد.

هدایت

از طرفی دیگر یوسف علیه السلام بسیار خوش سیما و زیبا است، زن عزیز هم صاحب منصب و زیبا است، زیرا او زن عزیز است و عزیز با زشت و بد قیافه ازدواج نمی کند، بلکه با زنی زیبا و خوشگل ازدواج می کند.

در این جا، عکس العمل یوسف علیه السلام و مقاومتش را ملاحظه می کنیم تا به دنبال شهوت ها و عوامل فریبنده و تحریک آمیز نرویم و اگر یکی از جوانان ما با چنین وضعیتی روبرو شد، ایمان و ترسش از الله را فراموش نکند و ضعیف نشود، بلکه باید در برابر معصیت قوی و نیرومند باشد و به یوسف علیه السلام اقتدا نماید.

می بینیم که یوسف علیه السلام با وجود اسباب و عوامل فحشا در برابر کام خواهی زن عزیز می ایستد، زیرا اوست که درخواست کام جویی دارد.

این قسمت نیازمند تفکر و تدبیر است، چون عده ای از جوانان به ارتکاب معصیت می اندیشند، ولی از صحبت درباره اش خجالت می کشند، ولی در رابطه با یوسف علیه السلام می بینیم که زن است که پیشنهاد می کند و سخن می گوید. در اینجا هر انسانی باید لحظه ای با خود بیندیشد و از خود بپرسد: در صورت فراهم آمدن این اسباب چه خواهد کرد؟ آیا با عزم و اراده ای قوی می گوید: نه. یا این که ایمان، خشوع و گریه هایش را فراموش کرده و به انسان های بدبخت و بیچاره می پیوندد؟

﴿ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴾ خَالِدِينَ فِيهَا... ﴿ وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا... ﴾ [سورة هود/ ۱۰۸ - ۱۰۶]

(اما آنان که نگون بختند در آتش جای دارند و در آن جا صدای دم و باز دهمشان بلند است. برای همیشه در جهنم می مانند.... و اما آنان که خوشبختند برای همیشه در بهشت می مانند...)

به داستان یوسف علیه السلام باز می گردیم تا ببینیم که علاوه بر اسباب موجود، سببی دیگر به آن اضافه می شود و آن بستن درها به وسیله ی زن عزیز است، یعنی در این صورت او از رسوایی در امان است و علاوه بر آن زن است که او را به انجام فاحشه فرا می خواند، زیرا همه ی اسباب و شرایط برای آن جوان فراهم است. ولی او نمی خواهد در خواست کند، حال اگر چنین شرایطی برای یکی از ما اتفاق افتد چه خواهد کرد؟ چگونه مقاومت خواهد نمود؟

زن عزیز است که او را به کام جویی فرا می خواند، اوست که درها را بسته است، سپس آشکارا به او می گوید: بیا اینجا. برخی گمان می برند که او میل و علاقه ای به زن عزیز نداشت. ولی این امر زمانی آشکار می شود که می فهمیم زنان دیگر شهر نیز او را به کامجویی فرا می خوانند:

﴿ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣١﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ... ﴾ [سورة يوسف ٣١ - ٣٠]

(گروهی از زنان در شهر گفتند: همسر عزیز کام طلبیده است و خواسته است که خادم خویش را بفریاد و به خود خواند. عشق جوان به اندورن دلش خزیده است. ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم. هنگامی که همسر عزیز نیزنگ آنان را شنید، دنبالشان فرستاد و متکا و پستی برایشان چید و به هر کدام یک کارد داد و گفت: وارد مجلس آنان شو. هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بزرگ دیدند...)

زنان عاشق او شدند و هر کدام از آنان او را برای خودش می خواهد:

هدایت

﴿ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴾ [سورة یوسف ۳۱].

(و دست ها ایشان را بریدند و گفتند: ماشاءالله! این آدمیزاد نیست، این کسی جز یک فرشته ی بزرگوار نمی باشد.)

پاکدامنی یوسف

اگر چنین وضعیتی برای یکی از ما چنین اتفاق بیفتد، چه خواهد کرد، آیا مثل یوسف علیه السلام رفتار خواهد نمود:

﴿ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴾ [سورة یوسف ۲۳]

(یوسف گفت: پناه بر خدا! او که پروردگار من است، مرا گرمی داشته است، بی گمان ستمکاران رستگار نمی شوند.)

زن عزیز نیز بر این پاکدامنی اش تأکید می کند:

﴿ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ ﴾ [سورة یوسف ۳۲]

(من او را به کامجویی با خود خوانده ام ولی او خوشتنداری و پاکدامنی کرده است.)

چون یوسف علیه السلام به شدت از فحشا اجتناب می ورزد، تا آن جا که زندان نزد او دوست داشتنی تر از فحشاست:

﴿ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ﴾ [سورة یوسف ۳۳]

(یوسف گفت: پروردگارا! زندان برایم دوست داشتنی تر از آن چیزی است که مرا به آن فرا می خوانند.)

ولی چه چیزی میان یوسف علیه السلام و معصیت حایل شد؟ چه چیزی باعث شد که این گونه سر باز زند؟ عشق و محبت خدا باعث شد:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ [سورة یوسف ۲۴]

(زن، قصد یوسف را کرد و یوسف قصد او را کرد، اما برهان خدای خود را دید.)

بنابراین او قصد زن عزیز را ننمود، زیرا کلمه ی «لولا» تمایل را نفی می کند. پس وقتی من می گویم: اگر من عمرو را نمی گرفتم، عمرو افتاده بود، آیا به این معناست که عمرو افتاده است یا نیفتاده است؟ بدیهی است که او نیفتاده است.

این امر بیانگر دقت در تعبیر در زبان عربی و دقت در فهم و درک زبان عربی است. عده ای از مردم گویند: او علامت نوشته شده ای را دید. برخی گویند: او جبرئیل را دید. مقصود این نیست، بلکه او به یاد بهشت و جهنم افتاد و روز قیامت و بخشش و ارجمندی پروردگار نسبت به خودش را به خاطر آورد و این که اگر مرتکب فحشا شود موجب خشم و غضب پروردگار که او را گرامی داشته است، می گردد و رسوایی را به خاطر آورد و ترسید که به گوش خانواده و برادرانش برسد.

پس خداوند با برهانش یوسف علیه السلام را تثبیت نمود تا قصد نکند:

﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ...﴾ (یوسف/۳۳)

(یوسف گفت: پروردگارا! زندان برایم دوست داشتنی تر از آن چیزی است که مرا به آن فرا می‌خوانند و اگر نیرنگشان را از من باز نداری...) (یوسف/۳۳)

او از خداوند می‌خواهد تا از وی محافظت و نگهداری کند چرا که اگر او محافظت ننماید، دچار پستی و رذالت می‌شود:

﴿وَلَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (یوسف/۳۳)

(و اگر نیرنگشان را از من باز نداری به آنان می‌گرایم و از زمره ی نادانان می‌گردم.)

پاداش پاکدامنی

هنگامی که موضع‌گیری او نسبت به پستی‌ها و رذایل این گونه بود، از او سرباز زد و زندان را بر ارتکاب فحشا ترجیح داد:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (یوسف/۳۴)

(پروردگارش دعای او را اجابت کرد و نیرنگشان را از او باز داشت.)

در این جا سؤالی برای ما مطرح می‌شود: وقتی سوره ی یوسف را می‌خوانیم یا به آن گوش می‌دهیم، آیا پس از این در می‌یابیم که زن دیگری به تحریک او پرداخته است؟ آیا چیزی از زیبایی یوسف علیه السلام کاسته شده است؟ نه، پس چه اتفاقی افتاد؟ نتیجه این شد که خداوند، مکر و حيله ی زنان را از او دور ساخت. این بدان معناست که اگر شخصی از ارتکاب معصیت و گناه منصرف شود و از ترس خداوند آن را رها کند، خداوند نیز مکر حيله گران و جاهل نادانان را دور سازد. داستان یوسف علیه السلام اسوه، الگو و برهانی برای ماست. از آن پس، نگاه زنان به یوسف تبدیل به نگاه بزرگی و عظمت گشت، نه

نگاه عشق و محبت، چرا که انسان یک بار در زندگی خود را مصون ندارد، خداوند بقیه ی عمرش، او را حفظ کرده و مصون می دارد.

خواهر مسلمانم!

اگر مردان در عفت و پاکدامنی به یوسف علیه السلام اقتدا می کنند، تو نیز باید در عفت، پاکدامنی و نجابت به مریم اقتدا کنی. زیرا مریم سرور زنان دنیاست:

﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران/۴۲).

(ای مریم! الله تو را برگزیده و پاکیزه ات داشته و تو را بر همه ی زنان دنیا برتری داده است.)

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِّنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾ (تحریم/۱۱-۱۲).

(الله برای مؤمنان زن فرعون را مثال زده است، آن گاه که گفت: پروردگارا! برای من در بهشت نزد خودت خانه ای بنا کن و مرا از فرعون و کارهایش و از این مردمان ستمکار نجات بده. و همچنین مریم دختر عمران که دامن به گناه نیالوده است.)

مریم چگونه به چنین جایگاه و منزلتی دست یافت؟ چگونه مریم سرور زنان دنیا و سنبل زنان و مردان مؤمن گشت؟ مریم با پاکدامنی به چنین جایگاهی رسید، وقتی که فرشته آمد تا بشارت پسر بچه را به او بدهد، چه گفت؟

﴿قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ﴾ (مریم/۲۰).

(مریم گفت: چگونه پسری خواهم داشت در حالی که انسانی با من نزدیکی نکرده است.)

هدایت

او حیرت زده می شود، چگونه بدون این که کسی او را لمس کند یا حتی کسی دست به او بزند، بچه دار می شود؟

انسان وقتی می پرسد تعداد دخترانی که پسران جوان دستشان را گرفته اند چقدر است، احساس درد و رنج می کند.

مریم -علیها السلام- با عفت و پاکدامنی به این درجه رسید؛ درجه ی سروری زنان عالم به این که اجازه نداد مردی دستش را لمس کند. اما آیا عفت همه ی انسان ها صد در صد است؟

عفت رسول الله صلی الله علیه وسلم

وقتی به رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاه می کنیم می بینیم که چنین دعا می کند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى وَالْعِفَافَ وَالْغَنَى» (مسلم).

(پروردگارا! من هدایت، تقوا، پاکدامنی و بی نیازی را از تو مسألت دارم.)

رسول الله صلی الله علیه وسلم هر روز عفت و پاکدامنی را از خداوند می خواست، ولی سال ها می گذرد و ما این دعا را نمی خوانیم.

به عفت و حیای رسول الله صلی الله علیه وسلم همان گونه که در حدیث بخاری از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است، بنگر. گوید:

«كَانَ النَّبِيُّ أَشَدَّ حَيَاءً مِنْ الْعَذْرَاءِ فِي خِذْرِهَا» (بخاری)

(پیامبر از دختر باکره در پوشش و حجابش، با حیاطر بود.)

همچنین از خلال حدیث عایشه -رضی الله عنها- نیز عفت رسول الله صلی الله علیه وسلم پی می بریم، آن جا که گفت: زنی در رابطه با غسل حیض از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرد و رسول الله در توضیح روش غسل کردن فرمود:

«خُذِي فِرْصَةً مِنْ مَسِكَ فَتَطْهَرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ أَتَطَهَّرُ؟ قَالَ: «تَطْهَرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ؟ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ تَطْهَرِي». فَاجْتَنِبْثُهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ: تَتَّبِعِي بِهَا أَثَرَ الدَّمِ». (بخاری).

(مقداری پنبه از مشک بردار و خود را با آن طهارت بده). زن گفت: چگونه خودم را طهارت بدهم؟ فرمود: (خود را با آن طهارت بده). گفت: چطور؟ رسول الله فرمود: (سبحان الله، خودت را طهارت بده). پس من زن را به طرف خودم کشیدم و گفتم: آن را به محل خون بکش).

ام المؤمنین عایشه -رضی الله عنها- گوید: من حیا را در چهره ی رسول خدا دیدم، پس به سرعت دستش را گرفتم و به او گفتم: بیا تا به تو یاد بدهم، بیا تا به تو یاد بدهم.

هنگامی که چنین موضع گیری را با مکالمات تلفنی امروز که در آخر شب صورت می گیرد و سخنانی که باعث خشم پروردگار می شود، مقایسه کنیم، پس ما کجاییم و رسول الله صلی الله علیه وسلم کجا؟

پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم و وفات پدرش ابوبکر صدیق رضی الله عنه هرگاه ام المؤمنین عایشه -رضی الله عنها- وارد حجره اش می شد، حجابش را بر می داشت، ولی پس از دفن عمر رضی الله عنه در آن جا، ام المؤمنین عایشه گوید: هرگاه وارد خانه ام شدم به خاطر شرم و حیا از عمر که در زیر خاک دفن شده لباسم را به بدنم محکم می بستم.

خواهر مسلمانم!

ام المؤمنین عایشه -رضی الله عنه- از مرده ای حیا می کند و تو در

برابر زندگان و در وسط مردان خودت را می آرایی و زینت هایت را
آشکار می سازی

هند دختر عتبه همان زنی بود که به قتل حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه
تشویق نمود، شکمش را درید، جگرش را خورد و سرسخت ترین دشمن مسلمانان
بود و این وضعیتش در روز خندق و در روز فتح مکه آشکار شد.

وقتی هند -رضی الله عنه- همراه تعدادی از زنان برای بیعت، نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم آمده، رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان فرمود:

«أَبِيعَنَّ عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا تُسْرِقَنَّ وَلَا تُزْنِينَ...» (احمد).

(با شما بیعت می کنم بر این که برای خدا شریکی نیاورید، دزدی نکنید،
زنا نکنید...) در اینجا هند سخنان رسول الله صلی الله علیه وسلم را قطع کرد و
گفت: مگر یک خانم (زن آزاد) زنا می کند؟ او از این شرط بیعت شگفت زده
شد، زیرا زنا شایسته ی خانم ها (زنان آزاد) نیست، بلکه کنیزان در آن زمان زنا
می کردند.

دلیل این شرط، مطلع بودن رسول الله صلی الله علیه وسلم از آینده است، می
داند که حرمت عفت توسط گروهی از مردم هتک می شود.

این خانم هم چنان انکار کرده می گوید: مگر یک خانم هم زنا می کند؟

عبیدالله بن عامر

در دوران تابعین مردی به نام عبیدالله بن عامر الحرام مکی بود، زنی بسیار زیبا و خوش سیما هم در آن جا بود، او به شوهرش گفت: آیا فکر میکنی کسی در مقابل زیبایی من مقاومت کند؟

شوهرش گفت: نه، فقط یک مرد از عهده ی این کار بر می آید -درون این شوهر سالم نبود.

زن گفت: او کیست؟

مرد جواب داد: عبیدالله بن عامر.

زن گفت: اجازه بده تا او را ببازمایم.

شوهر گفت: اجازه می دهم.

این زن زیبا روی نزد عبیدالله بن عامر رفت. مثل بسیاری از زنان امروزی، شیطانی متحرک با چهره ی شیطانی، پس ای برادر مسلمان! از آنان بر حذر باش.

زن نزد عبیدالله می رود و به او می گوید: من درخواستی از تو دارم. عبیدالله به او اجازه می دهد تا خواسته اش را بازگوید.

زن می گوید: من تو را برای خودم می خواهم.

عبیدالله به او می گوید: من چند سؤال از تو می پرسم، اگر جواب درستی به آن ها دادی، به خواسته ات می رسی.

زن گفت: بپرس و من صادقانه جواب می دهم.

هدایت

عبداللہ گفت: اگر الان درخواستت را اجرا کنم و در همین لحظه ملک الموت سر برسد، آیا باز هم دوست داشتی که به خواسته ات برسی؟

گفت: نه.

گفت: راست گفتی.

سپس پرسید: اگر من و تو به ملاقات پروردگار برویم و او از دست ما خشمگین باشد و بگوید: ای فرشتگانم! این دو را به آتش افکنید، آیا باز هم دوست داشتی به خواسته ات برسی؟

زن گفت: نه

او گفت: راست گفتی.

سپس پرسید: اگر ما در جهنم افکنده شدیم و عذاب کشیدیم تا آن جا خرد شده و به خاکستر تبدیل شدیم ، آیا باز هم دوست داشتی به خواسته ات برسی؟

زن گفت: دیگر بس است، من توبه می کنم و از خداوند طلب مغفرت می نمایم.

نجار با عفت

شاید کسی بگوید، رفتار یوسف علیه اسلام و عبداللہ به سال ها پیش باز می گردد که هیچ یک از ابزار و وسایل تحریک آمیز کنونی وجود نداشت. به همین خاطر من می خواهم داستان نجاری که در خانه ی یکی از ثروتمندان مشغول به کار بود. او در داخل خانه سرگرم کارش بود که زن صاحب خانه همان کاری را با او می کند که زن عزیز مصر با یوسف علیه السلام کرد.

هدایت

مرد گفت: من هرگز زنا نمی کنم و به سرعت به سمت در رفت. در این هنگام زن یک چاقو یا اسلحه ای آورد و به او گفت: اگر این کار را نکنی، تو را می کشم. مرد به استقبال مرگ رفت و شروع کرد به زمزمه ی شهادتین، نجار گوید: او مرا به بیرون هل داد. من در حالی که عز فرط خوش حالی، زار زار می گریستم از خانه بیرون شدم، خدایا! با فضل و کرم خودت مرا یاری دادی تا به یوسف اقتدا کنم.

نمونه ی دیگری از عفت و پاکدامنی.

این مردی است که در روزگار کنونی، توانست در برابر معصیت بایستد و «نه» بگوید و یکی از صفات نبوت را به دست آورد، اما آیا تو هم می خواهی که آراسته به یکی از صفات نبوی شوی؟

آیا می خواهی روز قیامت در کنار یوسف علیه السلام بایستی؟ اگر می خواهی نجیب و پاکدامن باشی و به اخلاق پیامبران اقتدا کنی.

عزت مسلمانان در عفت و پاکدامنی آنان است

بدان که مسلمانان با چنگ زدن به عفت و پاکدامنی، مدینه منوره را از یهود بنی قینقاع پاک سازی کردند. آمده است که یک زن مسلمان به بازار آمد و نزد فروشنده ای نشست تا چیزی بخرد. یک یهودی گوشه ی لباسش را به روسری اش بست تا عورتش نمایان گردد. وقتی می گوئیم، عورتش نمایان شود به این معنا نیست که همه ی بدن یا بیشتر بدنش آشکار شود، بلکه منظور قسمتی از ساق پایش است، می دانید پس از آن چه اتفاقی افتاد؟

مرد مسلمانی نسبت به مسلمانان و ناموسشان غیرتمند بود، برخاست و آن یهودی را کشت، یهودیان هم مرد مسلمان را کشتند، رسول الله صلی الله علیه

هدایت

وسلم یهودیان را محاصره و از مدینه بیرون کرد و اموال و اسلحه هایشان را تصاحب نمود.

همه ی این ها به خاطر حفظ عفت و نجابت است. پس جزای مرد یهودی که عفت را زیر پا گذاشت، مرگ و سزای قبیله اش که از این کارش دفاع نمودند، طرد بود.

حال بیاییم و این ماجرا را با آن چه امروزه می بینیم، مقایسه کنیم. قسمتی از ساق پای این زن علی رغم میلش عریان شد. و ما امروزه می بینیم که بسیاری از زنان بدون هیچ شرم و حیایی قسمت هایی از بدنشان را نمایان می سازند. پس عفت مسلمانان کجاست؟ غیرت برادر نسبت به خواهرش کجاست؟ چرا با چنین سر و وضعی اجازه ی خلع شدن از خانه را به او داده است؟ غیرت عمو نسبت به برادر زاده اش کجاست؟ غیرت و مردانگی دایی نسبت به خواهرزاده اش کجاست؟ غیرت مرد مسلمان نسبت به مرد مسلمان کجاست؟

از ابوشم آمده است که گفت: مرد بیکاری بودم، در یکی از کوچه های مدینه، کنیزکی از کنارم رد شد و مجذوب کمرش شدم، فردا مردم برای بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدش آمدند، من هم دستم را دراز کردم تا با او بیعت کنم، پس دستش را عقب کشید و گفت: «أَخْسِبُكَ صَاحِبَ الْجُبَيْذَةِ» (احمد) (گمان می کنم که تو آن دلپاخته باشی). یعنی: مگر تچ همان دلپاخته ی دیروزی نیستی؟

برادر مسلمانم! فردای قیامت، وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم را میبینی که خشمگینانه در برابرت ایستاده است، چه جوابی برای گفتن داری؟!

ای کاش در دنیا با او رو به رو میشدی، ولی آن روز، روز رستاخیز خواهد بود.

حسرت و تاسفت را تصور کن، روز قیامت هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم با خوش رویی و خوش آمد گویی با مسلمانان دیدار می کند، اما تو ای کسی که حرمت و پوشش مسلمانان را می دری و به عورت مسلمانان می نگری و لباس عفت را پاره پاره می کنی، رسول الله صلی الله علیه وسلم دستش را در دست تو نگذاشته و روز قیامت تو را شفاعت نمی کند.

این جوان به سمت رسول الله صلی الله علیه وسلم دوید و می گفت: ای رسول الله! با من بیعت کن، به خدا قسم دوباره هرگز چنین رفتاری را تکرار نمی کنم، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَنَعَمْ إِذَا» (احمد) «خوب است، بنابراین.»

نمونه ی دیگری از عفت و پاکدامنی

از عطاء بن أبورباح آمده است که گفت: ابن عباس به من گفت:

«أَلَا أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَنْتِ النَّبِيُّ فَقَالَتْ: إِنِّي أَصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي. قَالَ: «إِنْ شِئْتَ صَبَرْتُ وَلَكَ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيكَ». فَقَالَتْ: أَصْبِرْ، فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ لَا أَتَكَشَّفَ، فَدَعَا لَهَا. حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ أَنَّهُ رَأَى أُمَّ زُفَرٍ تَلُكَ امْرَأَةً طَوِيلَةً سَوْدَاءَ عَلَى سِتْرِ الْكَعْبَةِ» (بخاری).

(آیا یک زن بهشتی را به تو نشان ندهم؟ گفتم: آری نشان بده).

گفت: این زن سیاه پوست نزد رسول الله آمد و گفت: من صرع دارم و عورتم را آشکار می کنم. برایم دعا کن. رسول الله فرمود: اگر می خواهی از خدا می خواهم تا تو را شفا دهد. زن گفت: صبر می کنم، سپس افزود: عورتم برهنه می شود، از خدا بخواه تا این گونه نشود، رسول الله برایش دعا فرمود و از آن به بعد وقتی صرع سراغش می آمد عورتش برهنه نمی گردید. محمد برای ما گفت که مخلد از ابن جریح آورده است که عطاء به او گفت که او، ام زفر؛ آن زن قد بلند سیاه پوست را در کنار پوشش کعبه دیده است.)

این زن دوست ندارد عورتش نمایان گردد و این امر از کنترل و اراده ی او خارج است، درحالی که ما زنانی را میبینیم که به دنبال بی حجابی هستند و عاشق مناسبت ها، فرصت ها و جشن هاینده تا بدنشان را نمایان سازند، پس عفت و پاکدامنی کجاست؟

آیا وظیفه ی ما مسلمانان نیست که عفت و پاکدامنی را با چنگ و دندان بگیریم؟

باید بدانیم که ارتباط میان مرد و زن شهوت است که خداوند آن را در میان بنی آدم قرار داده است و راه های حلال را برای ارضای آن قرار داده تا انسان در دام زنا و حرام گرفتار نیاید.

از زنا و راه های آن بر حذر باش

ما فقط درباره ی زنا صحبت نمی کنیم، بلکه درباره ی کسانی که در راه زنا و فحشا قدم بر می دارند، نیز سخن می گوئیم. جوانی که با دختری دوست می شود، در این راه قدم می گذارد، همین طور کسی که افسار نگاهش را رها می کند، کسی که صفحات اباحی گری اینترنت را باز می کند و جوانی که

هدایت

گمان می کند فقط بارخواستگاری، می تواند هرکاری که می خواهد با نامزدش انجام دهد. همه ی این افراد در راه زنا و فحشا حرکت می کنند و ما آنان را به خواندن آیات قرآن و احادیث نبوی که درباره ی زنا سخن می گوید، فرا می خوانیم.

آیات

خداوند تبارك و تعالی می فرماید:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (اسرا/۳۲).

(به زنا نزدیک نشوید که گناهی بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است)

در جایی دیگر، پروردگار متعال عباد الرحمن را چنین توصیف می کند:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿۶۸﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿۶۹﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ...﴾ (فرقان ۷۰-۶۸).

"کسانی که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و پرستش نمی نمایند، انسانی را که خداوند خورش را حرام کرده است به قتل نمی رسانند مگر به حق، و زنا نمی کنند؛ چرا که هر کس این کار را انجام دهد کیفر آن را می بیند. عذاب او در قیامت مضاعف می گردد و خوار و ذلیل جاودانه در عذاب می ماند. مگر کسی که توبه کند..."

در این آیات می بینیم که صفات عباد الرحمن شریك نیاوردن برای خداوند، عدم قتل جز در صورتی که حق باشد و زنا نکردن، ذکر شده است و می بینیم که پس از "زنا نمی کنند"، وعده ی عذاب دردناك را به زناکاران می دهد، چون در

هدایت

روز قیامت عذاب جهنم برای آنان کافی نیست، بلکه عذابشان چندین و چند برابر می شود.

از طرفی باید بدانیم که آتش دنیا یکی از هفتاد قسمت آتش آخرت است، پس چه برسد به این که هفتاد برابر شود و فقط برای زناکاران هفتاد برابر می شود.

هم چنین بدانیم که خداوند متعال جهنم را این چنین وصف می کند:

﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾ (حجر/۴۴).

(دوزخ هفت در دارد و هر در برای بخش خاص و ویژه ای از آنان است)

قرطبی گوید: سخت ترین دروازه ها، دروازه ی زناکاران است، بدبوترین، زشت منظرترین، دردناک ترین و ذلیل ترین آن هاست.

کسانی که از این دروازه عبور می کنند، زناکاران و کسانی که راه زنا را در پیش گرفته اند، می باشند.

احادیث

رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید:

«لَأَنْ يُطْعَنَ فِي رَأْسِ أَحَدِكُمْ بِمَخِيطٍ مِنْ حَدِيدٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمَسَّ امْرَأَةً لَا تَحِلُّ لَهُ» (صحيح الجامع).

(فرو بردن سوزن آهنی در سر یکی از شما، بهتر از لمس کردن زنی است که بر وی حرام است).

هدایت

پس فرو بردن یا زدن سیخ آهنی بر سر به گونه ای که از طرف دیگر در بیاید، برای انسان بهتر از آن است که از روی شهوت به زن نامحرم دست بزند.

آیا به چنین صحنه ای اندیشیده ایم؟ اگر لمس کردن با دست چنین باشد پس با لب ها چگونه است؟

رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید:

« مَنْ زَنَى أَوْ شَرِبَ الْخَمْرَ نَزَعَ اللَّهُ مِنْهُ الْإِيمَانَ كَمَا يَخْلَعُ الْإِنْسَانُ الْقَمِيصَ مِنْ رَأْسِهِ » (ضعیف الجامع).

(کسی که زنا می کند یا شراب می نوشد خداوند ایمان را از او بیرون می آورد مثل بیرون آوردن پیراهن از سر).

پس ایمان از شخص زناکار گرفته می شود.

رسول الله صلی الله علیه و سلم در جایی دیگر می فرماید:

« لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ » (بخاری).

(زناکار هنگام زنا، ایمان ندارد).

هم چنین می فرماید:

« ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » (مسلم).

"خداوند در روز قیامت با سه نفر سخن نمی گوید، به آنان نگاه نمی کند، آنان را پاک نمی سازد و عذاب دردناکی در انتظارشان است".

هدایت

رسول الله صلی الله علیه و سلم سه مجازات را بیان کرده است: خداوند با آنان صحبت نمی کند، به آنان نگاه نمی کند، آنان را پاک نمی سازد، پس آنان از هرگونه رحمتی از جانب پروردگار محرومند، بلکه عذابی دردناک در انتظارشان است.

-ای رسول الله صلی الله علیه و سلم آنان که هستند؟

-اولین نفر، "پیرمرد زناکار" زیرا پیرمرد زناکار نمی تواند در پیری اش زنا کند، بلکه از دوران جوانی مرتکب زنا و فحشا شده است.

پس اگر جوان در برابر معصیت مقاومت نکند و از مقدماتش نپرهیزد و به خدا پناه نبرد، حتی با وجود زن و فرزند به این معصیت عادت کرده و قلبش مهر زده شده است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: از رسول الله پرسیدم: چه گناهی نزد خداوند بزرگ تر است؟

فرمود: « أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ ».

(این که برای الله که تو را آفریده است همتا و مانند قرار دهی).

چند لحظه پیش این فرمایش پروردگار را آوردیم که می فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ﴾ (فرقان/۶۸).

(کسانی که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و پرستش نمی نمایند).

گفتم: سپس کدام؟

فرمود: « وَ أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ ».

(فرزندت را از ترس این که در غذایت با تو شریک شود بکشی)

خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ﴾ (فرقان/۶۸)

(کسانی را که خداوند خونس را حرام کرده است به قتل نمی رسانند مگر به حق) .

گفتم: سپس کدام؟

فرمود: « أَنْ تَرَانِي بِحَلِيلَةٍ جَارِكَ » (بخاری)

(این که با زن همسایه ات زنا کنی) .

بنابراین بزرگ ترین گناهان این سه تا هستند و اگر خوب بدان بیندیشیم می بینیم که ترتیبش درست مثل ترتیب آیه است:

﴿ وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ ﴾ (فرقان/۶۸).

(کسانی که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و پرستش نمی نمایند، انسانی را که خداوند خونس را حرام کرده است به قتل نمی رسانند مگر به حق، و زنا نمی کنند).

چه ارتباطی میان این سه مورد وجود دارد، ارتباط شریک قائل شدن برای خدا با زنا چیست؟

می گوییم: زناکار قلبش را عاری از هیبت و بزرگی خداوند می سازد، ارزش زن نزد او بیشتر از الله عزوجل می باشد، زن هم همین طور، پس آیا شرکی از این بالاتر هم هست؟!

ارتباط قتل نفس با زنا چیست؟

می گوییم ما هر روز در روزنامه ها جنایت های قتل و کشتاری را که به خاطر زنا صورت می گیرد مطالعه می کنیم، هم چنین درباره ی سقط جنین که حاصل زناست. رسول الله صلی الله علیه و سلم می دانست روزی خواهد رسید که به خاطر روابط نامشروع، سقط جنین رواج می یابد، به همین دلیل قتل را به زنا ارتباط می دهد، بنابراین این سه مورد ارتباط مستحکمی با هم دارند.

وقتی به حیوانات و پرندگان نگاه می کنیم می بینم که برخی از آن ها حتی به مقدمه چینی های زنا هم تن در نمی دهند، به عنوان مثال ، کبوتر ماده را که سمبل لطافت و وقار است در نظر می گیریم؛ اگر کبوتر نر دیگری به غیر از جفت این کبوتر ماده به او نزدیک شود، به حیوانی وحشی تر و خطرناک تر از شیر تبدیل می شود.

در حالی که ما امروز اخبار زنانی را می شنویم که با مردان نامحرم حرف می زنند یا چنین و چنان می کنند.

هنگامی که خورشید در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم خسوف کرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم با مردم نماز خواند و سپس قیام را طولانی کرد، سپس رکوع را طولانی کرد و دوباره قیام را طولانی کرد، سپس دوباره رکوع را طولانی کرد، سپس سجده ای طولانی نمود، سپس همین کارها را در رکعت دوم تکرار نمود و نماز را به پایان رساند. در این زمان خورشید روشن شده بود، برای

هدایت

مردم سخنرانی کرد، ابتدا حمد خدای را گفت، سپس او را مدح و ستایش کرد و فرمود:

« إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا » ثُمَّ قَالَ: « يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِيَ أَمَتُهُ، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا » (بخاری)

(ورشید و ماه دو نشانه از نشانه های پروردگار هستند که به خاطر مرگ یا زندگی کسی خسوف نمی کنند، پس اگر گرفتگی خورشید و ماه را دیدید، به درگاه پروردگار دعا کنید، تکبیر بگویید، نماز بخوانید و صدقه بدهید).

سپس فرمود: "ای امت محمد! به خدا سوگند که هیچ کس با غیرت تر از خدا نیست بر این که بندگان چه مرد و چه زن زنا کنند، ای امت محمد! به خدا قسم اگر آن چه را من می دانستم می دانستید، کم می خندیدید و بسیار گریه می کردید".

اما ارتباط زنا با خورشید گرفتگی چیست؟

ترویج زنا یکی از نشانه های قیامت است و انتشار زنا یکی از دلایل خشم و غضب پروردگار است. پس اگر مقدمات زنا در زندگی پدیدار گشت، بدان که مصیبتی سخت در انتظارت است. بنابراین، به همان اندازه ای که تو در مسیر زنا حرکت می کنی، مصیبت نیز به سمت تو در حرکت است.

شرط این نیست که حتما خودت به این مصیبت گرفتار شوی، بلکه ممکن است بر سر فرزندان بیاید، مثلاً به بیماری سخت و مزمنی دچار شوند یا به بیماری های روانی یا جنین یا چنان.

هدایت

کسانی که در اماکن عمومی مشغول به کار هستند که اختلاط مردان و زنان زیاد صورت می گیرد، باید مراقب باشند و از مقدمات زنا بپرهیزند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید:

« إِنَّهُ أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ وَ إِنَّهُمَا ابْتَعَثَانِي وَ إِنَّهُمَا قَالَا لِي انْطَلِقْ وَ إِنِّي انْطَلَقْتُ مَعَهُمَا... » إِلَى أَنْ قَالَ « فَانْطَلَقْنَا فَاتَيْنَا عَلَى مِثْلِ بِنَاءِ التَّنُّورِ » قَالَ عَوْفٌ: وَ أَحْسَبُ أَنَّهُ قَالَ: « وَ إِذَا فِيهِ لَعَطٌ وَ أَصْوَاتٌ قَالَ: فَاطْلَعْتُ فَإِذَا فِيهِ رَجَالٌ وَ نِسَاءٌ عُرَاةٌ وَ إِذَا هُمْ يَأْتِيهِمْ لَهَيْبٌ مِنْ أَسْفَلٍ مِنْهُمْ فَإِذَا أَتَاهُمْ ذَلِكَ اللَّهْبُ ضَوْضُوا » قَالَ: « قُلْتُ مَا هَؤُلَاءِ ؟ » ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ « وَ أَمَّا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ العُرَاةُ الَّذِينَ فِي بِنَاءٍ مِثْلِ بِنَاءِ التَّنُّورِ فَإِنَّهُمْ الرُّنَاةُ وَ الزَّوَانِي » (بخاری).

(دیشب دو فرشته نزد من آمدند و مرا بیدار کردند و به من گفتند: راه بیفت. من با آن دو راه افتادم... "تا آن جا که فرمود: "ما راه افتادیم تا به ساختمانی شبیه تنور رسیدیم" عوف (راوی حدیث) گوید: گمان کنم که فرمود: "داخل آن سر و صدا و غوغا بود" فرمود: "نگاه کردم و دیدم داخل آن پر از مرد و زن لخت و عریان است و شعله ای از پایین آن ها سر می کشد، وقتی شعله می آید سر و صدا می کنند" رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: "گفتم: این ها کی هستند؟" سپس آن را چنین تفسیر فرمود: "اما زنان و مردان لختی که در ساختمانی مثل ساختمان تنور بودند مردان و زنان زناکار بودند).

پاداش از جنس عمل است و این عذاب فقط مخصوص روز قیامت نیست، بلکه تا روز قیامت ادامه دارد.

مصادق های عفت

برادر مسلمان!

عفیف و پاکدامن باش، عفت چشم داشته باش و به آن چه خداوند حرام دانسته است نگاه مکن، عفت زبان داشته باش و فحش و ناسزا بر زبان مران، زن سخنان معنا دار نگویند، چرا که صدای زن یکی از موارد عفت وی می باشد. این بدان معنا نیست که مطلقاً با مردان حرف زنند ولی این فرمایش پروردگار را عملی سازد:

﴿ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ ﴾ (احزاب/۳۲).

(پس در سخن گفتن نرمی نکنید تا آن گاه کسی که در دل خویش بیماری دارد به طمع می افتد) .

به روشی تحریک آمیز سخن نگویند و صدایش را هم کلفت ننمایند. بلکه:

﴿ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴾ (احزاب/۳۲).

(بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویند) .

یکی از مهمترین نشانه های عفت و پاکدامنی حجاب است، آن را بسیار متذکر شده و در رابطه با آن بسیار سخن گفته ایم، چون مسأله فقط اطاعت از دستور پروردگار نیست، بلکه حفظ جامعه از افتادن در دام پستی ها و پلیدی هاست که اگر در میان مردم انتشار یابد، سزاوار خشم و غضب پروردگار خواهند بود.

خداوند این حجاب را وسیله ای برای رسیدن به عفت و پاکدامنی قرار داده است و این امر از فرمایش پروردگار استنباط می شود، آن جا که می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ ﴾ (احزاب/۵۹).

(ای پیغمبر! به همسران، دختران و زنان مؤمنان بگو که روپوش های خود را بر خود فرو افکنند تا این که دست کم شناخته شوند و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند).

پس حجاب بدان منظور است که زن نجیب و پاکدامن شناخته شود و هیچ کس مزاحمش نشود، هم چنین بدین خاطر است که زن با عفت شناخته شده و خدشه ای به حیای جامعه وارد نیاید. بنابراین حجاب زن، اولین گام در پاکی و طهارت جامعه است.

چگونه عفت و پاکدامنی خود را بشناسی؟

ما در این جا نکات یا سؤال هایی را مطرح می کنیم که با پاسخ به آن ها، به میزان عفت و نجابت پی خواهی برد. پس اگر به ۹۰٪ پاسخ دهی، قسمت بزرگی از مسیر عفت را پیموده ای. اما اگر به ۵۰٪ رسیدی، جهت نیفتادن در دام فحشا، نیازمند عفت بیشتری هستی.

این سؤالات عبارتند از:

س ۱: آیا چشمت را از محرّمات خداوند، فروهسته می داری؟

اگر جوابت بله است، پس بگو: خدا را شکر که مرا از آن چه به فحشا می کشاند مصون داشته است. اما اگر جوابت چیزی دیگری بود، پس از خداوند طلب آمرزش کن و عزمّت را بر ترك اولین چیزی که تو را گرفتار فحشا می سازد، جزم کن.

هدایت

س ۲: آیا در خیابان ها، مسیرهای رفت و آمد و قهوه خانه ها می نشینی؟

س ۳: آیا تو از آن دسته ای هستی که صدایشان را نازک می کنند تا توجه بیمار دلان را به خود جلب کنند؟

س ۴: آیا خواهرم، حجاب داری؟

س ۵: آیا با زن نامحرم خلوت می کنی؟

س ۶: خواهرم! آیا اوقات فراغتی داری که نمی دانی چگونه آن را پر کنی؟

یکی از مهم ترین دلایلی که زن عزیز مصر را به درخواست فحشا کشاند، این بود که از اوقات فراغتش به خوبی استفاده نکرد.

س ۷: دوستانت چه کسانی هستند؟ خیرخواهان و نیکوکاران یا بدکاران فاسد؟

س ۸: آیا دعا می کنی که همانند یوسف علیه السلام خداوند تو را نیز از فحشا و منکرات محفوظ بدارد؟

س ۹: آیا از روابطت با زنان و صحبت در مورد امور غیر شرعی، احساس خوبی داری؟

س ۱۰: آیا از طریق اینترنت با دختران در ارتباط هستی؟

از این مورد کاملاً بر حذر باش، چون انسان وقتی رو در رو با دختری صحبت می کند خجالت می کشد، ولی در تماس های تلفنی یا از طریق اینترنت، از گفتن هر چه می خواهد هیچ ابایی ندارد.

هدایت

س ۱۱: خواهرم! اگر کاملاً با حجاب نیستی، چه لباسی می پوشی، آیا لباس پوشیده است یا جزو دختران بد لباس و عریان هستی؟

این ها برخی نکاتی است که به ذهنم خطور کرد و هر پسر و دختر جوانی با پاسخ به آن ها می تواند میزان عفتش را بسنجد؛ پس اگر پاك و عفيف بود كه خدا را شكر، ولى اگر عفت يا قسمتى از آن را از دست داده بود، بايد سعى در بازگرداندن آن داشته باشد.

ما مى خواهيم با عفت و پاك از اين دنيا برويم، نه آلوده به كوله بارى از گناهان و معاصى. از نگاه حرام گرفته تا ترك حجاب، هدر دادن وقت و غيره و غيره.

چگونه عفت از دست داده را بازگردانيم؟

عفت و پاكدامنى فقط و فقط با توبه باز مى گردد، پس اگر انسان قدمى در مسير فحشا برداشت، بايد توبه و استغفار نمايد، شايد بتواند عفتش را باز گرداند.

جوانان بايد عزم را بر مقاومت در برابر اسباب فحشا جزم نمايند و مقاومتشان را چندين و چند برابر نمايند.

اى پيرمرد سالخورده!

اگر در گذشته مرتكب گناهى شده اى، راه عفت و پاكدامنى باز است و كليدش توبه و بازگشت به الله مى باشد و الله تا زمانى كه جان به حلقوم نرسد توبه را مى پذيرد.

هدایت

ای خانم متأهل!

عفت خود و خانه ات را حفظ کن، زیرا الله تو را مصون داشته است.

ای جوان مسلمان!

از خدا بترس و صبور و بردبار باش، عفت و پاکدامنی را رعایت کن و از خداوند بخواه که با ازدواج و همسر صالحی که تو را در امور دین و دنیا یاری دهد، پرهیزگار بگرداند.

ای دختر مسلمان!

حجاب را رعایت کن و جامعه را نیز از فساد و تباهی محفوظ بدار و مراقب پاکی و طهارتش باش، باشد که ما همگی از بهشتیان باشیم و این امر برایمان مفید واقع گردد:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ. إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (شعرا/۸۹-۸۸).

(روزی که نه مال برای انسان سودی دارد و نه ثروت، مگر کسی که با دل سالم و زدوده از شرك نزد الله بیاید).

شگفتی هایی از تمدن ما

امروزه ما در دوره ای به سر می بریم که مردم دست از تمدن اسلامی کشیده و وابسته به تمدن های دیگری شده اند، ارزش های اسلامی را رها کرده و به ارزش های دیگری دلبسته اند، مردم چیزهای دیگری را بیش از اسلام دوست دارند. ما امروز می خواهیم میان آن چه اسلام و تمدن نوین به دنیا عرضه داشته است، مقایسه کنیم.

هدف ما از این مقایسه آن است که هر مسلمانی شگفتی های تمدن اسلامی را بشناسد و از منتسب بودن به تمدن اسلامی بزرگ افتخار کند.

برادران گرامی!

امروزه ما در دورانی زندگی می کنیم که مادی گری در آن پیشرفت کرده است و تکنولوژی و تمدن به اوج خود رسیده است، ولی آیا با وجود این پیشرفت شگفت انگیز، گرسنگان آسوده خاطر شده اند؟ آیا مردم از ناموسشان مطمئن شده اند؟ آیا بیماری های روانی کاهش یافته است؟ آیا مردم به وسیله ی این پیشرفت چشمگیر خوشبخت شده اند؟ آیا بشریت به خیر و خوشبختی و رفاه رسیده است یا به خستگی و بدبختی و جدایی؟

ما ادعا نمی کنیم که تمدن نوین کاملاً باطل است یا سرتاسر اشتباه است، بلکه می گوییم: جوانان مسلمان به تمدنی غیر از تمدن اسلام که بزرگ تر و والاتر از سایر تمدن هاست، روی آورده اند.

هدایت

بنابراین جهت شناخت و آشنایی با تمدن اسلامی، برخی از مواضعی را که نمایانگر عظمت اسلام است و مسلمان از انتساب به آن، احساس خرسندی و افتخار می کند، بیان می کنیم.

برابری نژاد

برابری نژاد یعنی چه؟

مساوات نژادی یعنی عدم برتری رنگی بر رنگ دیگر یا جنسیتی بر جنسیتی دیگر.

وقتی به تمدن غربی می نگریم، میبینیم تا همین لحظه میان سیاه پوستان و سفید پوستان تفاوت قائل اند، سیاه پوستان به مدرسه ی سفید پوستان نمی روند، ازدواج سیاه و سفید بسیار دشوار است! بلکه این تفاوت همچنان تا قرن بیست و یکم وجود دارد.

ولی وقتی به مسلمانان و تمدن مسلمانان می نگریم، این فرموده ی رسول الله صلی الله علیه و سلم را ملاحظه می نماییم:

« لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ أَعْجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ » (احمد).

(هیچ عربی بر عجم و عجمی بر عرب یا سرخی بر سیاه و سیاهی بر سرخ برتری ندارد، مگر به وسیله ی تقوا.)

این جاست که تفاوت میان تمدن قرن بیستم که از برتری سفید بر سیاه رنج می برد و تمدنی که رسول الله صلی الله علیه و سلم چهارده قرن پیش ستون هایش

هدایت

را پایه ریزی نمود، آشکار می گردد و انسان مسلمان با روشن شدن این تفاوت، از انتساب به این تمدن افتخار می نماید.

صحابه صلی الله علیه و سلم منهج نبوی را تطبیق دادند، می بینیم وقتی عمرو بن عاص رضی الله عنه می خواست مصر را فتح کند و قلعه ی بابلین در برابرش قد علم نمود، مقوقس بزرگ مصر پیکی را فرستاد تا گروهی را برای مذاکره با او بفرستد. عمرو بن عاص، عباد بن صامت را که شخصی سیاه چرده بود به سرکردگی گروهی ده نفر جهت مذاکره با مقوقس فرستاد.

ظاهراً مقوقس نیز به عقده ی تبعیض نژادی که تمدن نوین هنوز از آن رنج می برد، دچار بود. هنگامی که این گروه به ریاست، امیر سیاه چرده، یعنی عباد بن صامت وارد شد، مقوقس از سخن گفتن با مردی سیاه پوست، بدش آمد و به آنان گفت: این سیاه پوست را از جلوی چشمانم دور کنید و سفید پوستی را بیاورید تا با من سخن بگوید.

آنان گفتند: او امیر، سرور، برترین، داناترین، بهترین و محبوب ترین ما نزد پیامبر ماست.

مقوقس گفت: آیا نمی دانید؟ آیا سیاه پوستی را برخودتان برتری می دهید؟

در این جا پاسخی را می شنویم که نشانگر تمدن اسلامی و موضع گیری اش در برابر نژادپرستی است، آنان به مقوقس گفتند: رسول الله ما به ما آموخته که «هیچ عربی بر عجم و سفیدی بر سیاه برتری ندارد، جز با معیار تقوی»

مقوقس گفت: جلو بیا ای سیاه پوست، با من تند صحبت نکن، چون من از تو می ترسم.

هدایت

عباده بن صامت جلو رفت به او گفت: ای پادشاه! اگر از من می ترسی، ما سپاهی متشکل از هزار سیاه پوست داریم که همه از من سیاه ترند و بیرون این خیمه منتظر تو اند.

برادر مسلمانم!

هم اکنون دنیا به سیاه چرده ای زنگی به دیده ی متفاوت از دیدگاه رسول الله صل الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنه می نگرد، غربی ها به سیاهان به دیده ی درجه دو می نگرند، در حالی که ما در قرن بیست و یکم هستیم.

این مقایسه ای بسیار ساده است.

نمونه ای دیگر

روزی عبدالملک مروان، خلیفه ی مسلمانان، میان کعبه می ایستد و می گوید: کسی جز عطاء بن ابی رباح فتوا ندهد! عطا مردی سیاه چرده، دماغ گنده و مو فرفری بود، اگر او را میان دانش آموزان می دیدی، گویی کلاغی سیاه در میدانی سفید بود، با وجود این، هیچ کس در دولت اسلامی، به جز این سیاه پوست، فتوا نمی دهد!

نمونه ای دیگر

تاریخ به ما می گوید که «کافور اخشیدی» پادشاه مصر در قرن چهارم هجری سیاه چرده بود!

برادر مسلمانم!

هدایت

ببین، با وجود این که سیاه پوست است، بر تمامی مصر حکومت می کند،
عجب مساواتی!

هم چنین تاریخ به ما می گوید، امام بخاری که سنت رسول الله صلی الله علیه
و سلم را حفاظت نمود، از شهر بخارا، یکی از شهرهای اتحاد جماهیر شوروی
است و پس از او امام مسلم از «طاشکند» بود.

بخاری و مسلم عرب نیستند، بلکه چهار نفر از نویسندگان کتاب های شش
گانه از اتحاد جماهیر شوروی هستند. آنان بخاری، مسلم، ترمذی و نسایی هستند و
عرب ها آنان را پذیرفتند و از گرفتن احادیث نبوی از غیر عرب ها، ابا نورزیدند،
زیرا «هیچ عربی بر عجم و یا سفیدی بر سیاه برتری ندارد مگر به وسیله ی تقوا.»

بله، تمدن این است!

تسامح دینی

امروزه ما شاهد عدم بخشش و گذشت غیر مسلمان ها هستیم، اگر کره ی
زمین را که روی میز کار گذاشته می شود، بیابری و آن را بچرخانی، سپس
چشمانت را ببندی و دستت را روی هر جایی که قراربدهی و چشمانت را باز کنی،
میبینی که خون مسلمانان در هر جای این کره ی زمین ریخته شده است.

برادر مسلمانم!

اگر به تمدن مسلمانان، هنگامی که دنیا تحت فرماندهیشان بود، بنگری،
میبینی که همواره عمر بن خطاب رضی الله عنه با رعایت عدالت و برابری پیروز
می شود.

هدایت

وقتی عمرو بن عاص رضی الله عنه برای حکومت بر مصر فرستاده شد، پسرش با جوانی قبطی مسابقه داد و مرد قبطی برنده شد، پسر عمرو بن عاص عصبانی می شود، شلاق را می آورد و مرد قبطی را می زند و به او می گوید: من پسر بزرگوارترین فرد هستم، ولی قبطی می داند که مسلمانان شرافتمند هستند و کینه توز نیستند. آنان عدالت را رعایت می کنند و حقش را به او پس خواهند داد، مرد قبطی از مصر به طرف مدینه منوره راه می افتد و به دیدار عمر بن خطاب رضی الله عنه می شتابد و ماجرا را برایش تعریف می کند، خلیفه ی عدالت گر هم کاری نکرد جز این که در پی عمرو و پسرش فرستاد. عمرو و پسرش حاضر شدند، در این جاست که گذشت دینی نمایانگر می شود تا هر کس که با غیر مسلمانان با خشونت و تندی برخورد می کند بداند که اسلام را نفهمیده است.

عمر بن خطاب مرد قبطی را به حضور می طلبد و شلاق را به او می دهد و می گوید: پسر بزرگوارترین فرد را بزن، قبطی پسر عمرو بن عاص را می زند، عمر به او می گوید: حال ضربه ای بر سر تاس عمرو هم بزن.

مرد قبطی می گوید: عمرو مرا کتک نزده است، بلکه پسرش چنین کرده است.

عمر می گوید: پسرش با شلاق و قدرت پدرش تو را زده است، ضربه ای بر سر تاس عمرو هم بزن.

عمر بن خطاب رضی الله عنه رو به عمرو کرد و گفت: از کی تا به حال مردم را به بردگی گرفته اید در حالی که مادرهایشان آنان را آزاد آفریده اند. به این گذشت دینی خوب توجه کن، به تمدن اسلامی بنگر.

موضع گیری دیگر

عمرو بن عاص رضی الله عنه حکومت مصر را به دست گرفت و خواست مساحت مسجد را افزایش دهد. در کنار مسجد، زنی قبطی زندگی می کرد، عمرو به او مقداری پول پیشنهاد کرد تا خانه اش رها کند و بدین وسیله مسجد را توسعه دهد، زن نپذیرفت و عمرو علی رغم میل زن، خانه اش را خراب کرد و ستون های مسجد را پایه ریزی نمود. زن شکایتی مبنی بر آنچه بر سر خود و خانه اش آمده بود نزد عمر فرستاد و عمر بن خطاب نیز عمرو بن عاص را احضار نمود تا دلیل این کارش را جویا شود! عمرو به او گفت: به زن پیشنهاد پول داده است ولی او نپذیرفته است، عمر گفت: قسمت اضافه ی مسجد را خراب کن!

برادر مسلمانم !

ببین، او دستور داد تا قسمت اضافه ی مسجد را به خاطر خانه ی زن قبطی خراب کنند، آیا تاکنون چنین بخشایش و گذشتی را دیده ایم؟

رحمت مسلمانان هنگام در دست داشتن دنیا، این گونه است، او واقعا آن قسمت را خراب کرده و عمرو بن عاص شخصا ساخت خانه ی زن قبطی را به پایان می رساند.

عمرو بن عاص و عمر بن خطاب با این کارشان به همه ی دنیا می گویند: وقتی مسلمانان همه چیز داشته باشند، شریف و بخشنده هستند.

عمر رضی الله عنه و مرد یهودی

تاریخ به ما می گوید که روزی عمر بن خطاب از راهی می گذشت، مردی را دید که گدایی می کند. به او گفت: پیرمرد، چه اتفاقی افتاده است؟ مرد گفت: من

هدایت

یهودی هستم، گدایی می کنم که جزیه بدهم. عمر گفت: به خدا قسم ما با تو منصف نبوده ایم، در جوانی از تو جزیه می گیریم، سپس در پیری تو را ضایع میکنیم، به خدا قسم که حقوقی از بیت المال برایت در نظر می گیرم. عمر از بیت المال به او حقوق می دهد.

برادر مسلمانم!

این گذشت و بخشایش تنها بر یک چیز دلالت می کند و آن این که در اسلام هرگز به اهل کتاب ظلم نشده است، در اسلام چیزی به نام تبعیض نژادی وجود ندارد، اسلام هیچ نژادی را بر نژاد دیگر و هیچ رنگی را بر رنگ دیگر برتری نمی دهد.

قدرت اقتصادی مسلمانان

ما از بیان این سخنان دو هدف داریم:

یکی این که مسلمان به تمدن و اسلامش افتخار کند.

دیگر این که به دنبال دیگر تمدن و فرهنگ ها نشتابد.

برادر مسلمانم!

امروزه چگونه جوانان برای صحبت کردن به زبان خارجی با پوشیدن لباس های خارجی سعی و تلاش می کنند، تو گویی که می خواهد بگوید: من دوست ندارم از چیزهای عربی استفاده کنم، زیرا هماهنگ با تمدن و پیشرفت نیست.

هدایت

برای شناخت هر چه بیشتر تمدن اسلامی به قدرت اقتصادی مسلمانان می‌نگریم. وقتی در عهد عمر بن عبدالعزیز مقدار زیادی زکات جمع شد، عمر بن عبدالعزیز می‌گفت: آن را در جاهای لازم خرج کنید، به فقیران و درماندگان بدهید.

آنان همین کار را می‌کردند، ولی باز هم مقدار زیادی از پول‌های زکات می‌ماند و دیگر کسی نمی‌ماند که مستحق زکات باشد و عمر می‌گوید: سپاه مسلمانان را مجهز کنید.

آنان چنین می‌کردند تا آن جا که احتیاج سپاه مسلمانان برآورده می‌شود، عمر می‌گوید: قرض‌های مسلمانان را به جای آنان بپردازید، آنان قرص‌های مردم عادی را می‌پردازند ولی هنوز هم مقداری از زکات می‌ماند. عمر می‌گوید: قرض‌های اهل کتاب را هم بپردازید، قرض‌های یهودیان و مسیحیان پرداخت می‌شود ولی هنوز مقدار زیادی پول باقی می‌ماند. عمر می‌گوید: احتیاجات جوانانی را که می‌خواهند ازدواج کنند، با اموال زکات برطرف سازید.

او بر جوانان اتفاق می‌کند و مقداری از اموال را صرفشان می‌نماید ولی هنوز هم مقدار زیادی باقی می‌ماند، عمر بن عبدالعزیز این سخن مشهورش را می‌گوید: با این پول دانه بخرید و بر قلعه‌های کوه پراکنده سازید تا پرنندگان از خیر و برکت مسلمانان بخورند.

ما امروزه می‌بینیم که عده‌ای گندم را به دریا و اقیانوس می‌افکنند تا قیمت گندم هم چنان بالا باقی بماند.

اکنون ای برادر مسلمان! تمدن مسلمان‌ها را با دیگر تمدن‌ها مقایسه کن، سپس ببین کدام یک بزرگتر و با عظمت‌تر است؟!

صلاح الدین و قدرت اقتصادی

صلاح الدین در قلعه ی دمشق آبراهه ای بسیار بزرگ ساخت که یک روز شیر در آن جاری بود و یک روز آب شیرین، این بدان خاطر بود که مادران با ظرف هایشان مقدار لازم را برای خورد و نوش فرزندانسان بردارند.

اخلاق جنگی مسلمانان

عصر نوین مفهوم عبارت اخلاق جنگ را نمی داند. آیا تاکنون به

یکی از معانی اخلاق جنگی بر خورده ای؟! مادر تمدن غربی چنین مفاهیمی را نشنیده ایم، بویژه تمدن نوین.

اخلاق جنگی اسلامی نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه

به ابوبکر صدیق بنگر که سفارش های لازم را به سپاهیان کرده و چنین می گوید: خیانت نکنید، بچه ها، پیران و زنان را نکشید، هیچ چارپایی را سر نبرید، درختی را قطع نکنید، خانه ای را خراب نکنید، کشاورزی و زراعتی را به آتش نکشید، مردانی را خواهید دید که در کلیساها خودشان را وقف عبادت نموده اند، به آنان نزدیک نشوید و صبحگاهان به آنان حمله نکنید، چرا؟ چون زنان و کودکان را می ترسانید.

آیا تاکنون با چنین رفتار جنگی ای مواجه شده ای؟!

اخلاق جنگ اسلامی نزد خالد بن ولید رضی الله عنه

حال به خالد بن ولید رضی الله عنه هنگام فتح ایران خوب توجه کن، او از کنار عبادتگاهی گذشت که دو مرد در آن عبادت می کردند، مردی به نام نافع و

هدایت

دیگری به نام سیرین، او خواست آن دو را بکشد، ولی سفارش ابوبکر را به خاطر آورد و آن دو را رها کرد.

آیا می دانید که از پشت این دو مرد چه کسانی به دنیا آمدند؟ عقبه بن نافع فاتح آفریقا و ابن سیرین محدث فقیه.

اخلاق جنگی اسلامی در دمشق کاملاً شفاف و آشکار می گردد، وقتی مسلمانان دمشق را به تصرف خود در آوردند و از دمشقیان جزیه گرفتند، رومیان بار دیگر به مسلمانان یورش آوردند، در این جا خالد بن ولید اموال جزیه را به دمشقیان پس داد و به آنان می گفت: از شما جزیه گرفتیم تا از شما دفاع کنیم، ولی الان نمی توانیم از شما دفاع کنیم!

برادر مسلمان!

این را مقایسه کن با آن چه اکنون بر سر مسلمانان می آید، این را مقایسه کن با بمب اتمی هیروشیما فرود آمد، رحم و شفقت مسلمان را با دیگران مقایسه کن!

مهربانی با حیوانات

اسلام به حیوانات نیز اهمیت داده است و دستور داده که با نرمی و لطافت با آنان رفتار شود، تا آن جا که میبینیم دولت اموی (پس از ۴۰ هـ) مزرعه ی بزرگی را برای تمام حیواناتی که صاحبانشان دیگر احتیاجی به آن ها ندارند، می سازد، به جای این که این حیوانات کشته شوند، به این مزرعه برده می شوند و به خوبی از آن ها نگهداری و مراقبت می شود تا خودشان بمیرند، آیا می دانید این مزرعه اکنون کجاست؟! این مزرعه همان زمین بازی شهرداری در دمشق است.

برادر مسلمان!

به تمدن و فرهنگ مسلمانان بنگر!

عمر بن خطاب گوید: اگر قاطری در عراق لیز بخورد، خداوند تبارک و تعالی روز قیامت مرا بازخواست خواهد کرد.

ببین او به حیوانات می اندیشد و این که در برابر پروردگار درباره ی آن ها مورد بازخواست قرار می گیرد.

برادران ارجمند!

هاشم رفاعی شاعر گوید:

وَ اخْصَعَهَا جُذُودٌ خَالِدُونَ
فَمَا نَسِيَ الزَّمَانَ وَ مَا نَسِينَا
مُضِيٍّ بِالْمَجْدِ قَوْمٌ آخِرُونَ
وَ قَدْ عَاشُوا أَنْمَتِهِ سِنِينَ
سُؤَالِ الدَّهْرِ أَيُّنَ الْمَسْلُومِ
أَدُوبَ لَذَلِكَ الْمَاضِي حُنَيْنًا

مَلَكْنَا هَذِهِ الدُّنْيَا الْقُرُونَا
وَ سَطَرْنَا صَحَائِفُ مِنْ ضِيَاءٍ
وَ مَا فَتِيءَ الزَّمَانَ يَدُورُ حَتَّى
وَ أَصْبَحَ لَا يَرِي فِي الرِّكْبِ قَوْمِي
وَ أَلْمَنِي وَ أَلَمَ كُلُّ حُرٍّ
ثُرِي هَلْ يَرْجِعُ الْمَاضِي فَإِنِّي

(قرن های متمادی این دنیا تحت تصرف ما بود که اجداد جاویدان ما، آن را وادار به تعظیم نمودند،

لوح هایی از روشنایی و نور از خود به جای گذاشتیم که نه زمان آن را از یاد برد و نه ما آن را فراموش کردیم،

تا این که قومی دیگر ارجمندی و مجد دست یافتند،

هدایت

و در قافله دیگر کسی از قوم من به چشم نمی خورند، در حالی که سال ها، پیشوا و رهبرش بودند،

این سوال روزگار که می پرسید: مسلمانان کجا هستند؟ من و هر انسان آزاده ی دیگری را به شدت رنج می داد،

آیا زمان به عقب باز خواهد گشت؟! چرا که من در اشتیاق آن گذشته ها ذوب می شوم.)

ای برادران!

آیا گذشته باز می گردد، به ناچار، گذشته باز خواهد گشت، ولی اولین گام در باز گرداندن گذشته، افتخار مسلمان به تمدن و فرهنگش می باشد، به مسلمان بودنش بنزد و در پس تمدنی جز تمدن و فرهنگ محمدی، نکوشد.

تعادل

از عبدالله بن عمر- رضی الله عنهما- پرسیدند: آیا اصحاب رسول خدا می خندیدند؟

گفت: می خندیدند و می خندیدند و می خندیدند، در حالی که ایمان قلب هایشان استوارتر و مستحکم تر از کوه ها بود.

مطلوب آن است که انسان تعادل و موازنه را رعایت کند. پس نه در شهوات فرو رود و عبادت ها را فراموش کند و نه به عبادت ها بچسبد و سعی و تلاش جهت کسب رزق و روزی را رها سازد.

هدایت

اسلام از تو می خواهد که در زندگی موفق باشی، زیرا کشور مسلمانان نیازمند سعی و تلاش توست تا رشد کرده و پیشرفت نماید.

بنابراین جوانان مسلمان باید در زندگی پیروز و موفق باشند، چون اسلام مسلمان بی کار یا دانشجوی ناموفق نمی خواهد، بلکه خواستار مسلمان واقعی است که لبخند بر لب داشته باشد، عبوس و ترشرو نباشد، و بدون تکبر و غرور بهترین لباس ها و پوشش ها را به تن داشته باشد.

برادران گرامی!

کسی که با عنوان دین و دینداری دیگران را مورد ضرب و شتم قرار می دهد، دیندار متدین نیست و کسی که مردود می شود و تجدیدی می آورد و گمان می کند که متدین است، چنین شخصی مفهوم دینداری را نفهمیده است.

من به صراحت می گویم: اگر از میان جوانان مسلمان دانشمندانی مثل دکتر احمد زویل (برنده ی جایزه ی نوبل در جراحی قلب) به وجود نیابد، دیگر امیدی به پیشرفت این امت نیست، اگر جوانان مسلمان هم چنان گمان کنند که دینداری یعنی وابستگی به مسجد، سپس به خاطر این وابستگی مردود شوند، اگر مسلمان چنین بیندیشد که اسلام یعنی بی اهمیتی نسبت به لباس و خوراک، پس او نه چیزی از اسلام فهمیده است و نه دینداری، زیرا اسلام خواهان جوانان موفق، پدران موفق و مادرانی است که در خانه موفق اند و با شوهران و فرزندشان به نیکی رفتار می کنند.

برادران عزیز!

پیشرفت مسلمانان به وجود دو عامل در مسلمانان بستگی دارد:

۱. در زندگی موفق و کامیاب باشند.

۲. عاطفه و محبت خاصی نسبت به اسلام داشته باشند، بدون وجود این دو مورد، امیدی به پیشرفت و ترقی مسلمانان نیست، زیرا مسلمان می تواند میان عبادت ها و عادت ها تعادل برقرار کند، او می تواند میان حقوق خداوند و حقوق مردم نسبت به خویش توازن ایجاد نماید.

پایبندی مسلمانان به سنت کجاست؟

پایبندی مسلمانان به سنت در مناسبت های عید کجاست؟!

رسول الله صل الله علیه و سلم به ما می آموزد که وقتی مسلمانی روز عید با برادر مسلمانش رو به رو می شود. به او سلام گفته و بگوید: خداوند از ما و شما قبول کند. ولی وقتی به تبریک و درود امروزی نگاه می کنیم می بینیم که بعضی از مسلمانان از جملات دیگری استفاده می کنند، مثلاً می گویند: همیشه خوب و سالم باشی.

این اشکالی ندارد ولی بهتر آن است که مسلمان به آموخته های پیامبرش اکتفا کند تا بر تطبیق سنت نبوی، اهمیت بدهد.

ولی چرا چنین سلام و تبریکی؟!

این سلام «تَقَبَّلَ اللهُ مِنَّا وَ مِنْكُمْ» (خداوند از ما و شما قبول کند.)

همواره مسلمان را به یاد قبولی طاعاتش می اندازد تا هر گاه مسلمان دیگری را ببیند به او بگوید: خدا از ما و شما قبول کند، گویی که تنها مفهوم قبول طاعت

هدایت

برایش مهم است، او به این موضوع می اندیشد که آیا عبادتش مورد قبول واقع شده است یا نه؟

چرا نماز عید را در جای باز می خوانیم؟!

چرا خواندن نماز عید در مکان باز سنت است و ما مثل نماز جمعه در مسجد نمی خوانیم؟!

به این خاطر که مسلمانان احساس عزت و قدرت بکنند، و آن هنگامی است که طنین آوای تکبیر را می شنوند و در میانشان احساس محبت و الفت می کنند.

تا مسلمانان ببینند تا جایی که چشم کار می کند، مسلمان هست بدین ترتیب از کثرت مسلمانان احساس افتخار و ارجمندی نماید، به همین خاطر زنان هم می توانند به نماز عید بروند و این نیز سنت است.